

آئین بهائی

پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی



دکتر هوشیدر مطلق

از انتشارات

Global Perspective
1106 Greenbanks Dr
Mt. Pleasant, MI 48858
USA

حق چاپ محفوظ

۱۵۷ تاریخ بهائی، مطابق با ۱۳۷۹ شمسی، ۲۰۰۰ میلادی

For a list of our publications in English
and possible change of address,
visit our website at:

www.globalperspective.org

این کتاب با صدای خانم شکوه رضائی—گویندهٔ سابق رادیو و تلویزیون ملی ایران—در ۱۲ سی دی ضبط شده. برای کسب اطلاعات و سفارش این سری سی دی، به وبسایت (website) فوق مراجعه کنید.



تقدیم به:

فداکاران پاکباز این دوران که در راه عشق به یزدان و استقرار عدالت در این جهان، از جان گذشتند و به جانان پیوستند. و تقدیر از دوستان و ادیبان سخن سنج که این نوشته را به مطالعه و اظهار نظر خود مفتخر نمودند. بخصوص محمد موحد، بدیع الله فرید، و منوهر قائم مقامی که سرانجام تاج گران گوهر زندگانی را نثار یار آسمانی نمودند.



لازم است از بعضی از دوستان، دانشمندان، و صاحب نظرانی دیگر که در تصحیح و تکمیل این کتاب سهم به سزائی داشته اند تقدیر کنم، از جمله: مهندس حسن افنان، دکتر طلعت بصّاری، دکتر علی توانگر، مهندس بهروز جبّاری، دکتر شاپور راسخ، خانم شکوه رضائی، دکتر پرویز روحانی، هدایت صمیمی، محمود، احمد، و پرویز مطلق، دکتر هوشنگ مهرآسا، و دکتر فرهنگ هلاکوئی.

چند نمونه از آثار آسمانی بهائی



بنام خداوند جهان

ای دوستان! یزدان می فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و به پذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد... کیش الهی پدیدار و کردارش هویدا. بگو ای بندگان، راه نما آمد بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هرکه این ندا را شنید به زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو... دارای جهان آمد، راهش دون راه ها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیایید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.



زبان خرد می گوید: هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم

و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهبازِ
دستِ بی‌نیاز. پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم...



پرتو خورشیدِ جهانگیر گیتی را روشن نموده و روزگارِ افسرده را تازگی
بخشیده. نیکوست چشمی که دید و شناخت. از بی‌نیاز بخواه تا راز روزش
را بنماید و ترا به زندگی تازه تازه نماید. اوست توانا و اوست دانا.



فهرست مندرجات

پیشگفتار..... ۱۵

گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی ۲۳

نمونه‌ای از آثار حضرت بهاء‌الله به فارسی ۲۳

نمونه‌ای از آثار حضرت باب به عربی ۲۵

نمونه‌ای از آثار عربی حضرت بهاء‌الله ۲۶

مضمون آیات عربی ۳۱



بخش اول

تعالیم و تاریخ آئین بهائی

۱. هدف و مقصد آئین بهائی ۳۷

- ۳۹ دین تنها پرتویگانگی است
- ۴۰ نقش آئین بهائی در تأسیس صلح و یگانگی
- ۴۲ نقش آئین بهائی در تربیت و سعادت بشر
- ۴۴ تاریکی عصر ما و نیاز بشر به آئینی جدید
- ۴۶ نظم نوین و آینده جهان
- ۴۹ نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله
- ۵۰ نمونه‌هایی از آثار حضرت عبداله‌بهاء
- ۵۲ نامه‌ای از ابوالفضائل به پارسیان

۲. حقیقت آئین‌های الهی یکی است ۵۵

- ۵۷ رمز پیدایش آئین‌های گوناگون
- ۵۹ انکار پیامبران یزدان
- ۶۲ نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله
- ۶۳ نمونه‌هایی از آثار حضرت عبداله‌بهاء

۳. تحرّی حقیقت ۶۵

- ۶۶ آزادی عقیده و وجدان
- ۶۷ تبعیت و تقلید از نیاکان
- ۶۹ نقش پیشوایان



۷۰ پرده‌های وهم و گمان

۷۱ مجادله

۴. شرایط شناختن حقیقت ۷۵

۷۶ وادی طلب

۷۶ صفای نیت

۷۸ وارستگی از تصوّرات و توهمات

۷۹ وارستگی از تقلید و تعصّب

۸۰ وارستگی از پرستش دنیا

۸۱ کوشش و مجاهدت

۸۲ صبر و شکیبائی

۸۲ توکل و توسّل به خدا

۸۳ نمونه‌هایی از آثار بهائی

۵. مقصد از ایمان و آئین یکرنگی و یگانگی است ۸۵

۸۶ جدائی بین پیروان ادیان

۸۸ نقش بهائیان در اشاعهٔ یگانگی بین ادیان

۸۹ نمونه‌هایی از خطابات حضرت عبدالبهاء

۶. بین دانش و دین جدائی نیست ۹۱

۹۳ آلودگی دین به تعصّبات و توهمات

۹۴ نقش پیشوایان نادان

۹۵ دانشمندان کوتاه‌نظر

۹۷ مقام عقل و علم در آئین بهائی



- مقام علمای با تقوی و حقیقت جو ۹۸
- نمونه‌هایی از خطابات حضرت عبدالبهاء ۹۹
- ۷. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری ۱۰۱**
- تعلیم آداب و اخلاق ۱۰۳
- تعلیم و تربیت در خدمت صلح و آزادی ۱۰۵
- نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء ۱۰۶
- ۸. ایجاد صلح جهانی و پایدار ۱۰۷**
- تربیت وجدان‌ها ۱۰۹
- تأسیس نظام جهانی ۱۰۹
- دین نیرومندترین عامل صلح است ۱۱۰
- نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء ۱۱۱
- ۹. توزیع عادلانه ثروت ۱۱۳**
- توزیع عادلانه ثروت طبق قانون و ایمان ۱۱۴
- نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله ۱۱۶
- نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء ۱۱۷
- ۱۰. تساوی حقوق زن و مرد ۱۱۹**
- نتایج تساوی حقوق زنان و مردان ۱۲۰
- رشد و تکامل قوانین الهی ۱۲۱
- ۱۱. برگزیدن خط و زبانی جهانی ۱۲۳**
- ۱۲. بشر را به ایمان و آئین نیاز است ۱۲۷**



- اشاعهٔ بی دینی در عصر ما ۱۲۸
- هدف و حقیقت دین ۱۳۰
- دین و ایمان پایهٔ سعادت بشر است ۱۳۱
- ۱۳. عقیدهٔ بهائیان به آفرینندهٔ جهان ۱۳۷**
- جهان نشانهٔ قدرت و عظمت خداست ۱۳۸
- درك هویت خدا مافوق فهم بشر است ۱۳۹
- پیامبران رابط بین خالق و بنده اند ۱۴۱
- ۱۴. ایمان و عشق به خدا ۱۴۳**
- دوری مردم عصر ما از خدا ۱۴۳
- دنیا پرستی ۱۴۵
- نشانهٔ ایمان به خدا ۱۴۶
- عشق به خدا سرچشمهٔ شادی هاست ۱۴۸
- نمونه‌هائی از آثار حضرت بهاء الله ۱۴۹
- نمونه‌هائی از آثار حضرت عبدالبهاء ۱۵۰
- ۱۵. پرستش پروردگار ۱۵۳**
- ذکر خدا نوشداروی رنج هاست ۱۵۴
- تأثیر دعا منوط به صفای باطن است ۱۵۶
- مقصد از پرستش پروردگار ۱۵۷
- يك مناجات از حضرت امیرمؤمنان ۱۵۸
- نمونه‌هائی از مناجات‌های حضرت عبدالبهاء ۱۵۹



۱۶. گفتاری در تاریخ آئین بهائی ۱۶۱
- رسالت حضرت باب ۱۶۱
 - نمونه‌هایی از آثار عربی حضرت باب ۱۷۴
۱۷. گفتاری در تاریخ آئین بهائی ۱۷۹
- رسالت حضرت بهاء‌الله ۱۷۹
 - چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاء‌الله ۱۹۲
۱۸. اصول اخلاقی بهائی ۱۹۷
- مقایسه‌ی تعالیم اخلاقی ادیان ۱۹۸
 - میزان بهائی بودن ۲۰۰
 - هرکه بیشتر کوشد، پیشتر رود ۲۰۳
 - تفرّ از بدی‌ها و تمایل به نیکی‌ها ۲۰۴
 - به حساب خود رسیدن ۲۰۵
۱۹. تعالیم اخلاقی بهائی ۲۰۹
- نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء‌الله ۲۱۰
 - نمونه‌هایی از آثار حضرت عبداله‌بهاء ۲۱۳
۲۰. نظام اداری آئین بهائی ۲۱۹
- مؤسّسات اداری بهائی ۲۲۰
 - ضیافات نوزده روزه ۲۲۴
 - خدمات اجتماعی ۲۲۴
 - هدف اجتماعی دین در عصر ما ۲۲۵



۲۱. نظر بهائیان به وضع کنونی جهان و آینده آن ۲۲۷
نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء‌الله ۲۳۵
۲۲. زندگی پس از مرگ ۲۳۷
۲۳. بهشت و دوزخ ۲۵۱
نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء‌الله ۲۵۵
۲۴. جهان پسین ۲۵۹
۲۵. امتیازات و نتایج ایمان به آئین پروردگار ۲۶۵
نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء‌الله ۲۷۵

بخش دوم

گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی

۲۶. نمونه‌هایی از آثار قلمی حضرت بهاء‌الله (فارسی سره) ۲۸۱
۲۷. نمونه‌هایی از گفتار و آثار حضرت عبدالبهاء ۲۸۷
۲۸. نمونه‌ای از آثار عربی حضرت بهاء‌الله ۳۰۳
- ضمیمه: اصل آیات عربی که در این کتاب بکار رفته ۳۰۹
- مآخذ ۳۲۷



پیشگفتار

با آنکه بیش از يك قرن از پیدایش آئین بهائی در سرزمین باستانی ما میگذرد، مردم میهن ما هنوز از پیام جهانی و داستان حیرت زای این نهضت آسمانی، آگاهی درست ندارند. و آنچه دانند متکی به آن است که از یاران یا منتقدان و بی خبران آموخته اند. باین گمان که اندیشه همکیشان، یا پندار و گفتار نکته گیران، آئینه تمام نمای راستی است، و دانش و داوری را نیازی به کاوش و جستجو نیست.

پس مژده به بندگانی ده که گفته ها را می شنوند، و نیکوترین آنرا پیروی می کنند. پروردگار چنین افراد را راهنماست، و ایشان از خردمندانند.^۱ قرآن مجید

ما که همواره به مآثر و مفاخر روزگار کهن، و تمدن پرشکوه ایران زمین، متباهی و مفتخریم، و پیوسته از دانایان و بزرگان پیشین یاد می کنیم، شایسته است نظری



به حال افکنیم و ببینیم که کشور پرفروغ و دانش خیز ما، زادگاه آزادگان و پارسایان پارسی، چه ارمغان بزرگی در این روزگار به ما و به مردم جهان عرضه داشته. چگونه قرنها پس از پیدایش زرتشت، بزرگ برگزیده یزدان، بار دگر پیمبری بلندپایه و پاک‌گهر از زادگان ساسانیان، از مرز و بوم ایران عزیز ما برخاسته، رستخیزی شورانگیز بپا کرده، و پرچم شکوه و بزرگواری در سراسر جهان برافراشته. چگونه پس از غروب آفتاب عظمت و ابهت ایران و غلبه روح سستی و سردی بر مردمان، بار دگر بهاری تازه رسیده، و بامدادی دلکش و روح افزا دمیده، و مهری پرتابش و جهان آرا، از کشور بلند اختر کیانیان، بر پیکر آفرینش تابیده، و جنبشی جدید از خاور به باختر در سراسر گیتی برانگیخته.

ای اهل ایران... منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده

و مخمود و پژمرده گشته‌اید؟^۲ حضرت عبدالبهاء

فضل پروردگار بمردمان بسیار است. ولکن بیشترشان قدر نشناسند و شکر

بجای نیاورند.^۳ قرآن مجید

خدا چه نعمتی به ایران عنایت فرمود. ولکن قدر ندانستند.^۴ حضرت عبدالبهاء

ما که زادگان پارسیان ایران باستانیم، ما که از دیرباز، پرچمدار راه آزادی و آزادگی و بنیانگذار فرهنگ و تمدنی عظیم در روزگاران دراز بوده ایم، نیکوست از خویشتن بپرسیم: آیا رواست که هدف‌های آئینی که هزارها از ساکنان عالم به نام آن می‌بالند، و به خاطر آن ایران و ایرانیان را بس عزیز می‌شمردند، بر ما که در زادگاه این رستخیز آرمیده‌ایم، روشن و آشکار نگردد؟ آیا بجاست که داستان حیرت‌افزای دیانتی جهان‌آرا که از سرزمین ما برخاسته و پرچم صلح و یگانگی در صدها کشور برافراشته، بر ما پوشیده و پنهان ماند؟ آیا رواست که از پیام پیامبری ایرانی که ملهم به الهام آسمانی گشته، و به بیانی شیوا



و روح افزا از جمیع آرمان‌ها و هدف‌های انسانی سخن گفته، و آثاری بی‌شمار از خود بیادگار نهاده، ناآگاه بمانیم، و به‌گفتار این و آن که دانش خود را در مکتب تعصب و توهم و تقلید آموخته‌اند، اکتفا کنیم؟

”اکثری الی حین ندانسته‌اند که اراده این مظلوم [بهاء‌الله] چیست.“^۵ ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار. بلی از شدت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.“^۶ حضرت بهاء‌الله ایران وقتی بهشت برین بود و آئینی نازنین داشت. اهالی ایران سر دفتر علم و عرفان بودند و دانایان ایران مرئی و معلّم نوع انسان. عزّتش پایدار بود و صیت عظمتش جهانگیر... ولی افسوس که روشنائی رو به تاریکی نهاد... خاک ایران جولانگاه بیگانگان شد... آن بهشت برین گلخن غمگین گشت و آن افق روشن به ابرهای تیره متواری شد...

حال حضرت پروردگار... پرتو عنایت بر آن کشور انداخت... امید چنان است که پرتو این آفتاب خطّه ایران را فضای آسمان نماید یعنی نفوسی تربیت شوند که مانند ستاره‌های روشن در اوج آن کشور بدرخشند...^۷ حضرت عبدالبهاء

لابد تا کنون شایعات بسیار راجع به بهائیان و آئین آنان از همکیشان و همگنان شنیده‌اید. حال ما شما را دعوت می‌کنیم که حقیقت دیانت جدید را از معتقدانش جويا شوید. گفته‌ها و شنیده‌ها و دانسته‌ها را از خاطر بزدائید، و با دیدی تازه و باطن‌بین، پیروان این آئین را بنگرید، و به‌بینید که به‌چه ارزش‌هایی معتقدند؟ چرا به‌این کیش پیوسته‌اند؟ افکار و اندیشه‌های آنان چیست؟ و به‌چه آرمان‌ها و آرزوهائی خرسند و پای‌بندند؟



در عالم وجود به هیچ چیز تعلق نشاید و دل بستگی نباید مگر حقیقت که آن
دلبر است در نهایت جمال و کمال. باید در طلبش جانفشانی نمود و فانی
شد.^۸ حضرت عبدالهء

باید انسان طالب حقیقت باشد... مانند پروانه عاشق نور باشد... و به مثابه بلبل
مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید.^۹ حضرت عبدالهء

بنا بر حکم خرد و اقتضای انصاف و عدالت، اگر خواستار شناسائی عقائدی
باشیم، باید نخست از معتقدان مدد خواهیم، نه آنکه دیگران را داور شمريم، و
از بی خبران جوياي خبر گرديم. آیا بجاست که برای درك افکار و عقاید
مسلمانان، از عیسویان مدد جوئیم، یا اسرار و رموز قرآن را از موسویان پرسیم؟
آیا رواست که حقیقت سخنان زرتشت را از هندوان خواهیم؟ و یا آداب و اخلاق
و رسوم ایرانیان را از ترکان و تازیان خواستار شویم؟ اگر مسیحیان را هدف
آگاهی از مبانی آئین اسلام است، گفتار چه کسانی را باید معیار حقیقت
شمزند؟ آیا شایسته است که بقول پیشوایان و هم‌کیشان خویش اکتفا کنند؟ پس
اگر نیت درك حقیقت این آئین و نهضت جهانی است، باید نخست از
معتقدان و پیروان جويا شویم، نه از آنان که دانششان بر تصوّر و پندار و
عقیدتشان بر تعصّب و تخیل پایدار و استوار گشته.

ای مؤمنین، حتی اگر گناهکاری خبری آورد تحقیق کنید. مبدا قومی را نادان
شمريد و بعداً سخت پشیمان گردید.^{۱۰} قرآن مجید

در باره او [موعود] از کسی پرس که با خبر است.^{۱۱} قرآن مجید

ظنّ و گمان انسان را از حقیقت بی‌نیاز نکند.^{۱۲} قرآن مجید

به نظر اغیار بر منظر نگار ناظر باشید. مرا به من بشناسید نه به مقر و دیار.^{۱۳}
حضرت بهاء الله



مضمون گفتار:

”از خدا بترسید و از اوهامی که نزد خود دارید پیروی نکنید. به آنچه پروردگار قادر و حکیم شما حکم می‌کند عامل شوید.“^{۱۴} ”بگو اوهام را بگذارید. قسم به خدا آفتاب یقین و اطمینان طالع شده.“^{۱۵} حضرت بهاء‌الله

جوینده راه راستی را شایسته و سزاوار چنان است که نه میل به انکار در خاطر پیرورد، و نه به اقبال تمایل جوید. بلکه آرزویش کشف حقیقت باشد، و آرمانش درک اسرار و مبانی حکمت و معرفت. و نیت از نگاشتن این کتاب هم آگاهی دادن و بیدار کردن است، شاید برخی افکار و اندیشه‌های بی پایه که در خاطر بسیاری از ایرانیان نسبت به آئین بهائی ریشه گرفته، کم کم از بن برافتد، فروغ دانش ابرهای اوهام را در هم شکند، و پیام پیامبر پارسی آنطور که هست بر جویندگان راه راستی جلوه کند.

آیا آنانکه می‌دانند و آنانکه نمی‌دانند یکسانند؟ تنها صاحبان خرد پند گیرند.^{۱۶} قرآن مجید

”هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید، او پسندیده آفریننده بوده و هست.“^{۱۷} ”باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکر کند و بعقل و درایت خود تفحص نماید.“^{۱۸} ”بگو ای دوستان امروز را مثل و نظیری نبوده و نیست.“^{۱۹} ”دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.“^{۲۰} ”ای دوستان، دوست حقیقی ظاهر... چرا غافل شده‌اید؟... مطلع عدل آمده... و کل را به ملکوت قرب و لقا دعوت می‌فرماید... چرا متوقفید؟... آن دوست یکتا



آمده...بشتابید. وقت حضور است. بیایید، بیایید، کنز مکنون ظاهر و گنج
مستور باهر...خود را محروم منمائید و بی نصیب مگردانید.“^{۲۱} حضرت بهاءالله



در طی کتاب فقط مضمونِ فارسی آیاتِ عربی ذکر شده. لطفاً
برای یافتن اصل عربی آنها به ضمیمه مراجعه نمائید.
چون آثار آسمانی بهائی به دو زبان فارسی و عربی نازل شده،
برای تمیز دادن بین ترجمه و اصل، جملاتِ ترجمه شده با دو
کلمهٔ ”مضمون بیان“ یا ”مضمون گفتار“ معرفی شده.
تا حد امکان بجای ترجمهٔ کلمه به کلمهٔ آیات الهی از عربی به
فارسی، تنها به ذکر مضمون و مفهوم آنها اکتفا شده.

گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی



نمونه‌ای از آثار حضرت بهاء الله به فارسی

به نام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار این است: با سینه پاک از خواهش و
آلایش، و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش، پیش دانا و بینا و توانا
بیائید، و آنچه سزاوار روز اوست بیارید. امروز روز دیدار است،
چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. به جان پاک بشتابید، شاید

برسید، و به آنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزکاری، خود را از آزر و کردارهای ناشایسته پاک نمائید، تا راز روز بی نیاز را بیابید. روشنی نخستین، در روز پسین، پدیدار. به سه چیز دیدار دست دهد، و رستگاری پدیدار شود: پاکی دل و دیده، و پاکی گوش از آنچه شنیده.

بگو ای دوستان! راه نما آمد، گفتارش از گفتارها پدیدار، و راهش میان راه‌ها نمودار. راه، راه اوست بیابید، و گفتار، گفتار اوست، بشنوید. امروز ابر بخشش یزدان می بارد، و خورشید دانائی روشنی می بخشد، و به خود راه می نماید. جوانمرد آن که راه‌های گمان را گذاشت، و راه خدا گرفت.

ای دوستان! دست توانای یزدان، پرده‌های گمان را درید، تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است، بشنوید گفتار دوست یکتا را، و به آنچه سزاوار است رفتار نمائید.^۱

خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست. هرگاه کهنه شود به جامه تازه او را بیاراید. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار.^۲

از خواب برخیزید و از بیهوشی به هوش گرائید. آواز بی نیاز را به گوش جان بشنوید و به آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد، و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه شناخت.^۳

اوست صاحب گفتار. ای دوستان، دریای دانائی پیدا و آفتاب بینائی هویدا. نیکوست حال نفسی که سراب او را از آب منع ننماید. عجب است از نفوسی که گوش را از گفتاری که از نسیم سحری رقیق تر و از روح لطیف تر است منع نموده اند... بگو ای دارای بصر نادیده مگو و نارسیده گواهی مده. راه پیدا و روشن است ببین و برو.⁴

امروز روز ستایش است نه زمان آرایش. بگو ای دوستان روان را از آرایش دنیا پاک سازید و به ستایش دوست یکتا پردازید. روز زبان امروز است، چه که مخصوص ثنا خلق شده. روز دیدار امروز است، چه که محبوب پدیدار گشته... ای دوستان از هجران محزون مباشید، روز شادی است وقت اندوه نه.⁵

بی نیاز به آواز بلند می فرماید، جهان خوشی آمده غمگین مباشید. راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان شتابی⁶

”امروز را ماندی نبوده و نیست.“⁷ ”آفتاب و ماه شبه این یوم را ندیده.“⁸

نمونه ای از آثار حضرت باب به عربی

اَنَا كُنَّا يَوْمَئِذٍ فِي أَيَّامِ اللَّهِ ظَاهِرُونَ تَلِكِ أَيَّامٍ مَا اشْرَقَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهَا
بِمِثْلِهَا مِنْ قَبْلِ وَ تَلِكِ أَيَّامٍ تَنْتَظِرُهَا الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِ يَوْمِئِذٍ فَكَيْفَ أَنْتُمْ
رَاقِدُونَ فَتَلِكِ أَيَّامِ أَظْهَرَ اللَّهُ شَمْسَ الْحَقِيقَةِ فِيهَا فَكَيْفَ أَنْتُمْ صَامِتُونَ
فَتَلِكِ أَيَّامِ أَنْتَظِرُ تَمُوهَا مِنْ قَبْلِ وَ تَلِكِ أَيَّامِ الْعَدْلِ إِنْ أَشْكُرُوا اللَّهَ يَا
أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ.⁹

معشر العلماء... واعرضوا عمّا تأخذون من غير كتاب الله الحقّ فإنّ
 لكم فى القيمة على الصّراط موقفاً على الحقّ قد كان مستوّلاً.¹⁰
 و لا تكونوا من الذين اوتوا العلم من قبل و استكبروا به على الله
 المهيمن القيوم.¹¹
 فلا يحجبكم عمل الذين كفروا انّهم وكلّوا على اجسادكم و ما
 جعل الله عليهم من سلطان على انفسكم و ارواحكم و افئدتكم و
 اتقوا الله لعلكم تفلحون.¹²

نمونه‌ای از آثار حضرت بهاء الله به عربی

يا قوم ما انطق عن الهوى بل بما يعلمنى شديد القوى من جبروت
 الله العلى الاعلى... أتعجبون بان جائكم غلام الله على هيكل بشر
 مثلكم و يليقكم من آيات ربكم و يعلمكم سبل العلم والعرفان
 ليقرّبكم الى جمال الله المشعشع المقدّس المنير كذلك فاذكر
 للعباد لعلّ تحدث فى قلوبهم نار الله و حبه...

قل يا قوم تعالوا الى كلمة عدلّ بيننا و بينكم انكم ان لن تنصروا
 ربكم الرحمن لن تؤذوه و ان لن تعزوه لن تخذلوه و كونوا منصفاً
 فى امر ربكم و لا تكوننّ من المعرضين قل انه يعلم غيب
 السموات والارض و يعلم ما يحرك به اياديكم و يخطر فى
 قلوبكم و يتكلّم به السنكم و انّ هذا الحقّ يقين و يجرى كلّ نفس
 بما كسبت فما جزاء الظالمين الا فى اصل الجحيم.¹³

قل يا قوم تالله ما انطق عن الهوى بل الروح ينطق فى صدرى و
 تلك برهانى ان انتم تنصفون.

و يا قوم ان كان هذا جرمى فلست انا اول من اجرم بين يدي
الله... خافوا عن الله و لا تدحضوا الحق بافواهكم ثم انظروا بطرف
الانصاف فيما نزل بالحق من جبروت الله المقتدر المهيمن القيوم
و ان تجادلوا بتلك الكلمات تالله لن يصدق عليكم حكم الايمان...

و يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تقاسوا هذا الامر بما عندكم و
كونوا من الذين اذا تتلى عليهم من آيات ربهم يهتزون انفسهم شوقاً
للقائه ثم على وجوههم يخرون...¹⁴

قد جئت عن منبع العظمة والجلال و مخزن الرفعة والاجلال
بآيات التي ما ظهرت حرف منها في الملك و هذا اللوح برهاني
بينكم و لكم و عليكم ان انتم تعقلون.

و يا قوم تالله كنت ساكناً في البيت و صامتاً عن كل الالحان و
لكن الروح اهتزني و انطقني بالحق و ظهرت آثاره في وجهي ان
انتم في جمالي تتفرون...¹⁵

انا ما اردنا من الدنيا الا اهلها و انها من حيث هي هي موطني
قدمي... و منظر اوليائي و مطلع ظهورات قدرتي و مظهر اسمائي
الحسني و صفاتي العليا ان ربك هو المبين العليم.¹⁶

قل يا قوم تالله يفنى ما عندكم و يمحوا القضاء آثاركم ان ادخلوا
ملكوت البقا كذلك يعظكم ربكم العلي الاعلى الابهى.¹⁷

على باب هذا الرضوان ملكة الامر لموقوفون على اسمي الحافظ
السميع العليم و ان يجدن من احد روائح الدنيا و عما ظهر بين
السموات و الارض يمنعنه عن الدخول في هذا الرضوان و عن
الوقوف بين يدي ربك المتان القديم.¹⁸

اعلموا بانّ الذين كانت قلوبهم متعلّقة بشيئى عمّا فى السموات
والارض لن يقدرنّ ان يدخلنّ ملكوتى لانّ الله قدّس هذا المقام
عن دونه و جعله موطن الابرار.¹⁹

ثمّ اصلحوا ذات بينكم بحيث لن يهبّ منكم الا روائح الله و لن
يشهد فى وجوهكم الا نضرة الفردوس و تكوننّ من الذينهم فى
كلّ امر يفرحون و اذا يمسهّم الذلّة والبأساء والضراء فى كلّ ما
كان من البلايا و يكون هم يصبرون فى سبيل بارئهم و يتوكلون
على الله ثمّ الى مرضاته هم متوجهون.²⁰

قل لن يغنيكم اليوم شيئى الاّ بان تنقطعوا عن كلّ من فى
السموات والارض و تسرعنّ بانفسكم و ارواحكم الى كثرالله
المهيمن العزيز المشهود... قل قوالذى نفسى بيده من يكون
متمسكاً بشيئى عمّا خلق بين السموات والارض لن يقدر ان
يتمسكّ بحبل حببى وانّ هذا الحقّ معلوم و من شرب قطرة عمّا
جرت بين السموات والارض لن يقدر ان يتقرّب الى بحرى
المقدّس المتموّج العزيزالمحبوب و من توجه الى وجهه لن
يستطيع ان ينظر الى جمال الله العزيزالمقتدر.²¹

قل قد انعدم رضوان لن يهبّ فيه نسائم حببى و خربت بيوت لن
يرتفع فيها بدايع ذكرى و كسرت اقلام لن يحرك على اسمى
المهيمن العزيز القيوم. قل يا قوم انى غلام الله بينكم و آية الكبرى
فيكم و آمنت بما عندكم من شرايع الله و دينه فبأى حجة انتم
تكفرون.

و يا قوم تلك آيات الله نزلت على بالحق...تالله ان هى من تلقاء
نفسى بل من لدن عزيز محبوب و انى لعبد آمنت بالله و آياته و
لا املك لنفسى حركة و لاسكوناً...وكلما اسكن فى البيت و
اصمت عن الذكر روح القدس يقومنى على الامر و ينطقنى بين
السّموات والارض و هذا لم يكن من عندى بل من عنده ان
انتم تعرفون.²²

قل تالله قد فزتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون
ان تكوننّ من الصّابرين...قل تالله من شرب من هذا الكأس لن
يظماً ابداً.²³

قل يا قوم قوموا على امرالله و دينه ثم انصروه و كونوا من النّاصرين
ثم اعلموا بانّه لغنى عما سويه و ما يأمر به النّاس هذا من فضله
عليهم لانّ بذلك يصعدنّ الى مقرّالقرب فى فردوس الاعلى ...
إذا سكن قلم الامر عن حركته لحكمة التى ما اطّلع بها احد
الآله العزيز الجميل و الحمد له فى كلّ الاحوال انه ما من اله
الا هو له الخلق والامر و كلّ اليه لراجعين.²⁴



مضمون آیات عربی

حضرت باب

یقیناً ما اکنون در روز خدا زندگی می‌کنیم. این روز پرشکوهی است که آفتاب بر مثل آن هرگز نتابیده. این روزی است که پیشینیان به کمال شوق انتظار طلوع و ظهورش را کشیده‌اند. چه شده که سخت در خوابید؟ این روزی است که در اعصار پیشین با عشقی سرشار منتظر ورودش بوده‌اید. این روز ظهور عدل الهی است. شکر خدا را بجای آورید.

ای گروه علما... از آنچه در دست دارید—و کتاب الهی به آن حکم ننموده—روی بتابید. زیرا در روز رستاخیز در ”صراط“ (که محلّ قضاوت است) به خاطر مقامی که دارید مسئولید.

مواظب باشید مثل پیشینیان عمل نکنید: کسانی که به زیور علم آراسته بودند، و به همان سبب در برابر خدای بزرگ فخر و تکبر نمودند.



مگذارید اعمال کسانی که منکر حقیقت‌اند، پرده‌ای بر بینائی شما گردد. این مردمان فقط بر جسم شما مسلط‌ند. خداوند قدرت تسلط بر ارواح و نفوس و قلوب شما را به آنها نداده. از خدا بترسید تا نیک فرجام گردید.

مضمون آیات عربی

حضرت بهاء‌الله

ای مردمان از هوی سخن نگویم. به آنچه از ملکوت خدا آمده ناطقم... از اینکه بنده یزدان به هیکل انسان بین شما آمده متعجب‌اید؟ کسی که آیات الهی را بر شما می‌خواند و راه علم و عرفان به شما می‌آموزد تا به خالق بی‌مثال تقرب جوئید؟ این چنین با مردمان سخن گوی شاید در دلشان آتش عشق برافروزد و پرده‌های غفلت بسوزد.

ای مردمان به این سخن عدل گوش فرا دارید. اگر به یاری پروردگارتان بر نمی‌خیزید، به آزارش نپردازید. و اگر او را عزیز نمی‌دارید، به خواریش تن در ندهید. در امر آفریدگارتان به انصاف بنگرید و رو برمتابید. بگو او از اسرار زمین و آسمان و آنچه شما می‌کنید و در دلتان می‌گذرد یا بر زبان‌تان می‌آید آگاه است. این حقیقتی است هویدا. هر کس را بنا به کردارش پاداش و جزا دهد. ظالمان را جزائی جز پیوستن به اصل دوزخ نیست.

بگو ای مردمان به خدا سوگند از میل و هوی سخن نگویم. روح الهی در قلبم گویاست. این برهان من است اگر به انصاف بنگرید.

ای قوم اگر این گناه است، من نخستین گناه‌کار در درگاه آفریدگار نیستم... از خدا بترسید و حقیقت را به گفتار خود باطل مسازید. به دیده انصاف به آنچه از ملکوت یزدان مقتدر و مهیمن و قیوم آمده نظر افکنید. اگر با این آیات به مجادله پردازید، به خدا سوگند حکم ایمان هرگز بر شما صادق نیاید...



ای مردم بر خود رحم آرید و این آئین را با میزان خویش مسنجید. از آنان باشید که چون آیات پروردگارشان را بشنوند، روحشان از شوق دیدارش به پرواز و اهتزاز آید و رویشان از بندگی به خاک رسد...

من از منبع عظمت و جلال و مخزن رفعت و اجلال آمده‌ام، با آیاتی که چشم عالم شبهش را ندیده. این لوح برهان من است، اگر تعقل کنید.

ای مردمان به خدا سوگند در خانه خود ساکن و ساکت بودم. ”روح“ مرا به اهتزاز آورد و به حقیقت ناطق ساخت، و آثارش را در چهره‌ام نمودار نمود...

ما از دنیا جز دل‌ها چیزی نخواهیم. دنیا براستی قدمگاه من است... و منظرِ دوستان من. طلوعگاه قدرت من است و مظهر اسم‌ها و صفات نیک و بلندپایه من. پروردگارت مبین و آگاه است.

بگو ای مردمان به خدا سوگند آنچه نزد شماست به فنا گراید و قضا اثری از شما نگذارد. پس به ملکوت بقا درآئید. این چنین پروردگارِ بزرگ و پر جلالِ شما، شما را اندرز می‌دهد.

بر در این بهشت، فرشته‌های امرایستاده‌اند، و اگر از کسی بوی حبّ دنیا را بیابند... او را از ورود به جنان و دیدارِ پروردگارِ قدیم و پراحسان باز دارند.

آنان که قلبشان متعلق به دنیاست، هرگز ورود به ملکوت نمی‌توانند. زیرا پروردگارِ اغیار را از این مقام باز داشته و آنرا تنها مسکن و دیار نیکان ساخته.

به اصلاح نفس خود پردازید تا از گلزار روحان جز نسیم خوش جانان نوزد و سیمایان جز رونق نعیم ننماید. از آنان باشید که همواره به زیور شادی آراسته اند و اگر هر بلائی به بینند، صابر و شاکرند. رضای او طلبند و توکل به او کنند.



بگو چیزی شما را خرسند و بی نیاز نکند مگر از هستی بگسلید و به سوی پروردگارِ مهیمن و عزیز و مشهود بشتابید... بگو قسم به خالقی که روحم در قبضه قدرت اوست، اگر نفسی به چیزی در عالم هستی دل بندد، هرگز به گلزار حَبم راه نیابد و شمیم عشقم نبوید. این حقیقتی است هویدا. و اگر قطره ای از این جهان بنوشد، به دریای پاكِ مَواج و محبوبم تقرب نجوید. و اگر به چهره ای بنگرد، هرگز به دیدارِ جمالِ آفریدگارِ عزیز و مقتدر چشم نگشاید.

بگو نابود باد گلشنی که نسیم عشقم بر آن نوزد، و خراب باد خانه ای که اذکار تازه ام در آن به ترنم نیاید، و شکسته باد قلمی که به اسم مهیمن و عزیز و قیوم رقم نزند. بگو ای مردمان، من بنده خدایم. مصدق آئین های اویم و نشانه بزرگی او بین شما. پس به چه برهانی تکفیر می کنید؟

بگو ای مردمان این آیات الهی است که به حقیقت بر من نازل شده... به خدا سوگند از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده ای هستم که به خدا و آیاتش مؤمنم... نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساکت نشینم، روح القدس مرا به اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این از من نیست، از اوست، اگر بشناسید.

بگو به خدا سوگند به جامی دست یافته اید که احدی از پیشینیان به آن فائز نگشته. زود است بدانید، اگر به صبر بگروید... بگو سوگند به خدا، هر که از این جام بنوشد، هرگز تشنگی نداند.

بگو ای مردمان به یاری امرِ پروردگار برخیزید و از یاورانش شوید. بدانید که یزدان از غیرش بی نیاز است و آنچه از بندگانش خواهد از فضل اوست. زیرا به آن به عرصه جنان، مقرّ پاکان و مقرّبان راه یابند...

در این هنگام قلم امر به حکمتی که احدی جز خدا آگاه نیست از حرکت باز ماند. در هر حال سپاس او راست. خدائی جز او نیست. امر و خلق از اوست و همه راجع به او.

بخش اول



تعالیم و تاریخ آئین بهائی

”باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکر کند و بعقل و درایت خود تفحص نماید.“^۱ ”چشم خود در امرالله نظر کن و بگوش خود نغماتش را ادراک نما و حق را به حق بشناس.“^۲ ”چشم بگشائید و به دیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید.“^۳ حضرت بهاءالله



هدف و مقصد آئین بهائی

نخستین و برترین هدف و مقصد آئین بهائی^۴ ایجاد دنیائی است یکرنگ و هم آهنگ که بر پایهٔ دوستی و آشنائی استوار باشد، نه پیکار و جدائی. دنیائی که ساکنانش یکدیگر را آشنای یگانه شمارند، نه بداندیش بیگانه، همدم و همنشین پندارند، نه دشمن پرکین، یار وفادار انگارند، نه رقیب بی مقدار. دنیائی که نادانی و تقلید و تعصب از دلها بزدايد، و جانها به فروغ دانش و داد بيارايد. جهانی که بر اهریمن آشوب و فقر چیرگی جوید، و ساکنانش در سایهٔ



يك آئین، و ایمان به يك آفریدگار، در کمال آرامش و صلح و صفا، بیاسایند و بیامیزند، و بجای جنگ و جفا و برانداختن بنیان بشر، نیروهای خویش را صرف آسایش و رستگاری یکدیگر کنند.

ای پسران خاك، از تاریکی بیگانگی، به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست، درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.^۵ حضرت بهاء الله

آئین بهائی از مردم جهان میخواهد که وحدت عالم انسانی، یعنی ترویج و تأسیس یگانگی و هم‌آهنگی بین نوع بشر را بعنوان نخستین و برترین هدف بپذیرند، و در راه رسیدن به آن با بهائیان همگام شوند:

”دوست یکتا می فرماید، راه آزادی باز شده، بشتابید، و چشمه دانائی جوشیده، از او بیاشامید. بگوای دوستان، سراپرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار يك دارید و برگ يك شاخسار... بگوای مردمان، در سایه داد و راستی راه روید، و در سراپرده یکتائی در آئید.“^۶ حضرت بهاء الله

”ای اهل عالم، به حرکت و اهتزاز آئید، و شادمانی نمائید، و در سایه خیمه وحدت عالم انسانی در آئید.“^۸ ”جمع دست بهم داده در خیر عالم انسانی بکوشید.“^۹ ”شرف و منقبتی و میمنت و سعادت اعظم از خدمت بندگان الهی نه.“^{۱۰} حضرت عبداله‌الله

پذیرش این مقصد بزرگ، و اقرار به لزوم اشاعه و گسترش این نهضت وجدانی، و نیل باین سرنوشت آسمانی، نخستین شرط کامیابی در راه صلح و آزادی، و تأسیس وحدت و مدنیتی جهانی است.



احداث چنین دنیائی هماهنگ و یگانه، در روزگاران پیشین، به جهاتی چند امکان نداشت. از جمله، هنوز تحولات علمی، وسائل ارتباط و نزدیکی بین گروه‌های مختلف گیتی را فراهم نکرده بود. مردم عالم از یکدیگر چندان آگاهی نداشتند، و ملل دنیا چنین بهم متکی نبودند. گذشته از این، شعلهٔ جنگ جهانیگیر، هستی بشر را تهدید به نیستی و فنا نمی‌کرد.

جهان بینی و جهان دوستی، روح عصر ما و روشنی آن است. بدون این روح و این روشنی، پیکر بشر را یارای قرار و دوام نیست.

هر امری را منع و مقاومت می‌توان نمود مگر اقتضای زمان را.^{۱۲} حضرت عبداله‌اء

شایسته است که مردمان، از این تابش و بخشش بزرگ الهی آگاهی یابند، و بکوشند تا گیتی را به فروغش بیارایند، و زمین را جلوه‌گاه بهشت برین سازند. اهمال و قصور در پذیرش و گسترش این منشور جهانی و این دستور آسمانی، منجر به جنگ و جدال و اضمحلال تمدن پرشکوه و جلال انسانی شود.

آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همهٔ روی زمین نماید.^{۱۳} حضرت بهاء الله

سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است. و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبت عمومی بین افراد انسانی.^{۱۴} حضرت عبداله‌اء

دین تنها پرتویگانگی است

بهائیان برآنند که تنها عامل و انگیزه‌ای که گروه‌های گوناگون و پراکندهٔ گیتی را در سایهٔ یکرنگی در آورد، ایمان عالمیان به دین و آئینی است جهان‌بین که نوع



بشر را برادر و برابر شمرد، گیتی را يك کشور داند و زمین را يك وطن خواند. آئینی که از آرایش نابخردان پاك و پیراسته باشد، و به فروغ فرمان و حکمت یزدان روشن و آراسته.

خواست ایزد دانا چنان است که مردم عالم به يك کیش بگردند، در سایه يك آئین گرد آیند، و از گفتار و پیام يك پیامبر پیروی کنند، و به این راستی گواهی دهند که جز به حمایت و عنایت پروردگار، ایجاد هم‌آهنگی و دوستی پاینده و پایدار، بین بشر امکان‌پذیر نیست.

”دین بزرگترین قوه‌ایست که قادر است افکار و قلوب را بهم نزدیک کند و ملل و اقوام و نژادها و مذاهب مختلف دنیا را در پرتو اتحادی ابدی تلفیق و ترکیب نماید...“^{۱۵} ”وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قواء ماده ترویج نشود، بواسطه قواء سیاسی تأسیس نگردد. چه که فوائد سیاسی ملل مختلف است.“^{۱۶}

حضرت عبدالهاء

اگر آنچه در زمین است صرف کنی دل‌هایشان را الفت نتوانی داد. اما پروردگار آنها را الفت بخشید. او قادر و حکیم است.^{۱۷} قرآن مجید

نقش آئین بهائی در تأسیس صلح و یگانگی

برای رسیدن باین مقصد بزرگ، یعنی ساختن بنای صلح و آزادی و برافراختن پرچم آرامش و آسایش جهانی، بهائیان از چند راه کوشا و ساعی اند. از جمله باین راستی گواهی دهند و مردمان را از این حقیقت آگاهی بخشند که ما همه بندگان يك آفریدگاریم و بار و برگ يك شاخسار. اختلاف و جدائی و تعصب و خودخواهی، بنیان انسانی را از بن براندازد و ما را از رسیدن به مقصود باز دارد. پس باید به اراده داور مهرپرور و به یاری یکدیگر، جهان بهتری بنا کنیم، و به



نیروی عشق به یک یزدان و به یک آئین، پرده‌های جدائی و خودخواهی بسوزیم، و در راه رفاه و اصلاح عالم همگام شویم.

”عمر گرنامه‌ی را بقول این و آن تمام مکنید. کمر همت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجّه کنید... بکمال روح و ریحان [شادی و فرح] با اهل عالم معاشرت نمائید... کلّ به داد و اتحاد مأمورند.“^{۱۸} ”امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الارض قیام نماید.“^{۱۹} ”صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را.“^{۲۰} حضرت بهاء الله

وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر... بندگان یک خداوند... و تاج انسانی زینت هر سری. لهذا باید جمیع طوائف و ملل، خود را برادر یکدیگر دانند، و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجره واحد شمرند... نهایت اینست که محتاج تربیتند، نادانانند، جاهلانند، باید هدایت نمود. مریضانند، باید معالجه کرد. طفلانند، باید در آغوش مهربانی پرورش داد، تا به بلوغ و رشد برسند، و جلا لازم، تا درخشنده و روشن گردند.^{۲۱} حضرت عبدالبهاء

با اهل جهان، خواه دوستان خواه دشمنان، مهربان باشید و خیرخواه گردید. دوستی نمائید و حق پرستی کنید. راستی جوئید و آشتی طلبید... نظر به خدا نمائید نه به خلق و توجّه به جهان آفرین نمائید نه جهان... اگر زهر دهند شهید بخشید. اگر تلخ گردند شکر شوید... آئین دوستی و راستی با جمیع اقوام عالم تأسیس نمائید...^{۲۲} حضرت عبدالبهاء

بهائیان هم چنین می‌کوشند که مردم جهان را از نظم نوین و تمدّن جدیدی که حضرت بهاء الله از یک قرن پیش برای آنان به ارمغان آورده آگاه کنند. زیرا احداث بنای آزادگی و یگانگی، بدون موجبات و وسائل ظاهری و بدون همکاری مردم عالم، ممکن نیست.



دنیای صلح و سلام و بنیان رستگاری بشر، بر دو ستون پایدار و استوار است: عشق و ایمان به حقیقت، و بیم از فرمان محکم عدالت. عدالت، عاری از فروغ محبت، منجر به تیرگی و کدورت وجدان گردد، و محبت عاری از فرمان عدالت، منتهی به چیرگی و تسلط خودخواهان و مغروران جاه طلب.

حضرت بهاءالله در آثار آسمانی خویش گفتار بسیار راجع به رابطه کشورهای و لزوم و چگونگی اجرای داد و عدالت در بین آنها عرضه داشته، که به شهادت بسیاری از بزرگان نامدار جهان، جز به اتکاء به این آثار و فرمانها، بشر را راهی برستگاری و کامکاری و برقراری صلح پاینده و پایدار نبوده و نیست.

نقش آئین بهائی در تربیت و سعادت بشر

علاوه برگسترش یگانگی و محبت و اشاعه آزادی و عدالت، بهائیان می کوشند که مردمان را از سرشت و سرنوشت آسمانی خویش آگاهی بخشند. رویدادهای پیشین روزگار شاهدهی است گویا برآنکه پیروان، پس از پیدایش آئین یزدان، اندک اندک گفتار پاک پیام آوران را فراموش کنند و به تیرگی ها و آلودگی های جهان خاک خوگیرند. آرمان های آسمانی را از یاد ببرند و به امور ناپایدار دلخوش و امیدوار شوند. کامکاری و رستگاری را از آفریده های خود جویند، و بجای پرستش پروردگار، به پدیده های ناپایدار سجده کنند، و بجای جهان جاودان، به دنیای دون دل بندند. خویش را شهریار و زمامدار روزگار شمرند، و بخشش ها و هدایای آفریدگار را افسانه انگارند.

هرگاه چنین بی خبری ها و اندیشه های ناروا در دلها استوار شود، مردمان را آرامش جان و روان و کامرانی و شادمانی آسمانی نماند. در چنین شبانگاه تیره و جانکاه، دشواری ها و ناکامی ها، آلودگی به خواست ها و هوس های بی ارزش



دنیا، و اتکاء به اندیشه‌ها و عقائد ناروا، چون اهریمنان بر آدمیان چیره شوند. و اگر این آشوب و تلاطم وجدانی و انحطاط و تنزل انسانی چندی بپاید، نظم عالم در هم ریزد و مردمان از درندگان پیشی جسته، آثار تمدن و رفاه و امنیت و آزادی را از صفحه گیتی براندازند.

اما هنگامیکه تاریکی نادانی دنیا را فراگیرد، و غرائز حیوانی بر عواطف انسانی غالب آید، دست بخشاینده پروردگار، برگزیدگان خویش را چون خورشید بامدادی بر فراز وجدان‌ها طالع کند، تا اندک اندک تاریکی‌ها بزدايند و بشر را از سرشت و سرنوشت آسمانی خویش آگاه نموده به آسایش و آرامش و شادمانی و کامرانی پاینده رسانند:

”چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت... و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی بان مژده داده‌اند.“^{۲۳} ”ای دوستان یزدان، آواز یکتا خداوند بی نیاز را بگوش جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند.“^{۲۴} ”دوست یکتا پدیدار، میگوید آنچه را که رستگاری در آنست.“^{۲۵} ”این کیش زندگی پاینده بخشد، و این آئین مردمانرا به جهان بی نیازی رساند.“^{۲۶}

حضرت بهاءالله

و به خاطر ایمان به آئین یزدان، و به سبب عشق به راستی و امیدواری به لطف و بخشش باری، مردمان از غم و اندوه برهند، و به شادمانی جاودانی رسند. روحشان سرمست از ایمان و آسایش و وفا شود، و جانشان سرشار از عشق و آرامش و صفا گردد.

”بی نیاز به آواز بلند میفرماید، جهان خوشی آمده غمگین مباشید، راز نهران پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری، از جهان و



آنچه در اوست بگذری و بکوی یزدان شتابی.^{۲۷} ”ای بندگان، تن های شما مانند نهالهای باغستان است و از بی آبی نزدیک بخشکی است. پس بآب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روان است تازه نمائید“^{۲۸} حضرت بهاءالله

انسان تا مقام بلند انسانی را نشناسد، و به سرنوشت آسمانی و جاودانی خود پی نبرد، و از طلوع و تابش آفتاب بخشش یزدانی برخوردار نشود، چگونه در برابر ناروایی ها و ناکامی ها قد برافرازد، و از گنجینه نهاد خود به بندگان ببخشاید؟ آنکه با خود در جنگ و ستیز است، چگونه با دگران از در صلح و صفا و هم سخنی در آید؟

شمع خاموش، شمع های دیگر روشن نکند.^{۲۹} حضرت عبداله‌بهاء

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که بود زآب تهی ناید از وی صفت آب دهی

تاریکی عصر ما و نیاز بشر به آئینی جدید

تاریخ تمدن دنیا گواه است که بشر بارها با این دو پدیده متغایر مقابل گشته. یعنی هر چندگاه یکبار، از خدادوستی و دانائی دوری جسته، و هدف اصلی از زیستن را از یاد برده است. در کشاکش چنین آشوب وجدانی و چیرگی اهریمن نادانی بر مردم روزگار، ناگهان رستاخیزی آسمانی برخاسته، و پیامبری جدید، چون خورشید بامدادی، پرده از رخ برافکنده، و نوع انسان را از تاریکی خودپرستی و تشویش و ناکامی، به روشنائی آزادی و ایمان و آرامش و امید و رستگاری رهنمون گشته.

آفریدگار بی همتا و مهربان زمانی پیامبر اسلام را به رسالت برانگیخت که آدمیان...جملگی در آغوش خواهش های گناه آلود و آرزوهای دور و دراز و



ناهنجار، گرفتار بودند و پنجه غرور و نخوت و چنگ کینه و نفرت، دل و گریبانشان را سخت میفشرد... پریشانحالی و افسردگی، کار را بر آنان زار کرده و جهل و بلاهت، آنان را سبکسر و تهی مغز بار آورده بود.^{۳۰} امیرمؤمنان

بهائیان معتقدند که سیر تاریخ بار دیگر در عصر ما با دورانی مبهم و تاریک تلاقی نموده، و مردمان مقصود از زیستن و سرانجام و سرنوشت جاودانی خویش را از یاد برده‌اند. و در تلاش نیل به آرزوها و هدف‌های ناپایدار و ناروا، روشهایی پیش گرفته و راه‌هایی برگزیده‌اند که آنان را از آرامش جان و شادی وجدان، بی‌نصیب ساخته است.

”مردمان را بیماری فرا گرفته. بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است، رهائی دهید.“^{۳۱} ”مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک به یأس است. چه که طیب ممنوع و مطبب [طیب نما] مقبول و مشغول.“^{۳۲} ”عالم مستعد مشاهده می‌شود در حینی که یأس کلی حاصل است.“^{۳۳} ”دو نفس دیده نمی‌شود که در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند.“^{۳۴} ”چهره آفتاب انصاف از ابرهای اوهام بی‌دانشان مستور و پنهان مانده. در این صورت اگر حرکات شب‌پره جلوه نماید بعید نیست.“^{۳۵} حضرت بهاءالله

زمین و زمان بزیر بار خون و خونریزی و فریاد جنگ، سخت بلرزه درآید... بددلان زشترو فراوان و نیک‌اندیشان خوشرو اندک گردند. مردمان این روزگار، همچون گرگان، و شاهان این ایام بسان درندگان شوند. مردمان بی‌آزار، طعمه دندان حریص ستمگران گردند، و بینویان از فرط نیاز، به هیئت مردگان درآیند. چشمه پاک راستی، بخشکی نشیند و رودخانه دروغ و پستی طغیان کند. مردم بزبان، تظاهرکنند و بدل، یکدیگر را دشمن دارند. همگان به زناکاری افتخار نمایند و از پاکدامنی و پرهیزکاری، نفرتی عجیب بدل



گیرند و سرانجام بر تن پاك و آراسته "اسلام" پوستین واژگون ناموزون پوشانند.^{۳۶}

امیر مؤمنان

پیروان آئین بهائی در سراسر گیتی می‌کوشند که به یاری باری، بار دگر نور ایمان را در دلها برافروزند و تاریکی بی‌دانشی و بی‌خبری را از جانها بزدایند. تا کم‌کم مردمان آگه شوند که بشر جان است نه جسم، و از آن دولت جاودان است نه خطه خاکدان، و کامیابی و شادمانی و رستگاری پایدار، از ایمان و عشق و امید به یزدان حاصل شود، نه از زراندوختن و بدنیا دل باختن و گرد نام و مقام گشتن. و تا بشر به این حقیقت آشکار اقرار نکند، هرگز از تار و پود تیره‌بختی و ناکامی نرهد، و دیده و دل به فروغ شادی و شادکامی نیفروزد.

در طی قرن پیشین، ندای این آئین در سراسر گیتی طنین انداز گشته، و در ده‌ها هزار شهر و روستا و بیش از دویست کشور مستقل و غیر مستقل، بهائیان برای رسیدن به این آرمان‌های جهان‌آرا کوشا بوده و هستند. و در نتیجه این تلاش‌ها، در دنیای بزرگ امروز، دنیای کوچک نمونه‌ای ساخته‌اند. این دنیای نمونه، نشانه‌ای است گویا بر اینکه هدف‌های بهائیان مبنی بر وهم و گمان نیست. چنانکه به نیروی ایمان به آفریدگار و گفتار برگزیدگان، پیروان این آئین توانسته‌اند، به این اهداف بزرگ، در مدتی کوتاه، جامه هستی پوشانند.

نظم نوین و آینده جهان

زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد.^{۳۷} حضرت بهاء‌الله

کتابهای آسمانی پیش مرده داده‌اند که زمانی رسد که نظم عالم درهم ریزد و نظم آسمانی و نوین جایگزین آن گردد. از جمله در اوستا، کتاب آسمانی زردشتیان، پیش‌بینی شده که در روزگار پسین "قَرِ اهورامزدا" یعنی "قَرِ ایزدی" که در معنی عیناً مطابق است با "بهاء‌الله" مردمانی را بعرضه هستی در آورد:



تا آنان گیتی را [دگرگون کنند] و از نو بسازند، [گیتی]... جاودان بالنده و کامروا. بدان هنگام که... [”سوشیانت“] ^{۳۸} بدر آید و جهان را به آرزوی خویش دگرگون سازد. ^{۳۹} اوستا، کرده یکم

این شعر معروف از فردوسی شاهد بر آگاهی او از مژده‌های حضرت زردشت به ظهور موعودی است که قِرّ او و بهاء او ”چهار سوی“ جهان را بگیرد:

زیباید از این پس یکی نامدار	ز دشت سواران نیزه گذار
یکی مرد پاکیزه نیک خوی	بدو دین یزدان رود چارسوی
کزو گردد ایمن جهان از بدی	بتابد از او فرّه ایزدی

گیتی را دگرگون کردن و از نو ساختن، مستلزم کوشش و صبر و فداکاری بسیار است. در آثار بهائی، آینده عالم انسان و زمان عالمگیر شدن و رشد و گسترش بی سابقه آئین یزدان، اینطور پیش‌بینی شده:

- سیاستمداران در ازدیاد وسائل جنگ می‌کوشند، و ملل جهان دچار جنگ‌ها و کشتارهای بسیار می‌شوند. (ما هنوز درگیر و دار این مرحله‌ایم.)
- عقلای عالم گرد هم می‌آیند تا علت خونریزی‌ها و انقلابات را بفهمند. پس از جستجو می‌یابند که سبب اصلی جنگ و جدال، تعصب است، خاصه تعصب مذهبی. پس می‌کوشند دین را از میان بردارند، تا تعصب را نیز محو کنند.
- پس از چندی می‌یابند که بشر نیازمند به دین و آئین است و صلح و صلاح بدون ایمان امکان‌پذیر نیست.
- عقلای عالم به مطالعه ادیان جهان می‌پردازند تا به بیند کدامیک با نیازمندی‌های زمان هم‌آهنگ است. آنگاه در می‌یابند که آئین بهائی روح



عالم انسان است و روشنی آن. در آن زمان مردمان گروه گروه باین آئین روی آرند و حکومت یزدان را در جهان برپا کنند.^{۴۰}

هنگامی که یاری و غلبه اراده الهی فرا می رسد و می بینی مردمان گروه گروه وارد دین خدا می شوند، شکر و ستایش پروردگارت را بجای آر.^{۴۱} قرآن مجید عنقریب ملاحظه خواهید نمود که فوج فوج مانند موج به ساحل نجات توجه نمایند.^{۴۲} حضرت عبدالبهاء

آن روزی است که مردم جهان گرد هم جمع شوند و شاهد آن شوند. در زمان معین بدون تأخیر فرا خواهد رسید.^{۴۳} قرآن مجید

”وجه عالم به لامذهبی متوجه... از ایمان... بعید و به ظنون و اوهام نزدیک. تا مدتی به این نحو خواهد بود. چنانچه میقات آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده... بعد از انقضاء مدّت مذکوره در کتاب، بغتة امرالله مرتفع و جمیع نفوس به او متوجه. ان ربك لهو الصادق المتكلم الناطق الامين.“^{۴۴} ”هر امری از امور اعتدالش محبوب. چون تجاوز نماید، سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده... اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از... عقول مستور. و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کلها و سمیت آن سبب هلاکت.“^{۴۵} ”ظهور این کنز مستور [نیروی اتمی]... علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ، خطر عظیم و بلای عظیم عالم و اهل آن را از عقب. مگر آنکه در رضوان الهی وارد شوند.“^{۴۶} ”نظر بعضیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن... جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند و لکن الطاف مکنونه الهیه به سببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و می فرماید.“^{۴۷} حضرت بهاء الله

ید غیبی در کار است و انقلابات ارضی مقدمه اعلان شریعت پروردگار.^{۴۸}



حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

بگو هنگامی که روز یاری و پیروزی فرا رسد، همه مردمان ادعای ایمان کنند و
وارد آئین یزدان شوند.^{۴۹}
حضرت بهاء الله

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله

ای اهل عالم، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. بکمال محبت و
اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید. قسم بافتاب حقیقت، نور اتفاق، آفاق
را روشن و منور سازد.^{۵۰}

”باید کلّ در اصلاح عالم بکوشند. عالم یک وطن است... باید کلّ بکمال
اتحاد و اتفاق بتعمیر آن همت گمارند.“^{۵۱} ”ای اهل عالم شما قطره‌های یک
بحر و اوراق یک شجرید. اختلاف و نفاق را بگذارید و به اتحاد و اتفاق
تمسک نمائید.“^{۵۲} ”ای دوستان... با جمیع اهل عالم بکمال محبت رفتار
کنید.“^{۵۳} ”به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید.“^{۵۴}

”عالم منقلب است و افکار عباد مختلف.“^{۵۵} ”انقلاب و اختلافات عالم
یوماً فیوماً در تزايد.“^{۵۶} ”هر یوم شدت بلا زیاد می شود تا آنکه بالاخره آنچه
از لسان عظمت [بهاء الله] در مراتب صلح نازل شده بان متمسک شوند و بان
عمل نمایند.“^{۵۷} ”کمر همت را محکم نمائید، شاید بندگان از اسیری فارغ
شوند و به آزادی رسند. امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره
ستم عالم و امم را احاطه نموده.“^{۵۸}

باسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این
یک شبر عالم یک وطن... است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و
بآنچه علت اتفاق است توجه نمائید. نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و



اخلاق و دانش است، نه بوطن و مقام. ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی را بدانید، چه که... آفتاب است از برای جهان بینائی.^{۵۹}

در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید. همت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم با هم اعظم محو شود... کلّ اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده‌اید. نیکوست حال نفسی که به محبت تمام با عموم انام [مردم] معاشرت نماید.^{۶۰}

”جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند... شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.“^{۶۱} ”جمیع باید در صدد اصلاح عالم باشند. این است حکم محکم که در این ظهور اعظم... نازل گشته.“^{۶۲} ”بخود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید.“^{۶۳}

”داناى توانا گیتی را به مثابه دفتری قرار فرموده تا گفتار و کردار پسران آدم در آن ثبت شود و چون چنین است، گفتار پاکیزه باید و کردار پسندیده شاید. جهد نمائید تا مانند ستاره صبحگاهی از افق سماء دانائی ظاهر و مشرق باشید. انسان بی اثر مانند درخت بی ثمر مشاهده می شود.“^{۶۴} ”امروز روزی است بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید.“^{۶۵} ”انسان عزیز است چه که در کلّ آیت حق موجود.“^{۶۶} ”عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی.“^{۶۷}

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

بعالم انسانی مهربانی کنید و بنوع بشر مهرپرور گردید. بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را بمثابة یار نوازش فرمائید. دشمن را دوست بینید و



اهرمین را ملائکه شمارید... خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان. بی‌نویان را نوا بخشید و فقیران را کنز غنا شوید. دردمندان را درمان گردید و مریضان را طیب و پرستار. بصلح و سلام خدمت نمائید و دوستی و راستی و حق‌پرستی و آشتی در جهان نیستی تأسیس نمائید.^{۶۸}

تا توانید در هر محفلی شمع محبت برافروزید و هر دلی را بنهایت رأفت ممنون و مسرور نمائید. بیگانگان را مانند خویش بنوازید و اغیار را بمثابه یار وفادار مهربان گردید. اگر نفسی جنگ جوید شما آشتی طلبید. و اگر ضربتی بر جگرگاه زند شما مرهم بر زخم او بنهید. شماتت کند محبت نمائید. ملامت کند ستایش فرمائید. سم قاتل دهد شاهد فائق بخشید. بهلاکت اندازد شفای ابدی دهید. درد گردد درمان بشوید. خار شود گل و ریحان گردید. شاید بسبب این رفتار و گفتار این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم خاکی آسمانی شود و این زندان شیطانی ایوان رحمانی گردد. جنگ و جدال برافتد و محبت و وفا در قطب عالم خیمه افرازد. اینست نتایج وصایا و نصائح الهی و خلاصه تعالیم دور بهائی.^{۶۹}

”شب و روز بکوشید تا امر خیری از شما سرزند.“^{۷۰} ”جز خیر عموم بشر نیندیشید و بغیر از صلاح عالم انسان مپسندید.“^{۷۱} ”وقت اتحاد و اتفاق است و زمان یگانگی و آزادی. بیکدیگر مهربان باشید و بخدمت همدیگر پردازید. اول خادم شما منم...“^{۷۲} ”اختلاف بدو قسم است. يك اختلاف سبب انعدام است... و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است، آن عین کمال... اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد.“^{۷۳}

”وقت را غنیمت شمردید. بجان بکوشید و بخروشید تا این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریک گشایش یابد... بنیاد عناد برافتد و



اساس بیگانگی ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود... تا علم محبت و الفت در جمیع آفاق موج زند... این است وصایای عبدالبهاء.^{۷۴} ”ای یاران به جان و دل بکوشید که این جهان آئینه جهان ملکوت شود.“^{۷۵} ”پر برگ و شکوفه شوید. مانند درخت خشک نباشید که هر قدر باران بهاری بارد، نسیم جان پرور وزد، ابداً در آن اثری ظاهر نشود.“^{۷۶} ”جمیع دست بهم داده در خیر عالم انسانی بکوشید.“^{۷۷} ”هر یک عالم انسانی را شمعی نورانی گردید و در خدمت عموم بشر جانفشانی نمائید. از راحت و آسایش خویش بگذرید تا سبب آسایش عالم آفرینش گردید.“^{۷۸}

در تألیف قلوب سایر ادیان بیکدیگر جانفشانی کنید. نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه مشمرید. چنان سلوک نمائید که این جهان فانی نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود. این است وصیت عبدالبهاء، این است نصیحت این عبد بی نوا.^{۷۹}

”ای اهل عالم بیدار شوید بیدار. ای احزاب و امم هشیار گردید هشیار. بنیان نزاع و جدال را براندازید. از تقلید و تعصب که سبب درندگیست بگذرید، تا به حقیقت پی برید و انوار وحدت عالم انسانی مانند آفتاب ظاهر و عیان گردد. علم صلح عمومی بلند شود. الفت و اتحاد کامل بین اجناس و ادیان و اوطان حاصل گردد. عالم انسانی آسایش جوید و صورت و مثال الهی یابد. اینست پیام من.“^{۸۰} ”چقدر انسان عزیز و شریف است اگر به آنچه شاید و باید قیام نماید.“^{۸۱}

نامه‌ای از ابوالفضائل به پارسیان

نمونه زیر گزیده‌ای از نامه‌های ابوالفضائل به پارسیان است. ابوالفضائل از علمای بزرگ اسلام و صاحب آثار مهم علمی و ادبی به عربی و فارسی است. این دانشمند بلند پایه پس از کاوش و کوشش بسیار به آئین بهائی گروید و کتاب



هائی پرارزش در اثبات این آئین از خود به یادگار نهاد. نمونه زیر که به پارسی سره نگاشته شده شاهدهی است گویا بر مهارت و ملاحظت گفتارش:

به نام یزدان مهربان. ستایش پاک یزدان را سزاوار که به خودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته. ای پارسیان... دادرُس آشکار... زبان آسمانی ترانه پارسی گوید و آئین بخش دیرین، سرود نو آئین خواند. جشن بهروزی است و هنگام فیروزی. پیراهن کهنه را برکنید و جامه نو در برکنید. از دست یزدانی باده آسمانی گیرید و زندگانی جاودانی یابید... روز نو، روان نو خواهد و جشن نور آرایش نو شاید. بنگرید که جهان تازگی یافته است و گیتی آئین نو گرفته. زبان روزگار، ترانه نو سراید و دست پروردگار، اندام هستی را به زیور نو آرید. کیخسرو دادگر، درفش کیانی افراخته و بارید یزدانی، زمزمه آسمانی نواخته... بامداد یزدان از کرانه ایران دمیده. نیاکان رفته به امید این روز پیروز خواری ها بردند و اندوه ها خوردند. و ستم ها کشیدند... باشد که چون مژده خدائی فرا رسد بهروز شوند و چون روز جهانسوز درآید بر جهانیان پیروز گردند، داور دادگر... مژده دیرین را در روزگار شما آشکار ساخت... به هوش آئید... روی نیاز به خدای بی انباز نمائید و او را همی ستائید و بسرائید: پاک پروردگارا مهربانا دادرسا یزدانا... دل ها به یاد تو خورسند است و جان ها به مهر تو دریند. دل ها را از تاریکی نادانی پیراسته فرما و جان ها را به زیور دانش آراسته دار و روان ها را از بند گمراهی رهائی بخش. توئی فروغ بخش اختران و فرمانده زمین و آسمان. زبان به یاد تو گویاست و دل از خواست تو جويا. بجز تو پناه از که جوئیم و رستگاری از که خواهیم. در این بامداد روشن... ما را بی بهره مساز، رو بسوی تو داریم، افزایش از بخشش تو خواهیم... توئی جهاندار دانا و توئی دستگیر توانا.



ای یاران پارسی مژده پیغمبران یکسره هویدا گشته، خود را بی بهره مسازید و ابر بخشش یزدانی در این نوبهار سایه گسترده، خود را در تاب آتش نادانی مگدازید. بار دیگر این بخشش به دست نیاید... پیوسته ابر مهر نبارد و همواره شاخه امید میوه زندگی جاوید نیارد. همه نشان‌ها که در نامه‌های آسمانی نگاشته بودند آشکار شد... روز تازه است و جهان از فرّ یزدانی پرآوازه. گیتی جوانی گرفته و جهان آراسته گشته... رامشگر بهشتی ترانه‌گوی و دست یزدانی باده بخش... به هوش آئید، مبادا روز... به پایان آید و در بسته گردد و رشته امید گسسته شود.

ای یاران پارسی، این گفتار آسمانی به یاد آرید که... آئین تازی فزون از هزار سال چیرگی نیابد و خورشید یزدانی بیش از هزار و دو بیست و اند سال پنهان نماند. چون... این هزاره به انجام رسد اختر ایرانیان بدرخشد و ابر بخشش بر خاورسو ببارد... اکنون این مژده‌ها فرا رسید و بامداد ایزدی بدمید و آن خورشید روشن آشکار گردید. در پیشگاه یزدانی سپس برای شما بهانه نماند. داور دادگر پس از گذشتن روز، پوزش نپذیرد. تا این خورشید روشن تابنده است بر خیزید... تا بهار ایزدی به انجام نرفته تازگی یابید. چون گلبن بشکفید و چون هزار بر شاخسار پیمان پروردگار بسرائید.^{۸۲}

در روز هیجده بهمن ماه سنه ۱۲۶۶ پارسی، ۲۸ محرم سنه ۱۳۱۵ تازی. بنده یزدانی ابوالفضل گلپایگانی.

2



حقیقت آئین های الهی یکی است

آئین های آسمانی، اگر چه به ظاهر متفاوت اند و به نام ها و گفتار گوناگون عرصه گیتی به فروغ ایزدی آراسته اند، اما حقیقت کلام و پیام آرام بخش آنان یکی است. پیمبران، مهرهای فروزان آسمان آئین پروردگارند. اگر چه این نور بخشندگان الهی را هر بامدادی طلوع گاهی و هر بهاری افق و نظرگاهی نوین است، ولکن پرتو همان پرتو پیشین است و نوربخشنده همان آفتاب دیرین.

میان پیمبران جدائی ننهیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روا نه.^۱

حضرت بهاء الله



امر و آئین ما یکی است.^۲ قرآن مجید

[خداوند] همان دینی را به شما داده که به نوح داد.^۳ قرآن مجید

این يك اُمَّت است و يك آئین، و من خالق و مربی شما هستم. پس بر حذر باشید. اما مردمان امر و آئینشان را تقسیم کردند و هر گروهی به آنچه نزد اوست راضی و شادمان است.^۴ قرآن مجید

اختلافشان بر سر اسم است. اگر اسم را از میان برداری جمیع می بینند که مقصدشان مقصد واحد بوده.^۵ حضرت عبداله‌اء

در روزگاران پیشینیان، برگزیدگان بسیار از آسمان ارادهٔ آفریدگار تابان و فروزان گشتند. از جملهٔ این برگزیدگان، ابراهیم، نوح، موسی، زرتشت، بودا، مسیح، و محمد بودند. این فرستادگان پاك یزدان را رسم و مرام یکی بود و آئین و پیام یکی. همه از يك بخشاینده مدد می جستند و از يك آفریننده سخن می گفتند.

در آثار آئین بهائی، تشبیهاتی چند در بارهٔ ظهور مکرر راهنمایان الهی بکار رفته. گاهی تکرار حقیقت این برگزیدگان، در عرصهٔ جهان، به برگشت شکوفه‌های گلزار آفرینش تشبیه شده. گل‌های زیبا را در دامان بوستان، جلوه‌ها، شکل‌ها، رنگ‌ها، و طرح‌های گوناگون است. اما در هر دیار که برویند، و در هر گلشن که چهره گشایند، و به هر نام که شهره شوند، آنها را سرشت یکسان است، و حقیقت و هویت، نمودار احسان و حکمت یزدان. همه از يك آفتاب بهره‌ورند و از بخشش يك آفریدگار برخوردار.

گاهی دیگر، تکرار حقیقت پیمبران یزدان در این جهان، به تجلیات نور در آئینه تشبیه گشته. اگر چند آینه را به طرح‌ها و شکل‌های گوناگون در برابر خورشید



نهیم، هر يك را از پرتو فروزان آن، سهمی و نصیبی معین است. و اگر چه این آئینه‌ها بدیده ما متفاوتند، اما همه از يك نور بهره‌ورند و از يك فروغ برخوردار. فرستادگان الهی نیز اگر چه بدیده ما متفاوتند، ولی آنها را پیام و مرام و مقصد و آرمان یکی است. همه کیش‌ها بشر را بخداپرستی و راستی و دانائی دعوت نموده‌اند. همه آئین‌ها گواه‌اند که آدمی را حقیقت هستی روح است نه پیکر، و هدف از زیستن پاکی و آزادگی است نه آز و آلودگی. آراستگی به سیرت انسانی است و بهره بردن از احسان و بخشش یزدانی، نه مقام جستن و خود آراستن و به دامگاه هستی دل بستن.

پیام‌آوران را غایت تمنا و آرمان، رستگاری بشر است. و تا بشر از گفتار و آثار این گنجینه‌های حکمت و معرفت الهی آگاهی نیابد، و زندگانی آسمانی آنها را پیام و الهام یزدانی نداند، هرگز از نیک‌بختی پایدار و سرچشمه حقیقی شادی‌ها برخوردار نشود.

رمز پیدایش آئین‌های گوناگون

”اگر گیتی را یزدان یکیست و کیش یکی، پس رمز پیدایش آئین‌ها و کیش‌ها چه بوده؟“ وقتی عرصه آفرینش را به دیدۀ بینا می‌نگریم، می‌بینیم ”که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید.“^۱ چرخ روزگار پیوسته در سیر و گردش است و قافله انسانی در تکاپو و جنبش. هر بهاری را خزان است و هر آغازی را پایانی. هر گفتاری را زمانی است و هر دردی را درمانی:

پیمبران چون پزشکانند که پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار



نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینید جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است.^۷ حضرت بهاءالله

البته پیامبرانی پیش از تو فرستادیم... برای هر عصر و زمانی کتابی است. خداوند هر چه را [هر حکمی یا قانونی را] بخواهد تغییر دهد یا تأیید کند. سرچشمه کتابها نزد اوست.^۸ قرآن مجید

ای مردم، بزودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب حیات جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر چیزی از آن باقی نماند.^۹ امیر مؤمنان

رگ جهان در دست پزشک دانا است. درد را می بیند و به دانائی درمان می کند. امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید...^{۱۰} حضرت بهاءالله

هر روزی را وضع خاصی است.^{۱۱} قرآن مجید

این است که یزدان مهربان، در هر عصر و زمانی، معلمی آسمانی به تربیت مردمان می گمارد تا کودکان دبستان عرفان و ایمان را بنا به نیاز و میزان فهم و آگاهی آنها، در دامان دانش و بخشش الهی، پرورش بخشد. کودک خردسال، فهم مبانی حکمت نتواند، و طفل دبستان، درک حقائق کیهان ننماید:



بگو ای مردمان، سخن باندازه گفته میشود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند.^{۱۲}

حضرت بهاء الله

گنجینه هر چیزی نزد ماست و از آن جز سهم معینی نازل نمی کنیم.^{۱۳} قرآن مجید من سخنان بسیار دارم که بشما بگویم. سخنانی که حال تحمل شنیدن آنها را ندارید. اما روزیکه او یعنی "روح راستی" می آید، شما را به جمیع حقائق هدایت خواهد نمود.^{۱۴}

حضرت مسیح

تحول و تکامل زندگی بشر، مستلزم تغییر برخی از احکام و دستورها است. و به این جهت پیامبران یزدان، فرمان پیشینیان را گاه بگاه دگرگون ساخته اند. و الا حقیقت و منشأ پیام و مرام آنها یکی است. همه از يك آفریننده پدید آیند و از يك بخشاینده مدد جویند.

نظر به مقتضیات عصر، اوامر و احکام مختلف شده و لکن کل... از نزد او نازل شده.^{۱۵}

حضرت بهاء الله

انکار پیامبران یزدان

افسوس که مردمان یگانگی و هم آهنگی کیش های یزدان را نشناخته، به نشانه ها و نمودارهای ناپایدار دل بندند، و از تخیلات خام خویش، خدایانی فریبند و دلدپذیر آفریده، به پرستش و نیایش آنان پردازند. پرده انکار بردیده نهند و پرچم نفاق برافرازند. چنانکه منتظران طلوع پرتو آزادی و آگاهی، هیچ يك از فرستادگان الهی را به آسانی نشناختند، و سالها و گاهی قرنها بسر آمد، تا براه راستی راه یافتند و روح و روان بنور دانائی و رستگاری آراستند.



هیچگاه امری و تذکری تازه از جانب پروردگار به آنها نرسد مگر آنکه به
تمسخرش پردازند.^{۱۶} قرآن مجید

هیچگاه آیه‌ای [دلیلی] از آیات پروردگار آشکار نشد، مگر اینکه از آن روی
گردان شدند.^{۱۷} قرآن مجید

ای وای بر مردمان! آنان را پیامبری نیاید مگر آنکه به تمسخرش پردازند.^{۱۸}
قرآن مجید

”حضرت روح [مسیح] را سرگشته دشت و صحرا کردند... سرور کل خاتم
رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهیدان [امام حسین] را به نهایت
مظلومیت خون مطهر ریختند و بر اهل بیت رسالت خاك مذمت بیختند.
حضرت امیر را زخم شمشیر روا داشتند و هفتاد سال در مجالس... و منابر
لعن... نمودند.“^{۱۹} ”جهانیان را آئین دیرین چنین است که دشمن راستی اند و
بدخواه حق پرستی.“^{۲۰} حضرت عبداله‌اء

شگفت اینجاست که مردمان تا هنگام پیدایش پیمبرپسین، دست‌های دعا و تمنا
بلند می‌داشتند که ای خدای پر عطا موعود و راهنمای آسمانی ما را نمودار کن،
تا از نورش دیده و دل برافروزیم و از گفتارش رسم رستگاری آموزیم. اما همین
که فرستاده خدا نقاب از چهره برمی‌داشت و زبان به سخن می‌آراست، منتظران
ناآگاه، ناگهان به آتش دشمنی و خشم می‌گداختند و به انکار برمی‌خاستند که ترا با
برگزیدگان یزدان قرابت و شباهتی نیست. گر چه گفتارت شیرین است و سحر
مبین، اما ترا به بارگاه الهی راهی نیست. پیامبر خدا در ناصره یا مکه پرورده
نمی‌شود. زادگاه چنین برگزیده‌ای، در عالم آلوده ما نیست، در افلاك است نه
توده خاك.



موعود ما بر فراز ابرها نشیند، و از دامان سپهر چون فرشتگان آسمانی، با فرّ یزدانی، و با صیحه و نوائی بلند و پیکری زبینه و برومند، و در غایت شکوه و حشمت، پای به مأوای خاکیان نهد. مهدی ما را سیمائی پرتابش و درخشش است، و دیدگان کسی را یارای نگریستن به جمال پرفروغش نیست. خونریز است و فتنه انگیز، شررخیز است و شورانگیز. شهریان قلمرو قدرت و شوکت، در بارگاهش آرزوی بندگی و سرافکندگی کنند، و سرکشان و جبّاران جاه طلب، در برابر شکوه و سطوت و صولت، جز تسلیم و تکریم چاره ای نجویند. مردمان:

مهدئی خواهند که با سهم و سنان و شمشیری بران سیلی از خون بیچارگان
جاری و ساری سازد... آفت جانها گردد. بنیان انسان براندازد... منتظر چنین
موعودند. ۲۱
حضرت عبدالبهاء

مردم روزگار چنین پیمبری خواهند و چنین نجات دهنده ای آرزو کنند. و سرانجام، این نکته گیران و بی خبران، ارمغانی را که پس از روزگاری دراز، به دعا و تمنا و راز و نیاز و استغاثه و زاری، از بارگاه الهی می ستانند، با افتخار و سربلندی بسیار، بدست طوفان بلا می سپارند. آری این اختران آسمان حکمت و دانائی را هرگز جز اذیت و آزار پاداشی نبود و جز رنج و بلا نصیبی نه. همواره هدف نکوهش ناسپاسان بودند و مورد تعدی و تمسخر متعصّبان. گاهی بفرزدار رفتند، و وقتی زینت صلیب شدند. زمانی در زندان ظلم گذراندند، و روزگاری اسیر زنجیر گشتند. و پس از سیر سالها و گذشت زمانها، منکرین راه راستی کم کم از پرتو الهی آگاهی یافتند و به ندامت برخاستند که این چه غفلت بود و این چه نادانی که نور خدا را خاموشی خواستیم و بامداد روشنش را تاریکی آرزو کردیم. پس از این، برگزیده آسمانی را پذیرفتند و پرستیدند. بناها به یادش



ساختند و معبدها به نامش آراستند. در نعتش ترانه‌ها سرودند و در وصفش سخن‌ها پرداختند، تا زمان ظهور پیمبر بزرگ دیگر فرا رسید.

آنچه از سرگذشت پیمبران برای تو نقل کنیم از این روست که... مؤمنان را پند و تذکری باشد.^{۲۲}
قرآن مجید

بگوا ای دارای چشم، گذشته آینه آینه آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی، دوست را بشناسید و نرنجانید.^{۲۳}
حضرت بهاء الله

داستان آنها برای خردمندان مایه عبرت است.^{۲۴}
قرآن مجید

دریغا که سرنوشت پیمبران پیشین، در عصر ما هم آئینه عبرت نشد، چنانکه فرستاده جدید خدا را نیز نپذیرفتند. برگفته‌های شیرین و دل‌نشین خرده‌ها گرفتند و از دریای دانش و حکمت بیکران‌ش روگردان شدند. و سرانجام او را آویخته، هدف صدها تیر نمودند. این است روش و منش مردمان و این است داستان غم‌افزای پیام‌آوران الهی و ستارگان تابان راه راستی و آگاهی.

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله

همیشه فرمانهای یزدانی مردم را براه دوستی و مهربانی خوانده، ولی مردمان برخی از آن را پیروی نموده و برخی را بکنار نهاده‌اند و به‌پندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بی بهره مانده‌اند. از این‌روست که راز گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوش هوش مردم دور شده. اگر دانایان زمین به دیده بیننده در گفتارهای جهان‌آفرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه نمایند، ناچار بنهان آن بی برده، از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند.^{۲۵}

”هر زمان و عصر را رزقی معلوم و نعمتی مقدر است و بقدر و اندازه افاضه می‌شود. و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم.“^{۲۶} [کنجینه



هر چیزی نزد ماست و آشکار نمی کنیم از آن مگر بقدر معین. [”معنی همان است که بود، لفظ تغییر نموده. رسم همان است، ولكن اسم تبدیل شده. و این تغییر و تبدیل از تغییر عالم و اقتضای وقت ظاهر.“^{۲۷} ”نظر به مقتضیات عصر، اوامر و احکام مختلف شده ولكن کل...از نزد او نازل شده...اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و به اتحاد و اتفاق تمسک نمائید.“^{۲۸}

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

”اساس ادیان الهی یکی است و آن فضائل انسانی است.“^{۲۹} ”اگر سوء تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه می نمائید که جمیع حامی صلح اند و مروج وحدت عالم انسانی. زیرا اساس کلّ یکی است و آن حقیقت است.“^{۳۰} ”باید ادیان یک دین گردند. مذاهب متحد شوند.“^{۳۱} ”دین باید متحرک باشد و روز بروز نشو و نما نماید. اگر غیر متحرک ماند، افسرده گردد و پژمرده شود.“^{۳۲} ”اگر بموجب تقالید حاضره ادیان بخواهیم عالم انسان را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه.“^{۳۳}

جمیع موجودات در تحت تغییر و تبدیل اند. هر جوانی پیر و هر نهالی درخت کهن می شود و هر کهنه ای متلاشی می گردد. ادیان عالم نیز هر یک در هر عصری سبب ترقی بود. ولی حال مانند درخت های کهن گشته و بی ثمر مانده اند. ملل موجوده متوقعند که این درخت ها باز شکوفه و خرّمی حاصل نمایند و این محالست...

هر دینی به دو قسم منقسم است قسمی اصل است و تعلق به اخلاق دارد...و آن یکی است. ابداً تغییر ندارد حقیقت است. حقیقت تغییر و تبدیل ندارد. و قسمی دیگر فرع است و تعلق به معاملات دارد. این در هر زمانی به اقتضای آن زمان تغییر یابد. مثلاً در زمان حضرت موسی اساس و اصل دین الهی که تعلق



به اخلاق داشت، در زمان مسیح تغییر نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد. زیرا در زمان موسی برای مبلغ جزئی سرقت دست بریده می شد. به حکم تورات هر کس چشمی را کور می کرد چشمش را کور می کردند. دندانانی می شکست دندانانش را می شکستند. این به اقتضای زمان موسی بود. اما در زمان مسیح مقتضی نبود، مسیح نسخ فرمود. هم چنین طلاق از کثرت وقوع به درجه ای رسید که حضرت مسیح منع فرمود... اختلاف در این قسم فرع است، اهمیتی ندارد و متعلق به معاملات است. اما اساس دین الهی یکی است. لهذا حضرت بهاءالله همان اساس را تجدید فرمود.^{۳۴}

3



تحرى حقيقت

تَحْرَى یعنی جستن، درست جستن، و طلب نمودن. تَحْرَى حقيقت یعنی جویا و خواستار راه راستی شدن و در پی آن گام برداشتن. از هر بندی آزاد بودن و بحريت تمام در هر چیز نگرستن. از ميل به انكار و اقرار، هردو برکنار بودن و گفتار و رفتار متعصبان را معيار راستی نشمردن.¹

هر انسانی مدیر و مدبر زندگانی خویش است و باید حقيقت را خود جويد، نه آنکه ناآگاهانه نام و مرام نیاکان برگزیند و از روش و مسلك همگنان و هم‌کیشان پیروی کند. اگر از تعالیم پیامبر جدید، مردم روزگار، همین يك پیام را می



پذیرفتند، روی زمین، جلوه بهشت برین می گرفت. زیرا اجرای این منشور و دستور آسمانی، موجب حلّ و رفع همه مشکلات انسانی است.

”باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکر کند و بعقل و درایت خود تفحص نماید.“^۲ ”بچشم خود در امرالله نظر کن و بگوش خود نغماتش را ادراک نما و حق را به حق بشناس.“^۳ ”چشم بگشائید و به دیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید.“^۴ حضرت بهاءالله

”اول چیزی که از برای انسان لازم است تحرّی حقیقت است.“^۵ ”در هر مسئله تحرّی حقیقت کنید نه اصرار در رأی، زیرا... منجر به منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند.“^۶ ”همیشه در امور منصف باشید. تحرّی حقیقت نمائید.“^۷ حضرت عبداله‌اء

اگر انسان با ذهنی باز و روحی آزاد و خاطری پاک و پیراسته از گفته‌ها و شنیده‌ها، و وجدانی آراسته به عدل و انصاف، به هر چیز بنگرد و به کمال همّت و مجاهدت در پی حقیقت پوید، و در وادی تقلید و توهم قدم نهد، هر مشکلی در نظرش سهل آید و هر ناملائمی در دیدگانش چون درسی از حکمت و معرفت جلوه کند.

پس مژده ده به بندگانی که گفته‌ها را شنیده، نیکوترین آن را پیروی کنند. پروردگار چنین کسان را راهنماست، و ایشان از خردمنداند.^۸ قرآن مجید

آزادی عقیده و وجدان

پروردگار مهربان همواره مردمان را دعوت فرموده تا از روی میل و رغبت و بکمال آزادی راه حقیقت جویند. اجبار و تحمیل ایمان و افکار، هرگز با



حکمت یزدان سازگار نبوده و نیست. در قرآن مجید آیات بسیار در این باره نازل شده:

در دین اجباری نیست.^۹ قرآن مجید

آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام پروردگار دارند؟^{۱۰} قرآن مجید

بگو ای منکرین راستی، آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم. آنچه هم من می‌پرستم شما نمی‌پرستید... شما دین خود را داشته باشید، من هم دین خود را.^{۱۱} قرآن مجید

اگر اراده یزدان بود، همه مردمان مؤمن می‌شدند.^{۱۲} قرآن مجید

پس پند و تذکر ده. وظیفه تو تنها تذکر دادن است. تو مدیر و فرمانروای آنها نیستی.^{۱۳} قرآن مجید

آزادی عقیده و وجدان در آثار آسمانی بهائی نیز تأیید و تأکید شده:

یا اهل بها... آنچه را دارائید بنمائید، اگر مقبول افتاد، مطلوب حاصل، والا تعرض باطل.^{۱۴} حضرت بهاء الله

نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم. بلکه باید به جمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد.^{۱۵} حضرت عبدالبهاء

تبعیت و تقلید از نیاکان

ایمان عامّه مردم جهان به دین و آئین جهان آفرین، بر تقلید و تصادف استوار گشته. اگر فرزندان، نیای مسلمان دارند، به اسلام گروند. اگر به کلام کلیم خو گیرند، به آئین کلیم پیوندند. اگر به گفتار بودا یا زردشت پرورش یابند، همدین بوداییان یا زردشتیان شوند. اگر به مسلک و مرام مسیحیان بار آیند، هم کیش و



هم آئین مسیحیان گردند. و آنچنان که نام نیاکان نیک نهاد را بارث برند، کیش و آئین پدران خویش را بدون کمترین کاوش و کوشش، بر دیده نهند و راه راستی و رستگاری انگارند. به این گمان که اندیشه و ایمان موروثی است و گوهر یکتای حقیقت، تنها از آن نیاکان نامدار آنهاست. و هر کس به دین دیگران پیوندد، و مسلکی جز مسلک نیاکان و آئینی جز آئین مبین آنان خواهد، گمراه است و تبه کار، بی راه است و بی مقدار.

وقتی به آنها گفته می شود، آنچه خداوند نازل فرموده اطاعت کنید، می گویند
ما روش پدرانمان را دنبال خواهیم کرد.^{۱۶}
قرآن مجید

می گویند ما دیدیم پدران ما از دینی پیروی می کنند و ما هم از آنها پیروی
کردیم. بگو: چه! حتی اگر من آئینی بیاورم که از آنچه دارید راهنمای بهتری
باشد؟^{۱۷}
قرآن مجید

دانا و بینا چون کیمیا نایابست.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

رد و انکار پیام آوران پروردگار، و جدائی و نفاق بین دین های پاك جهاندار، پیوسته از این تصوّر خام و بی مایه ناشی شده. پیروان کیش پیشین، در دوران پیدایش کیش پسین، یقین کنند که آئین و اندیشه آنان جاودان است، تا پایان زمان پایدار ماند و تا فرجام روزگار رستگار کند، و هر برگزیده ای بر آن نقطه ای بیفزاید یا از آن نکته ای بکاهد، او را از احسان آفریننده و بخشش بخشاینده، بهره ای نیست.

ملت نصاری چون از مظهر امر الهی روی برتافتند و پیشوایان و رهبان خود را
مطیع شدند لذا در زمره مشرکین داخل گشتند.^{۱۹}
قرآن مجید



”تا این تقالید زائل نشود، اتحاد و اتفاق حاصل نگردد... آسایش و راحت عالم انسانی جلوه ننماید. پس حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید گردد.“^{۲۰} ”اختلاف در تقالید است و چون تقالید مختلف است، لهذا سبب اختلاف و جدال گردد.“^{۲۱}

حضرت عبدالبهاء

نقش پیشوایان

داستان آئین های الهی، و سرنوشت غم افزای پیام آوران آسمانی، گواه بر آن است که پیشوایان، پیوسته پیشرو انکار، و منشأ رد و اذیت و آزار، نسبت به برگزیدگان پروردگار بوده اند. جمال پر جلال عیسی را، علما و رؤسای یهود باز نشناختند، و بجای ایمان و اذعان به ظلم و زجر و شکنجه پرداختند. اما ماهی گیران و رنگرزانى چند، که از دانش ظاهرینان و ریاکاران بی بهره و بری بودند، و از متاع روزگار جز نیت پاک سهمی نداشتند، پرتوراستی را در آن مظهر خدا چنان تابناک و فروزان یافتند، که پروانه وار گرد شعله جمالش بسوختند.

خورشید پرتابش و درخشش محمدی را، علمای نامدار عرب چون عبدالله ابی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف، نادیده انگاشتند، و به مخالفت و دشمنی برخاستند. اما بلال و ابوذر که از دانش ریاکاران و متظاهران وارسته و آزاد بودند، و به زیور عدالت و پاکی نیت، مزین و آراسته، در سپهر ایمان، اخترانی تابنده و نورافشان گشتند.

پیوسته چنین بوده. اول منکر برگزیدگان الهی، و اول سدّ راه راستی و آگاهی، پیشوایان دینی بوده اند، و در پس آنها انبوه مردم مقلد، که به سبب عدم اطمینان به خود، عنان آزادی و زمام سرنوشت سرمدی و آسمانی خویش را به کف پیشوایان دنیاپرست و خودستا می سپرند.



پرده‌های وهم و گمان

ریشه شکست و ناکامی در هر امری غفلت و ناآگاهی است، از جستجو دست کشیدن است و از پرتو دانائی و بینائی روی برتافتن. هرگاه نیروهای کاوش و جستجو دست از کار برکشند، لشگریان توهم و تصور و ظن و گمان عرصه وجدان را خالی و عریان یافته، دست به تطاول و طغیان زنند. و به تمام آزادی و قدرت هر چه هست از عقل و حکمت و حقیقت به غنیمت برند. بنای انصاف و عدالت درهم کوبند و کلبه‌های ظلم و اعتساف بسازند. راست را کج انگارند و ظلم را عدالت شمرند. چنین مردمانی:

از چیزی جز گمان پیروی نکنند. تنها به دروغ متکی اند.^{۲۲} قرآن مجید

بیشترشان از چیزی جز گمان پیروی نکنند. اما گمان بهیچ وجه جای حق را
نگیرد.^{۲۳} قرآن مجید

لشگریان نفس و هوئی و پرستندگان وهم و گمان را چنان قدرت و سلطه‌ای است که حتی قتل بی‌گناهان را در نظر معقول و مقبول جلوه دهند.
مضمون گفتار:

فرزندان رسول خدا را می‌کشند، به مسجد می‌روند و خویش را هم از
نیکوکاران می‌شمرند.^{۲۴} حضرت بهاء‌الله

پرخاطرترین بت پرستی، پرستش خیالی است که کسوت حقیقت پوشد و نقاب عدالت بر چهره افکند. برخی بر هوای نفسانی و خیال شیطانی خویش نام علم و دانش نهند و به ستایش و پرستش آن پردازند:



آیا دیدی کسی را که میل و هوای نفس خویش را خدای خود نمود؟ خدا هم علم او را باعث گمراهی او کرد و برگوش و قلبش مَهر نهاد.^{۲۵} قرآن مجید

مردم عبده [بندگان] او هانند. نبینند و ندانند و در عالم عقل و فکر خویش تصویری نمایند و آن تصوّر را بپرستند.^{۲۶} حضرت عبدالبهاء

آثار آسمانی، ما را از پرستش توهمات و تمایلات نفسانی همواره بر حذر داشته‌اند:

”ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید. زحمات خود را به توهمات این و آن ضایع ننمائید.“^{۲۷} ”بگو ای عباد آنچه از قبل اصغا نموده‌اید اکثری از آن مجعول و موهوم بوده.“^{۲۸} حضرت بهاء‌الله

مضمون بیان:

بگوبت‌های او هام را رها کنید. این طلوع‌گاه آیات پروردگار قادر و محبوب شماس.^{۲۹} حضرت بهاء‌الله

پرده تقلید و تصوّر و گمان مردمان را پیوسته از آئین یزدان باز داشته. پرده نازکی چشم را از دیدن جهان باز دارد. پس چشم معنوی چگونه از پس پرده های وهم و تقلید و نفس و هوای راهی به پرتو الهی یابد؟^{۳۰}

مجادله

نهادی که به آرزو و رشک و ریا و خودپرستی و بداندیشی آلوده است، چگونه از پرتو پروردگار روشنی یابد، و از باران بخشش بخشاینده تازگی جوید؟ روحی که از غرور و جاه‌طلبی و تملّق و تظاهر و نیاز به مجادله در گفتار و پیروزی در مقال سرشته است، چگونه تواند که گوهر گرانبها و درّ بی‌همتای داننده یکتا را از گلپاره‌ها تمیز دهد؟

قرآن مجید

انسان در اکثر امور اهل جدل است.^{۳۱}



چون پیش تو آیند مجادله کنند.^{۳۲} قرآن مجید

بروز رستاخیز گناه آن کس از همه مردم بیشتر است که بیشتر از همه گفتگوی
بیپوده کرده باشد.^{۳۳} حضرت محمد

نفسی با نفسی مجادله ننماید.^{۳۴} حضرت عبدالبهاء

ای پسر خاک! براستی می‌گویم. غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله
نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران به اعمال خود را بیارائید نه
به اقوال.^{۳۵} حضرت بهاء‌الله

مضمون بیان:

”تبلیغ به‌گفتار است نه به‌عنف و اجبار. پروردگار بزرگ و حکیم چنین امر
فرموده. مبادا با کسی به‌جنگ و جدال پردازید. او را به بیان نیک و اندرز
حکیمانه متذکر دارید. اگر آگاه شد مقصود حاصل والا از او رو بگردانید و به
سوی قدس، مقرر پاکان و مقریان بنگرید. در امور دنیا با احدی مجادله نکنید.
دنیا را ایزد دانا به‌اهلش داده و از آن جز دل‌های بندگان چیزی نخواست. به
لشگرهای وحی و بیان دل‌ها را مسخر کنید. چنین از نزد حکیم دانا به‌دست
بها بر لوح قضا رقم رفت.“^{۳۶} ”مبادا با کسی مجادله کنید.“^{۳۷} حضرت بهاء‌الله

وجدانی که به‌اهریمن بیدادگری و بی‌انصافی و نیرنگ و تزویر و دورویی خو کرده،
چگونه در هنگام تمیز درستی از نادرستی، روش و منش دیرین رها کند، و هم
نشین فرشته داد و عدالت گردد؟

اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به‌آن.^{۳۸} حضرت بهاء‌الله

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد



”بصرِ اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوی بغیر از ذمائم نشنود.“^{۳۹}
”متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو
نابینا گردد.“^{۴۰}
حضرت عبدالبهاء

پس دل را که خانه خدا و آئینه تجلی پرتو یزدان است، باید از پلیدی‌ها پاک و
مبّر نمود تا سزاوار روشنی آفریننده شود. زیرا نور الهی و گوهر یکتای آگاهی، در
دل‌های ناپاک و آلوده هرگز مقرّ و مستقرّ نجوید.

4



شرائط شناختن حقیقت

یافتن و شناختن آئین پاک پروردگار چون یافتن و شناختن گوهر یکتاست در بین سنگ پاره های فریبده خوشرنگ و بی بها. طالب درّ و گهر باید در ابتدا با کوشش و صبر هر چه فزونتر، هنر گوهرشناسی را بیاموزد. والّا طلا را از مطلا و صدف را از خزف و گوهر پریها را از سنگ پاره ها تمیز نتواند، و به پایان، جز ضرر و زیان حاصلی نبرد. در کشف حقیقت، تفکر و تأمل باید و سعی و کوشش شاید.

شرائط شناختن گوهر گرانقدر هدایت چیست؟ به بینیم ”سیر سالکان از مسکن خاکی به وطن الهی“ بر چه منوال است.



وادی طلب

نخستین شرط کشف حقیقت تشنه و طالب بودن است.

”اوّل وادی طلب است.“^۱ ”همّتی باید تا در طلبش کوشیم و جهدی باید تا از شهد وصلش نوشیم. اگر از این جام نوش کنیم عالمی فراموش کنیم.“^۲ ”سالک در این سفر... از هر وجهی طلب جمال دوست کند و در هر دیار طلب یار نماید. با هر جمعی مجتمع شود و با هر سری همسری نماید که شاید در سری سرّ محبوب بیند و یا از صورتی جمال محبوب مشاهده کند.“^۳ ”هیچ بندی ایشان [سالکان] را منع ننماید و هیچ پندی سدّ نکند.“^۴ ”تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی. و تا بنار عشق نیفریزی بیار شوق نیامیزی.“^۵ ”مرکب این وادی [عشق] درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود. و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید. و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد. و در هر قدمی هزار سردر پای دوست اندازد.“^۶

حضرت بهاء الله

باید کوشید و جوشید و خروشید تا صبح امید بتابد و نور توحید بدرخشد.^۷
حضرت عبدالبهاء

صفای نیت

تنها خویش را به لباس علم و دانش آراستن، و به مقام و نام شهره گشتن، منجر به پرستش راستی و آگاهی از پرتو الهی نگردد. توشه راه طلب، عشق به آداب و مناقب آسمانی و آراستگی به سرشت و سیرت انسانی است. و براستی، در شناسائی حقیقت، قطره ای صفا و پاکی نیت، بردیائی از دانش برتری دارد. زیرا نور الهی را جز در دل های پاکان و نیک سرشتان منزل و جایگاهی نیست.



خودپرست، اگر چه دانای دهر باشد و در علم و هنر شهیر و نامور، درک راستی نتواند، و به خداپرستی نگراید.

نخستین گفتار کردگار اینست: با سینهٔ پاك از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید. امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. بجان پاك بشتابید شاید برسید و به آنچه سزاوار است پی برید. از آب پرهیزکاری خود را از آرزو و کردارهای ناشایسته پاك نمائید تا راز روز بی نیاز را بیابید.^۸

حضرت بهاءالله

هر کس انتظار دیدار پروردگارش را دارد، به رفتار نيك عامل شود. و جز خدای واحد نپرستد.^۹ قرآن مجید

سرزمین پاك گیاهش را به اراده و حکمت پروردگارش پرورش بخشد. اما خاک ناپاك جز خاشاک حاصلی نپرورد.^{۱۰} قرآن مجید

مردم مؤمن و خوش رفتار را خداوند بخاطر ایمان پاکشان راهنماست.^{۱۱} قرآن مجید

پروردگار متجاوزین و دروغگویان را رهبری نکند.^{۱۲} قرآن مجید

”باید به نار عشق حجاب های نفس شیطانی سوخته شود تا روح...لطیف و پاکیزه گردد.“^{۱۳} ”ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بری و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان الهی جای گیری. نیستی باید تا...مقبول راه عشق شوی.“^{۱۴} ”نفس را فقیر نما تا در عرصه بلند غنا وارد شوی.“^{۱۵} حضرت بهاءالله

آنچه فانی تر گردید باقی تر شوید و آنچه فقیرتر گردید غنی تر شوید. ارجمندی بقدر مستمندی است و بزرگواری باندازهٔ خاکساری.^{۱۶} حضرت عبدالبهاء



مضمون گفتار:

پس پیام پروردگار را به مردمی که به زیور نیکی‌ها آراسته‌اند اظهار کن و به آنها راه راست خدای یگانه را بیاموز، شاید بفهمند و به حقیقت رسند.^{۱۷} حضرت باب

وارستگی از تصوّرات و توهمات

ساجد خیالید و اسم آنرا حقّ گذاشته‌اید. و ناظر خارید و نام آنرا گل گذارده
اید.^{۱۸} حضرت بهاء الله

طالب راه راستی را اگر آرزو کشف حقیقت است، و آرمان آگاهی از اسرار علم و حکمت، باید گفتار و پندار دوستان و دشمنان و منتقدان و مقلدان را هر چه هست از لوح دل بزدايد، و سینه را چون آئینه مصفا سازد، تا نه نقشی از حمایت و دوستی بجای ماند و نه نشانه و نموداری از خصومت و دشمنی. نه تمایل به قبول و اقرار در خاطر خطور کند و نه تمنای رد و انکار در وجدان استوار شود. نه نیت تسلط در گفتار باشد و نه مقصد پذیرش هر پدیده فریبنده ناپایدار. و تا این تلطیف روانی و تزکیه و تصفیة وجدانی حاصل نشود، شاهد راستی نقاب از رخ نیفکند و دلبر مقصود بی حجاب چهره ننماید.

”به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود: پاکي دل و دیده و پاکي گوش از آنچه شنیده.“^{۱۹} ”طالب صادق جز وصال مطلوب چیزی نجوید و حیب را جز وصال محبوب مقصودی نباشد. و این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده...“^{۲۰}
”هر نفسی طالب عرفان حقّ بوده و خواهد بود. و سبب اعراض و اعتراض و غفلت و جهالت، اوهامی بوده که از قبل بآن تربیت یافته‌اند و خرق این اوهام بسیار مشکل است.“^{۲۱} حضرت بهاء الله



اول چیزی که از برای انسان لازم، تحرّی حقیقت است. در تحرّی حقیقت باید انسان آنچه را شنیده... فراموش کند، و جمیع ادیان روی زمین را باید یکسان بداند. نه به یکی تعلق و نه از دیگری تنفر داشته باشد، تا تواند تمیز دهد که کدام دین به حقیقت مقرون...^{۲۲} حضرت عبدالبهاء

وارستگی از تقلید و تعصّب

به چشم دیگران نگریستن، به گوش دیگران شنیدن، و به فکر دیگران فهمیدن، جوینده را به حقیقت نرساند:

”چشم بگشائید و بدیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمانید.“^{۲۳} ”بگو ای دوستان حقّ را بچشم او ملاحظه کنید. چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید و نخواهید شناخت.“^{۲۴} ”به نظر اغیار بر منظر نگار ناظر م باشید. مرا به من بشناسید نه به مقررّ و دیار.“^{۲۵} ”اگر مردمان بچشم خود بنگرند، امروز جهان را بروشنائی تازه روشن بینند.“^{۲۶} ”ای برادر من، در این مراتب از روی تحقیق سیر نما، نه از روی تقلید.“^{۲۷} ”[طالبان حقیقت] دل را که منبع خزینة الهیه است از هر نقشی پاک کنند و از تقلید که از اثر آباء و اجداد است اعراض نمایند.“^{۲۸} حضرت بهاء الله

مقلّد گوید فلان شخصی دیده است و فلان گوشه شنیده است و فلان وجدان کشف کرده است. یعنی اعتماد بچشم و گوش و وجدان دیگران کند. از خود اراده‌ای ندارد.^{۲۹} حضرت عبدالبهاء

تعصّب یعنی قضاوت قبلی نمودن، پیش از تحقیق دقیق حکمی کردن، و یا گفتار دیگران را، بدون تتبع و جستجو، میزان راستی انگاشتن. آنانکه از قید تعصّب آزادند، گفتار احدی را معیار حقیقت شمارند. از عداوت و حسادت دشمنان بیزارند، و از حمایت و رعایت دوستان برکنار. به عقل و عدالت خویش



متّکی اند، نه به رأی مدّعیان و قضاوت قاضیان. ندای وجدان را بر هر میزانی رجحان دهند، و حکم خرد را از هر حکمی برتر شمرند.

وارستگی از پرستش دنیا

پس از پیراستن خاطر از شایعات و شنیده‌ها، و ستردن دل از زنگ تعصّبات و توهمات، طالب راه آگاهی و آزادی، باید همت بر آن گمارد تا روح و روان را از دنیا و پدیده‌های بی مقدار و بی ارزش روزگار رهایی بخشد. و چنان این بند را بگسلد، که از گیتی و آنچه در اوست به نیت دیدار دوست بگذرد و راحت و لذّت جهان را فدای روی جانان کند. چنین جوینده‌ای از ملامت پیوستگان و دوستان و مدّمت همکیشان نهراسد، و دولت و رفاه و عزّت دنیا را با عشق به خدا مبادله نکند.

از آرایش امکان [جهان] خود را طاهر نمائید تا باسایش جاودان فائز گردید.^{۳۰}

حضرت بهاء الله

چه کسانی شایسته گهر حقیقت اند؟ سوداگرانی که به خاطر ذهب از مذهب بگذرند، یا فداکارانی که تاج پربهای زندگانی را نثار یار آسمانی کنند؟ خودپرستانی که دین به دیناری فروشند، یا جان بازاری که با طرب و شادمانی قصد عوالم جاودانی کنند؟

حضرت بهاء الله

عاشق را از هیچ چیز پروا نیست.^{۳۱}

”تا جان ندهی به جانان نرسی. تا منقطع نگردی متمتع نشوی. تا نسوزی نیفروزی.“^{۳۲} ”عاشق مفتون همواره آغشته به خون است و مشتاق دیدار همیشه آواره دیار.“^{۳۳} ”در عالم وجود بهیچ چیز تعلق نشاید و دلبستگی نباید



مگر حقیقت که آن دلبريست در نهایت جمال و کمال. باید در طلبش
جانفشانی نمود و فانی شد.^{۳۴} حضرت عبدالبهاء

کوشش و مجاهدت

پس از وارستگی از دنیا، سالک راه آگاهی باید کوشش و مجاهدت را که از
بخشش ها و هدایای بزرگ الهی است، به یاری خود گیرد. زیرا کامکاری و
رستگاری، بدون شکیبائی میسر نیست. بنا به پیمان یزدان با بندگان، کسانی که
دروادی کوشش و کاوش قدم نهند سرانجام به عرصه دانش و بینش رهنمون گردند.

مردمانی را که در یافتن ما کوشش و مجاهدت کنند، البته براه خود هدایت
کنیم.^{۳۵} قرآن مجید

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و پس از آن استقامت ورزیدند، فرشته
های آسمانی به مدد آنها آیند.^{۳۶} قرآن مجید

تقاضا کنید که بشما داده خواهد شد. جستجو کنید که خواهید یافت. در بنزید
که باز خواهد شد. انجیل متی، فصل ۷، آیه ۷

”بدون استقامت موفقیت ممتنع و محال. خدا چنین قرار داده و چنین امر
فرموده.“^{۳۷} ”چون انسان به صمیم دل و جان توجه به امری نماید، سَد سکندر
حائل نگردد.“^{۳۸} حضرت عبدالبهاء

استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه.^{۳۹} حضرت بهاء الله

هر چه همت بیشتر مبذول شود فیض بیشتر رسد.^{۴۰} حضرت عبدالبهاء



صبر و شکیبائی

جویندهٔ راه راستی باید همواره به صبر و شکیبائی روان بیاراید. آنکه با یک پرسش پای از میدان کوشش برون نهد، و با یک مشکل دل از دلداری برکند و روی از یار و دیار بتابد، چگونه به دیدار مقصود کامکار شود؟ گاهی سالها باید بسر آید تا بنده ای بندها بگسلد، و رهروی در خور ارمان آزادی و آگاهی گردد. و براستی شایستهٔ مقام آدمی آن است که هر دم و هر آن از زندگانی را در راه کسب دانائی و بینائی و کشف اسرار عرصهٔ ابدی سپری کند:

”مسافر در این سفر بی صبر بجائی نرسد و بمقصود واصل نشود.“^{۴۱} ”طلب را باید از مجنون عشق اندازه گرفت. حکایت کنند که روزی مجنون را دیدند خاك می بیخت و اشك می ریخت. گفتند چه میکنی؟ گفت لیلی را می جویم. گفتند وای بر تو، لیلی از روح پاك و تواز خاك طلب می کنی؟ گفت همه جا در طلبش می کوشم، شاید در جائی بجویم.“^{۴۲} حضرت بهاء الله

پروردگار اجر مردم شکیبا را بی حساب به آنها اعطا کند.^{۴۳} قرآن مجید

توکل و توسل به خدا

جویندهٔ گوهر هدایت باید همواره توکل به خدا کند و سرنوشت خود به داور دانا سپرد و با صدق مبین از جهان آفرین مدد جوید. زیرا بدون اعانت و حمایت پروردگار، هیچ رمزی نمودار نگردد، و هیچ سرّی آشکار نشود.

به هر کس خدا از نور خود عطا نکند، از نور بی بهره است.^{۴۴} قرآن مجید

هر که طالب عزت است بداند که هر عزتی دست خداست.^{۴۵} قرآن مجید



هیچ کس نمی تواند نزد من بیاید مگر اینکه پدری که مرا فرستاده او را به طرف من جذب نماید و من او را در روز بازپسین زنده خواهم ساخت.^{۶۶}
انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۴۴

”سعی و کوشش، جهد و ورزش لازم و واجب... بلکه شب و روز آنی مهمل نباید بود و دقیقه ای نباید از دست داد... ولی باید... اتکاء و اتکال بر فیوضات کرد. زیرا اگر فیض حق نرسد... زحمت ثمر نبخشد، کوشش فایده ندهد.“^{۶۷}
”هرچه همت بیشتر مبذول شود فیض بیشتر رسد.“^{۶۸} حضرت عبدالبهاء

در هر قدمی اعانت غیبی او [سالک] را شامل شود و جوش طلبش زیاده گردد.^{۶۹} حضرت بهاء الله

اگر طالب، پس از طی وادی ها و مراحل پیشین، شایسته شناسائی گوهر یکتا و بی همتای هدایت گشت، البته دارای جهان و دانای مهربان، از روی فضل و عنایت بیکران، راه راست باو بنماید. وگر نه شاهد حقیقت روی از نامحرمان بپوشاند، و خورشید دانش و بینش، در پس ابرهای نفس و هوئی ناپیدا شود.

عاشق صادق... چون بلقay محبوب و معشوق رسید... ناری مشتعل شود و جمیع... حجاباترا بسوزاند. بلکه آنچه با اوست حتی مغز و پوست، محترق گردد و جز دوست چیزی نماند.^{۷۰} حضرت بهاء الله

نمونه هائی از آثار بهائی

”اس اساس دیانت خلوص است.“^{۷۱} ”نیت خیر و حسن تدبیر جاذب تأیید است.“^{۷۲} حضرت عبدالبهاء

باید بهر نحوی که ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود والا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد.^{۷۳} حضرت ولی امرالله



مضمون گفتار:

”امروز نشناسند ما [موعود] را مگر آنان که آئینه دلشان و دیدشان از توجّه
به غیر خدا صفا یافته.“^{۵۴} ”بگو اوهام را رها کنید. داننده آگاه بر سایه‌های ابر
آمده.“^{۵۵} ”مبادا امور مردمان تو را از یزدان باز دارد.“^{۵۶} حضرت بهاء‌الله



مقصد از ایمان و آئین یکرنگی و یگانگی است

از جمله تعالیم بهائی آنکه، آئین الهی را هدف ایجاد یکرنگی و محبت و یگانگی است، نه نفرت و نفاق و بیگانگی. و اگر دین موجب جدائی و اختلاف و تعصب و خودخواهی شود، البتّه بی دینی برتر است.

ای پسران انسان! دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است. او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء ننمائید. اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته



شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند.^۱
حضرت بهاء الله

”دین باید سبب الفت و اتحاد گردد. سبب ارتباط بین قلوب بشر شود. اگر دین سبب نزاع و جدال گردد، البتّه بی دینی بهتر است. زیرا عدم شیئی مضرّ بهتر از وجود آنست. دین علاج الهی است، درمان هر درد نوع انسانی است، مرهم هر زخمی است. ولی اگر سوء استعمال شود... البتّه بی دینی به از دین است.“^۲ ”حقیقت ادیان الهی یکیست. در حقیقت اختلاف نیست. اما تفالید چون مختلف است، سبب اختلاف و جدال گشته.“^۳ حضرت عبدالبهاء

شایسته است که پیروان ادیان و مرام‌های مختلف جهان، اعتقاد به برتری کیش یا مسلک و مذهب خویش را از خاطر بشویند، و با هم در سایهٔ یک نظام و مرام جهانی و یک الهام و پیام آسمانی، در نهایت الفت و مهربانی، بیامیزند. عرصهٔ آفرینش را از تابش انس و محبت، جامهٔ زرین یکرنگی ببوشانند، و به فروغ مهر و ملاطفت آسایش و آرایش بخشند.

جدائی بین پیروان ادیان

برگزیدگان یزدان را همواره نیت و هدف، اشاعهٔ دوستی و محبت بین بشر بوده. و برای تحقق این مقصد بزرگ، از گیتی گذشته، هستی خویش را نثار نموده‌اند. اما پس از چندی، پیروان به جدائی و بیگانگی پرداخته پرچم پیکار برافراشته‌اند. چنین منش و مرامی را با پیام و فرمان الهی سازگاری نیست. اگر دین پاک پروردگار که مایهٔ صفای جهان و نوشداروی امراض عالم انسان است، به آلودگی گراید و بر بیماری بیفزاید، عقل و خرد قبول آن نتواند.



عجب است که پس از سیر قرن‌های دراز و تحمّل رنج‌های بسیار، بشر هنوز به هویت آئین‌های پاک پروردگار و هدف از پیدایش پیمبران پی نبرده. هر روز طغیان و طوفانی برپا کند و هر دم به بهانه‌ای آتش نفرت و نفاق برافروزد. هنوز ریشه‌های کینه دیرینه و تعصبات خانمانسوز در دل‌های برخی از بی‌خبران در حال رشد و گسترش است.

دو نفس دیده نمی‌شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند.^۴ حضرت بهاء‌الله

”شما درست ملاحظه نمایند که خدا دین را تأسیس فرمود تا محبت بین بشر زیاد شود، سبب الفت و مؤانست گردد. ما چنین موهبت الهی را سبب جنگ و جدال نموده‌ایم. دین که باید سبب ارتباط باشد، سبب خونریزی شد. دین که باید سبب عدل و انصاف باشد، سبب ظلم بی‌پایان گردید. پس اگر دین سبب جنگ و جدال شود البته بی‌دینی بهتر است، زیرا مقصد از دین محبت است تا قلوب را به یکدیگر ارتباط دهد. ولی اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر متنفر نماید و سبب این ظلم و عدوان گردد البته این دین نیست بل عین ضلالت و گمراهی است و بی‌دینی خوشتر.“^۵ ”شش هزار سال است که عالم انسانی راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصبات است.“^۶ حضرت عبدالبهاء

هنوز در این عصر جهان افروز، گروهی سرگرم اشاعه و گسترش تعصبات و توهمات اند. این کوتاه‌نظران به بهانه حمایت از آئین جهان‌آفرین، جامه دین بر تن کنند و آتش نفاق و کین برافروزند تا آزادگان را از ایمان به موعودشان برحذر دارند. چه خونها که به خاطر این بی‌خبری‌ها بر خاک ریخته، و چه جان‌های پاک که به خاطر این رفتار نابخردانه، نثار گشته.



وہ کہ چه شگفت آمیز است این حقایق! اما چرا در حیرت نباشم از کجروی‌ها و دوگونگی‌هایی که این مردم در دین با یکدیگر دارند! نه پا در راه آئین رسول خدا مینهند، و نه پس از او، دل به سفارش خلیفه‌اش می‌بندند. نه به عالم نهران اعتقاد دارند و نه از زشتی چشم می‌پوشند. دل به امور مشکوک و نامعلوم می‌سپارند و سر و جان در راه خواهش‌های نفس می‌بازند. هرچه را که دوست دارند، خوب است و از هرچه خوششان نیاید، آن را بد و نامیمون میدانند.^۷

امیر مؤمنان

نقش بهائیان در اشاعهٔ یگانگی بین ادیان

بهائیان در سراسر عالم می‌کوشند تا اندیشه‌های بی‌پایهٔ دیرین و کینه‌های روزگار پیشین را از خاطر‌ها بزدایند، تا مردمان به هویت پیام‌آوران یزدان پی برند و با پیروان عامهٔ ادیان به محبت و مرافقت پردازند.

با همهٔ آئین‌داران به یگانگی و خوشدلی رفتار کنید.^۸ حضرت بهاءالله

آئین جهانی بهائی نشانهٔ بارز و نمایانی است از قدرت و ارادهٔ الهی در اشاعه و تأسیس وحدت عالم انسانی. مردمانی که پیش از پذیرفتن این آئین، با هم کینهٔ دیرینه داشتند و به دیدهٔ حقد و حقارت به یکدیگر می‌نگریستند، حال به کمال یکرنگی و هم‌آهنگی و انس و صفا گرد هم آمده، به ذکر و ثنای آفریدگار زبان می‌گشایند که ای پاک پروردگار، ستایش و نیایش تو را که نور راستی را یافتیم و از تاریکی بیگانگی جدائی خواستیم.

این وحدت و محبت، نموداری است از قدرت و حکمت یزدان، و نشانه‌ای است نمایان از الطاف و مراحم خالق مهربان.



”مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضا ننمایند. این اصول و قوانین و راه‌های محکم متین، از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق. و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. ای اهل بهاء، کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد... ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب، مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلای عقیم نجات بخشد.“^۹ ”ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمائید... بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی ننمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید.“^{۱۰} حضرت بهاء الله

نمونه‌هایی از خطابات حضرت عبدالبهاء

همین قسم که انبیا محبّ یکدیگرند، ما نیز باید محبّ یکدیگر باشیم. زیرا بندگان يك خدائیم. و الطاف الهی شامل عموم است. خدا با جمیع صلح است. ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم؟ خدا با همه مهربانست. ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم؟ اساس ادیان الهی محبت است و الفت و یگانگی. الحمدلله این عصر عصر نورانی است، عقول ترقی نموده و ادراکات شدید شده. اسباب الفت و اتحاد مهیا گشته، روابط محبت بین بشر محکم گردیده. وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و بدوستی و راستی پردازیم. تعصب مذهبی نماند. تعصب جنسی نماند. تعصب وطنی نماند. با یکدیگر در نهایت الفت محبت کنیم. بنده يك درگاهیم و مستفیض از انوار يك آفتاب. به جمیع انبیاء باید مؤمن باشیم و به جمیع کتب آسمانی موقن شویم. از جمیع تعصبات بیزار شویم و خدمت به خدا کنیم. وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم. فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم. مانند حیوانات درنده نباشیم. به خونریزی راضی نگردیم. خون بشر را مقدّس دانیم. این چنین



خون مقدّس را از برای خاك نریزیم. جمیع در يك نقطه اجتماع کنیم. و آن نقطه وحدت عالم انسانیت.^{۱۱}

خدا مهربان است، جمیع را تربیت می کند، به جمیع فیض می بخشد... او مربّی ما است، او رازق ما است، او به همه مهربان است. پس چرا ما نامهربان باشیم؟ چرا بگوئیم: این موسوی است، او عیسوی است، این محمدی است، او بودائی است؟ اینها دخلی بما ندارد. خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کلّ مهربان باشیم. اما مسائل عقائد راجع به خدا است. او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد. خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده.^{۱۲}



بین دانش و دین جدائی نیست

بنا بر تعالیم آئین بهائی، بین دانش و دین نفاق و جدائی نیست. این دو اختر آسمانِ حکمت و حقیقت، دو پدیدهٔ پیوسته و یار یگانه اند که به اشکال و اطوار گوناگون بر عرصهٔ گیتی طالعند. هدف دانش، کشف حقائق مادی است، هدف دین، درک حقائق معنوی. دانشوران اسرار طبیعت جویند، پیغمبران اطوار محبت گویند. دانشوران از آثار جاذبه گفتگو کنند، پیغمبران از تجلیات جذب و عشق دم زنند.



عقل و دین دو پرتو درخشان از جهان آفرین اند و دو نمودار از عرصه برین. نور را از نور جدائی نیست، مگر آنکه ابرهای وهم و گمان در میان آید و فروغ یکتائی را بپوشاند.

”هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد. زیرا دین و عقل یکی است.“^۱ ”اما مقصد از دین دین تحقیقی است، نه تقلیدی. اساس ادیان الهی است، نه تقلید بشری.“^۲ ”هر مسئله دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتماد نه. پس تقلید و رسوماتی که منافی علم و ترقی است باید زائل نمود.“^۳ ”تا توانید از عقل و حکمت تجاوز ننمائید. زیرا حکمت میزان امرالله است.“^۴

حضرت عبدالهاء

بهائیان معتقدند که دیانت راستی و حقیقت است، زیرا بر الهام پروردگار استوار گشته. دانش نیز جوپای حقیقت است و در پی کشف رموز و تجلیات طبیعت. این دو پدیده، دو یار همرازند و دو نمودار از اسرار آفریدگار. و اگر چه هر یک را تمایلات و تجلیاتی است، ولی هدف و هویتشان یکی است و منشأ و مقصدشان یکی. و آنها را در صورتی امکان ظهور و بروز استعدادات و نیروهای نهانی است که به یاری یکدیگر پردازند، نه آنکه هر یک خود را برتر شمرد و راه نفاق و جدائی و کبر و خودنمائی سپرد.

اگر این دو شاهد آسمانی، یار و همراز نشوند، بزم انسانی به پرتو صفا و شادمانی چهره نیفرورد و از فروغ آزادی و رستگاری برخوردار نگردد. زیرا سستی دین سبب شود که مردمان راه و رسم آدمی از یاد ببرند و به خودخواهی گرایند و تمدن پرفرو و شکوه بشر را به دست فنا سپرند.

بهائیان می‌کوشند تا راز یگانگی و هم‌آهنگی بین دین و دانش را به مردمان بیاموزند، و با اثبات این راستی، سد نفاق و جدائی بین این دو نیروی بزرگ را



از بن برانداخته، آنها را در راه ترقی و تکامل عالم انسانی و خدمت به تمدن جدید جهانی بکار گیرند.

آلودگی دین به تعصبات و توهمات

گفتار پاك پیمبران را پیروان به افکار و پندار خود بیالایند، و آئین یکتای الهی را که به جهت دانش و آگاهی و مهر و محبت آشکار شده، بتدریج دگرگون سازند، و در پی آرایش و پیرایش پیام آوران برآیند. از تخیلات خام خویش، کیش ها و مکتبها و مرامهای گوناگون بیافرینند، و افسانههای بی پایه پیشین را گفتار جهان آفرین پندارند.

در عصر ما پرتو پرشکوه کیشهای پیشین در پس ابرهای وهم و گمان سخت پنهان گشته. در آثار و گفتار آسمانی انحطاط دین و ایمان و وضع اسف بار پیروان ادیان در این زمان بروشنی پیش بینی شده. از جمله امیرمؤمنان چنین فرموده اند:

”ای مردم، بزودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب حیات جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر چیزی از آن باقی نماند.“^۵ ”زمین و زمان بزیر بار خون و خونریزی و فریاد جنگ سخت بلرزه درآید... چشمه پاك راستی، بخشکی نشیند و رودخانه دروغ و پستی طغیان کند... و سرانجام بر تن پاك و آراسته [اسلام] پوستین واژگون ناموزون بپوشانند.“^۶

پیش بینی امیر مؤمنان در آثار آسمانی زردشتیان نیز تأیید شده:

چون هزار و دویست و اند سال تازی آئین [اسلام] را گذرد، چنان شود آن آئین از جدائیها که اگر به آئینگر نمایند ندانش.^۷

دین یزدان نه آن است که مردمان به افتخارش پرچم پیکار برافرازند و جان بی گناهان گیرند.



مقصد از دین نه این تفالیدی است که در دست ناس است. اینها سبب عداوت است، سبب نفرت است، سبب جنگ و جدالست، سبب خونریزی است.^۸ حضرت عبدالهاء

”دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد میدانند، نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند، و دوست را دشمن شمرده اند.“^۹ ”بگو ای مردمان... اهریمنان در کمین گاهان ایستاده اند، آگاه باشید، و بروشنی نام خداوند یکتا، خود را از تیره گیها آزاد نمائید.“^{۱۰} حضرت بهاء الله

نقش پیشوایان نادان

اول مروج تعصبات و توهمات، گروهی از پیشوایان خودنما و جاه طلب اند که دین را دام کنند و تخیلات خام خویش را کلام و الهام آسمانی انگارند.

ای بندگان... گفتار هر راه نما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراهانند، و راه راست را نیافته اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.^{۱۱} حضرت بهاء الله

پیشوایان دین همواره در ردّ و انکار پیامبران پیشقدم بوده اند:

به علماء از قول بها بگو، ما بزعم شما مقصریم... از خاتم النبیین، روح العالمین له الفدا، چه تقصیری باهر، که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید. خاتم النبیین مقصر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح بزعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی آشکار که بر کذبش گواهی دادید. حضرت کلیم بزعم باطل شما کاذب و



مقصر، از حضرت خلیل چه تفصیری هویدا که در آتش انداختید. اگر بگوئید
ما آن نفوس نیستیم میگوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان
افعال.^{۱۲}
حضرت بهاء الله

دانشمندان کوتاه نظر

دانشمندان نیز از خطا و خودبینی در امان نیستند، و همیشه با فکر باز به حقیقت
هر چیز نمی نگرند.

مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت.^{۱۳} حضرت بهاء الله

چه بسا از متظاهران که به جامه علم و آگاهی نمودارند، اما از دانش و دانائی
درون تهی دارند، و جهد و همّتشان همواره بر آن است که گیتی را از دیدگاه
ناآگاه خویش بنگرند. يك نمونه از این کوتاه نظری ها، در دوران پیدایش اسلام
روی نمود. در آن زمان، دانشوران بگردش آفتاب و ثبوت زمین یقین داشتند.
ولکن فرستاده خدا در قرآن بخلاف رأی آنان زبان گشود.

خورشید در جای خود در حرکت و جریان است. این حکم و تقدیر پروردگار
توانا و آگاه است.^{۱۴}
قرآن مجید

حرکت موجودات از آفتاب تا کوچکترین ذرات اتمی در آثار بهائی پیش بینی
شده است:

جميع کائنات متحرک است. ساکن در میان نه، زیرا حرکت از لوازم وجود
است و سکون از خصائص عدم. یعنی وجودی نیست که حرکت نداشته
باشد... حتی ذرات کائنات متحرک است.^{۱۵}
حضرت عبداله

از جمله نشانه هائی که گذشتگان بر رد و انکار پیامبر اسلام اظهار می داشتند این
بود: کسی که از درک پدیده ای آشکار چون سیر خورشید از خاور به باختر ناتوان



است، درخور کرنش و پذیرش نیست. حتی جمعی از مسلمین وفادار، از الهام پیامبر اسلام چنان بدام حیرت و ابهام درافتادند که به نیت ردّ اتهام، به تعبیر و تغییر کلام یزدان پرداختند. "لمستقرّ لها" را "لا مستقرّ لها" انگاشتند. آری قرن‌ها سپری گشت تا دست روزگار پرده اسرار از چهره برافکند. و صحت گفتار پیامبر یزدان را آشکار و عیان نمود.

بنابراین، جدائی بین دین و دانش نیست، بین دین داران و دانشوران است. هرگاه در علم نقصی می‌یابیم، علم را مقصّر نشماریم. خطا را به کسانی نسبت دهیم که اگر چه پیکر به جامه دانش و هنر پوشانده‌اند، اما از بروثمری بهره‌اند. و اگر چه برون چون سرو سهی آراسته‌اند، اما درون از خرد و آگاهی تهی دارند. تنها با دانش ظاهری، بشر را به عالم بینش راهی نیست.

"از مجلس علم و دانش به خلوتخانه غیب راه نبوده و نیست."^{۱۶} "بعضی تمسک بعقل جسته و آنچه بعقل نیاید انکار نمایند. و حال آنکه هرگز عقول ضعیفه... مراتب مذکوره را ادراک نکند."^{۱۷} "از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه."^{۱۸}

حضرت بهاء الله

اکنون آغاز تکامل دانش است و موسم رشد و پرورش. دانشوران هنوز از بسیاری از رموز و اسرار کیهان بی‌خبرند. دانش بشر تا کنون به عالم مادی پرداخته و چندان پژوهشی در پدیده‌های معنوی ننموده.

مقام عقل و علم در آئین بهائی

در آئین بهائی علم و عقل را بغایت مرتبتی بلند است.



”اول نعمتی که به هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده.“^{۱۹} ”دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است.“^{۲۰} ”خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علاّم. باو مقام انسان ظاهر و مشهود... از یمن تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت.“^{۲۱} ”علم بمنزله جناح است از برای وجود... تحصیلش بر کلّ لازم. و لکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که به حرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم.“^{۲۲} ”حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم.“^{۲۳} حضرت بهاءالله

”اکتساب علوم و فنون بعد از ایمان و ایقان از اعظم فضائل عالم انسان.“^{۲۴} ”اعظم منقبت عالم انسانی علم است... علم سبب عزّت عالم انسانی است... ملوک ممالک را به خونریزی تسخیر کنند، لکن شخص عالم به علم فتح کند... از این جهت سلطنتش ابدی است.“^{۲۵} ”در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست... عقل میزان ادراک است. لهذا هر مسئله‌ای را به میزان عقل موازنه نمائید.“^{۲۶} ”عقل اشرف کائنات است... قوه ایست از تجلیات الهی.“^{۲۷} ”عقل انسان... اعظم جلوه الهی است.“^{۲۸} ”افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام.“^{۲۹} حضرت عبدالبهاء

”زبان خرد می‌گوید، هر که دارای من نباشد، دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید، و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم... امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید.“^{۳۰} ”کنز حقیقی از برای انسان علم اوست.“^{۳۱} ”اهل بها باید اجر احدی را انکار نمایند و ارباب هنر را محترم دارند.“^{۳۲} حضرت بهاءالله



گنج بادآور خسروان به قطره ای از زلال معارف و بیان برابری نکند.^{۳۳}
حضرت عبدالبهاء

مقام علمای با تقوی و حقیقت جو

پیشوایانی را که تابع حکم خدایند نه پیرو نفس و هوئی، در درگاه الهی مرتبتی بس بلند و ارجمند است.

”علمائی که فی الحقیقه بطراز علم و اخلاق مزینند ایشان بمثابه...بصرند از برای امم.“^{۳۴} ”علمای راشدین که بهدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس آماره مصون و محفوظ، ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب. احترام ایشان لازم.“^{۳۵} ”اصل عالم و جوهر آن عرفان معلوم [مظهر الهی] بوده.“^{۳۶}
حضرت بهاء الله

دانا یان پاک دل...هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمن. شمع هدایتند...و حافظ شریعت. میزان عدالتند و سلطان امانت...از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوئی و هوس عالم انسانی درکنار...بنیان الهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین. تشنگان را عذب فراتند و گمگشتگان را سبیل نجات.^{۳۷}
حضرت عبدالبهاء

رؤسای دین باید به تربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حسن اخلاق نمایند.
ولی در امور سیاسی مداخله نمایند.^{۳۸}
حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

”خوشا بحال عالمی که مردمان را به پروردگار بزرگ بخواند. قسم بخدا زمین باو متباهی است و آسمان بوجودش مفتخر. و جمیع اشیاء در جمیع اوقات



به تکبیرش پردازند.^{۳۹} ”اول علم شناسائی اوست و هر کس به او رسید به
جمع علوم نائل شده. خوشا بحال عالمی که به معلوم رسیده ترك موهوم
کند.“^{۴۰} حضرت بهاء الله

در نظر پروردگار دانش علما و فقها را در صورتی ارج و ارزشی است که منجر به
راحت و آسایش بشر شود، نه منشأ غرور و غفلت:

”مقصود از علم علمی است که منفعت آن عاید خلق شود، نه علمی که سبب
کبر و غرور و نهب و ظلم و ستم و غارت گردد.“^{۴۱} ”چه مقدار از علماء و
حکما که بعد از طلب و انتظار بمقصود فائز نشدند.“^{۴۲} حضرت بهاء الله

نمونه‌هایی از خطابات حضرت عبدالبهاء

پس انسان باید از جمیع تصوّرات و تقالید آباء و اجداد عاری و بری باشد.
هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد. زیرا دین و عقل یکی است،
ابداً از هم جدا نمی‌شود. لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند، آنوقت قصور
از دین نیست، از نقصان عقل است... خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان
فهم باشد. نباید این چنین قوه‌ای را که موهبت الهی است، معطل و معوق
کنیم. جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم. زیرا دین را عقل ادراک میکند. اگر
انسان عقل نداشته باشد، دین را چگونه می‌فهمد؟ این مشهود و واضحست
که عقل و علم لازمست.^{۴۳}

”اگر مسئله‌ای مخالف عقل باشد، ممکن نیست از برای انسان اطمینان
حاصل گردد. همیشه متزلزل است.“^{۴۴} ”اگر مسئله‌ای از مسائل دین بحقیقت



مطابق عقل و علم نباشد، آن وهم است. زیرا ضدّ علم جهل است. اگر دین
ضدّ علم باشد، جهل است.^{۴۵}



تعلیم و تربیت عمومی و اجباری

جوهر انسانیت در شخص انسان مستور. باید به صیقل تربیت ظاهر شود.^۱

حضرت بهاء الله

در انسان دو مقام موجود... زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است... تا کدام

حضرت عبداله‌اء

غلبه نماید.^۲

از جمله تعالیم بهائی، تعلیم و تربیت عمومی و اجباری است. اطفال را باید از آغاز زندگانی آداب و رفتار انسانی آموخت، و در دبستان ادب و هنر تعلیم دانش و دانائی داد، تا نیروهای نهفته بیورند و استعدادات خفته برانگیزانند.



والآ خطه خاك، پرتو جهان افلاك نگيرد، و باغستان الهی جز خس و خار و نهال های بی بر و بار نرويانند.

”در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید... انسان بی علم و هنر محبوب نه. مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود.“^۳ ”امروز تربیت اطفال و حفظ ایشان از سید اعمال نزد غنی متعال مذکور. اگر چه در ظاهر زحمت است، و لکن سبب ظهور راحت ابدی بوده و هست.“^۴ ”باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال بآن مشغول...“^۵ ”دانائی از نعمت های بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کل لازم است.“^۶ حضرت بهاء الله

”در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت، تربیت کودکان است.“^۷ ”اگر انسان تربیت نیابد از حیوان بدتر است.“^۸ ”عبدالبهاء را آرزو چنان که هر یک از شما در مدارس علوم، معلّم اول شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی سردفتر دانائی گردید.“^۹ حضرت عبدالبهاء

مسئولیت تربیت نوباوگان بر دوش مادران و پدران نهاده شده. اما اگر آنها به موجبی از اجرای این مهم معذور باشند یا امتناع کنند، اجتماع عهده دار تربیت آنان است.

از جمله تعالیم بهاء الله تعمیم معارف است. باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود. اگر ابوین مقتدر بر مصارف این تعلیم فبها، والا باید هیئت اجتماعیه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید.^{۱۰} حضرت عبدالبهاء

بهائیان معتقدند که در تعلیم و تربیت دختران و پسران، تبعیض و تمایز ابداً جائز نیست. نونهالان بوستان انسانی در نظر یزدان یکسانند. هر دو باید به آداب و رفتار راستان و آزادگان و سیرت و طینت پاک سرشتان پرورده شوند، و از درخت



دانش و هنر خوشه چین گردند. و به راستی دختران را، در سرنوشت عالم بشر، سهم افزونتری است. زیرا دختران امروز، مادران و مربیان فردايند که بنا بر تربیت و آگاهی و بصیرت خویش، نسل جدید را در دامان دانش و معرفت پرورش بخشند.

تعلیم آداب و اخلاق

کودکان باید نخست به آداب و اخلاق آسمانی تربیت شوند و رفتار انسانی بیاموزند، سپس به آموختن و اندوختن دانش و هنر پردازند. زیرا طفل خوش اخلاق و خوش سیرت که خواندن و نوشتن نتواند، برتر از طفل بد اخلاق و بدسیرتی است که دامن از خرمن دانش و هنر انباشته دارد.

[طفل] پرورش بدخو و بد اخلاق و آلوده به... شهوات را جز مضرت ثمری نه. ولی بیسواد خوش اخلاق خوش اطوار را باز ثمر و اثری موجود.^{۱۱}
حضرت عبدالبهاء

باید در ابتدا اولاد را به شرائط دین تعلیم دهند... ولیکن بقدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد.^{۱۲}
حضرت بهاء الله

”تربیت اعظم از تعلیم است.“^{۱۳} ”اطفال... را رسم و آئین محبت الله تعلیم نما... تا توانی بکوش که... در نهایت طراوت و لطافت... جلوه نمایند.“^{۱۴} ”باید بیشتر از تعلیم به تربیت پردازید.“^{۱۵} ”در تحصیل علوم و عرفان بکوشید و در اکتساب کمالات صوری و معنوی جهد بلیغ نمائید. اطفال را از صغر سن به تحصیل هر علمی تشویق کنید و باکتساب هر صنعتی تحریص نمائید تا قلب هر يك به عون و عنایت حق مانند آئینه کاشف اسرار کائنات گردد و به حقیقت هر شیئی پی برد و در علوم و معارف و صنایع مشهور آفاق شود. البته صد البته در تربیت اطفال قصور و فتور مفرمائید.“^{۱۶}
حضرت عبدالبهاء



مقصد از عقل و خرد شناسائی یزدان است و مقصد از تعلیم و تربیت ظهور و بروز صفات و فضائل انسان:

”اول نعمتی که به هیكل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده.“^{۱۷} ”جوهر انسانیت در شخص انسان مستور. به صیقل تربیت ظاهر شود.“^{۱۸} حضرت بهاء الله

بدون تربیت روحانی جوهر انسانی هرگز نمودار نشود:

انسان تا حقّ را نشناسد از شناسائی خود نیز محرومست زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید... بی نور هیچ چیز مشاهده نشود.^{۱۹} حضرت بهاء الله

مقصد از کسب علم ظهور کمالات مادی و معنوی است. علم بی اثر چون درخت بی ثمر است:

انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فوائد این فنّ چه چیز است و چه ثمره و نتایجی از او حاصل.^{۲۰} حضرت عبدالبهاء

اکثری از حکمای ایران عمرها به درس حکمت مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست.^{۲۱} حضرت بهاء الله

تعلیم و تربیت را دو جنبه است: کسب دانائی و پرورش بینائی. دانائی دانستن پدیده هاست به نیروی فکر. بینائی دیدن و شناختن آنهاست به چشم درون. روح کسی که از بینش برخوردار است، مقصد از دانش را درک کند. شخص محروم از بینش، تنها حامل علم است نه عامل آن. بجای اینکه علم او را به معلوم یا مقصود رساند، چون پرده ای او را از دیدار باز دارد.

عموم ناس به تربیت محتاجند، باید صاحبان بینش باین امر خطیر توجه نمایند. گلهای گلستان جهان از دو نهر آب می آشامند و تربیت می شوند، دانائی و



بینائی. اگر نفسی باین دو فائز نشود صاحب وجود نبوده و نیست.^{۲۲}

حضرت بهاء الله

از جمله عوامل بینش، خودشناختن است (مضمون گفتار):

مردمان را گوناگون آفریدیم. خجسته نفسی که حال خود بشناسد.^{۲۳}

حضرت بهاء الله

تعلیم و تربیت در خدمت صلح و آزادی

از جمله اهداف تعلیم و تربیت در آئین بهائی، اشاعهٔ بشردوستی و جهان بینی است، تا اطفال از همان آغاز از این حقیقت آگاهی یابند و به این راستی گواهی دهند که "اهل عالم همه باریک دارند و برگ یک شاخسار، جهان یک کشور است و گیتی یک وطن." برتری انسان به بشردوستی و خدمت است، نه به نژاد و ملیت، به رفتار و پندار نیک است، نه به مقام و قدرت، به علم و هنر است، نه به شهرت و مکنّت. تعصبات و توهمات، چون ابرهای طوفان زا، حقیقت سرشت انسانی را بپوشانند، و خورشید یکرنگی را از تابش و درخشش باز دارند.

تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب، یک

اصول و آداب گردد تا... وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد.^{۲۴}

حضرت عبداله

تنها راه احداث دنیای صلح و صفا، ترفیع مردمان است به مقام انسانی. بدون تربیت فرد فرد مردم جهان، ظلم و فساد و تعصب و عناد از بن برنیفتد.

از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال

حضرت بهاء الله

بآن مشغول گردند تا رايحهٔ فساد از عالم قطع شود.^{۲۵}



بنابراین، در آئین بهائی، تعلیم و تربیت نیز نیروئی است در خدمت بشر، برای اشاعهٔ صلح و آزادی و احداث دنیائی یگانه و هماهنگ.

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

”اول مربّی اطفال مادرانند زیرا طفل... چون شاخ ترو تازه‌ای باشد. بهر قسم بخواهی تربیت توانی... این واضح است مادر اول مربّی است و مؤسس اخلاق و آداب فرزند. پس ای مادران مهربان این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است بآداب... انسانیت و ثوابی اعظم از این تصوّر نتوان نمود.“^{۲۶} ”اطفال را در سن شیرخواری... در مهد فضائل پرورید... از هر علم مفیدی بهره‌مند نمائید... پرهمت نمائید و متحمّل مشقّت کنید. اقدام در امور مهمّه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید.“^{۲۷} ”هرقدر اطفال از بدایت عمر به زحمت و تعب پرورش یابند... بهتر است.“^{۲۸} ”در بلندی همّت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون به بلوغ رسند مانند شمع برافروزند و بهوی و هوس که شیوهٔ حیوان نادان است آلوده نگردند، بلکه در فکر... تحصیل فضائل عالم انسانی باشند.“^{۲۹} ”اشرف‌ترین حرف و صنایع و اشغال، معلّمی اطفال است.“^{۳۰}



ایجاد صلح جهانی و پایدار

از جمله هدف‌های آئین بهائی ایجاد صلح جهانی است، صلحی پاینده و پایدار که از گزندِ گردش روزگار و هوسهای مغروران و ماجراجویان در امان باشد، صلحی که مبنی بر حکمت و هدایت یزدان است نه تصوّرات و تعصّبات کوتاه‌نظران.

جميع را بصلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم.^۱
حضرت بهاء الله

اليوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست.^۲ حضرت عبدالله



از آغاز تاریخ تا کنون، بشر پیوسته گرفتار جنگ و پیکار بوده، و نیروهای سرشار خویش را در راه براندازی هم نوعان بکار بسته. و حال آنکه اگر این قوی را صرف رفاه و اصلاح عالمیان می کرد، روی زمین بهشت برین می شد.

انسان بنیان الهی است، بنیان بشر نیست. اگر بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدر می شود. پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند؟ شبهه ای نیست که سبب غضب الهی است.^۳ حضرت عبدالبهاء

بهائیان از هر نژاد و ملتی که باشند پیوسته می کوشند که افکار مردم جهان را هرچه بیشتر به لزوم تأسیس صلح منعطف سازند.

چون به حقیقت نظر کنیم کره ارض... قبور ماست... آیا جائر است انسان قبرستان را بپرستند، برای قبر نزاع و جدال کند؟^۴ حضرت عبدالبهاء

بهائیان برآنند که جنگ جوئی و رزم خواهی را با خوی و سرشت اصلی انسان، سازگاری نیست. جنگ جوئی زائیده اندیشه ناصواب و افکار نارواست که در طی روزگاران پیشین، اندک اندک گسترش یافته. اگر مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند و از سرشت آسمانی خویش آگاهی یابند، هرگز روشنائی دوستی و صفا را به تاریکی نفاق و دشمنی، مبادله نکنند.

نزاع و جدال شأن درنده های ارض بوده و هست. اعمال پسندیده شأن انسان.^۵ حضرت بهاء الله

”اگر حیوانی درندگی نماید بجهت طعمه است... لکن انسان چون درندگی نماید بجهت طعمه نیست، بجهت طمع است.“^۶ ”گرگ روزی يك گوسفند میدرد. اما انسان بی انصاف در يك روز صد هزار نفر را آغشته خاک و خون نماید و فخر کند که من بهادری کردم... و مملکتی را بباد فنا دادم. ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه ای است که اگر شخص يك نفر را



بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند. اما اگر انسانی صد هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری يك ريال بدزدد او را خائن و ظالم گویند. اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند. این چه قدر جهالت است چه قدر غفلت است.^{۷۰} حضرت عبدالهء

تربیت وجدانها

برای استقرار صلح پاینده و پایدار، باید نخست به بیداری و آگاهی وجدانها پرداخت. باید در ابتدا نور امید و ایمان به آفریننده جهان را در دلها برافروخت، تا مردمان به سرشت پاک و گرانبمایه خویش پی برند، و به نیروی وجدان و ایمان، و عشق به اطاعت از فرمان و حکمت یزدان، دست از تعصبات و توهمات بردارند و به یگانگی و محبت پردازند.

”اول باید صلح و سلام بین افراد انسانی تأسیس شود تا منتهی بصلح عمومی گردد.“^{۸۰} ”تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد“^{۹۰} ”بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر يك تربیت شوند... چون تربیت در جمیع مدارس يك نوع گردد... بنیان جنگ و جدال برافتد... زیرا اختلاف در تربیت مورث جنگ و جدال [است].“^{۱۰۰} حضرت عبدالهء

تأسیس نظام جهانی

همراه و همگام با تربیت وجدانها، باید نیروی قانون و عدالت را نیز به اصلاح عالم، و حمایت و خدمت بنی آدم، برگماشت. و نظامی آسمانی و نقشه ای



جهانی، پاک و پیراسته از تمایلات و تعصبات انسانی، بکار بست. تا زمامداران حدود خود بشناسند و به حقوق دیگران تجاوز نتوانند، و اگر مشکلی پیش آمد، برای رفع آن از راه صلح و آشتی بکوشند، نه آنکه پرچم پیکار برافرازند، و با خون بی‌گناهان و بی‌نویان، نام و مقام جویند.

باید از جمیع دول و ملل بانتخاب عمومی محکمه‌ای کبری تأسیس شود و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمه کبری فیصل یابد تا منتهی بجنگ نگردد.^{۱۱}

حضرت عبداله‌بهاء

بهائیان معتقدند که به سبب بیم از عواقب جنگ و کشتار، سرانجام زمامداران عالم گرد هم آمده، پایه صلح را بنا نهند. بهائیان این صلح را "صلح اصغر" نامند. ما اکنون در آستانه این رستاخیز بزرگ ایستاده‌ایم. در عصر ما، نظم جهان چنان پریشان گشته، و وسائل جنگ چنان توسعه یافته که اگر در رسیدن به صلح وقفه‌ای حاصل شود، نوع انسان دچار فنا گردد، و از بنیان تمدن پرفروغ بشر چندان آثاری نماند. پس از "صلح اصغر" مرحله دیگر این رستاخیز جهانی، یعنی زمان "صلح اعظم" فرا رسد، و کم‌کم طلیعه صبحی روشن، و صلحی جدید و جهان‌آرا از افق گیتی نمودار شود.

دین نیرومندترین عامل صلح است

دوام و پایداری صلح جهانی وابسته به آگاهی و تربیت و ایمان مردم جهان است، و تربیت و تقویت وجدان و ایمان جز به امداد و الهام الهی میسر نیست. گذشته گواه بر آن است که هرگاه رستاخیزی وجدانی بپا گشته، منشأ و مایه آن پیامبران پروردگار بوده‌اند.



دین بزرگترین قوه‌ایست که قادر است افکار و قلوب را بهم نزدیک کند و ملل و اقوام و نژادها و مذاهب مختلف دنیا را در پرتو اتحادی ابدی تلفیق و ترکیب نماید.^{۱۲} حضرت عبدالبهاء

اگر ثروت جهان را صرف می‌کردی، دل‌هایشان را الفت نمی‌توانستی داد. اما خداوند آنها را الفت و محبت بخشید.^{۱۳} قرآن مجید

موجب اصلی جنگ تعصّب است. موجب اصلی تعصّب، ضعف وجدان، و موجب اصلی ضعف وجدان، دوری از خالق مهربان. عشق به‌خدا منشأ نیکی‌ها و شادی‌هاست، و عشق به‌خود و دنیا سرچشمهٔ بلاها و ناکامی‌ها. بهائیان با سپاه آسمانی و نیروی وجدانی یعنی عشق به‌خدا و بندگانش در میدان صلح و صفا به تسخیر و تغییر دل‌ها مشغولند، تا تاریکی تعصّبات و توهمات و خودبینی‌ها به‌پرتو آگاهی و دانائی و جهان‌بینی از عرصهٔ گیتی رخت بریندد.

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

و از جمله تعالیم بهاء‌الله: تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی، هادم بنیان انسانی است. تا این تعصّب‌ها موجود، عالم انسانی راحت ننماید... اگر این تعصّب و عداوت از جهت دین است، دین باید سبب الفت گردد، والاّ ثمری ندارد. و اگر این تعصّب تعصّب ملّی است، جمیع نوع بشر ملّت واحده است، جمیع از شجرهٔ آدمی روئیده... دیگر ملل متعدّده تشکیل کردن، و بدین سبب خونریزی نمودن، و بنیان انسانی برانداختن، این از جهل انسانیت، و غرض نفسانی. و اما تعصّب وطنی، این نیز جهل محض است، زیرا روی زمین وطن واحد است. هر انسان در هر نقطه‌ای از کرهٔ ارض زندگی می‌تواند. پس جمیع کرهٔ ارض،



وطن انسان است. این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده. در خلقت، حدود و ثغوری تعیین نشده.^{۱۴}

آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید. وحدت عالم انسانی ترویج دهید و دین را وسیلهٔ محبت و موَدّت بجمیع بشر شمردید... بجان بکوشید و بخروشید تا این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریک گشایش یابد و این گلخن فانی آئینهٔ گلشن باقی شود... بنیاد عناد برافتد و اساس بیگانگی ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود.^{۱۵}



توزیع عادلانه ثروت

از جمله مشکلات بزرگ بشر فقر و نیازمندی است. در عصر ما هر روز هزارها نفر از مردم جهان از گرسنگی و فقر تسلیم مرگ می‌شوند. علل فقر متعدد است، از جمله: حرص به جمع ثروت و مکنت و عشق به حکومت و قدرت. در عصر ما هر دقیقه نزدیک به دو میلیون دلار از ثروت جهان صرف جنگ یا آمادگی برای جنگ می‌شود. نظام نوین آئین بهائی موجبات فقر را که بر کالبد جهان مستولی است، از بن برکنند. تا مسئلهٔ تعدیل معیشت^۱ یعنی توزیع عادلانهٔ ثروت حل نشود، جهان آرامش نیابد:



امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای
عالم بشر ممکن نیست.^۲
حضرت عبداله‌اء

توزیع عادلانه ثروت طبق قانون و ایمان

بنا بر نقشه و نظامی که آئین بهائی عرضه می‌دارد، ثروت عالم به طرز عادلانه‌ای
بین مردم جهان توزیع می‌شود. اصول زیر در اقتصاد بهائی تأکید شده:

- حمایت از زارع و توسعهٔ زراعت
- اجرای اصل “مالیات تصاعدی”
- شرکت کارگران در منافع کارخانه
- تقسیم خاص ارث

هریک از اصول فوق نقش مهمی در تقسیم عادلانهٔ ثروت عالم خواهد داشت.
تحقیق در جزئیات و طرز تحقق آنها محتاج به مراجع دیگر است. علاوه بر
اصول فوق دو عامل دیگر نیز در اقتصاد بهائی تأکید شده:

- بالا بردن ارزش کار به مقام پرستش پروردگار.
- پائین آوردن بیکاری و تنبلی به پست‌ترین مقام.

هر نفسی به صنعتی یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس
عبادت عندالله محسوب.^۳
حضرت بهاءالله

ای بندهٔ من. پست‌ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهرند و فی
الحقیقه از اموات محسوبند، بلکه اموات از آن نفوس معطلهٔ مهمله ارجح
عندالله مذکور.^۴
حضرت بهاءالله



برای توزیع عادلانه ثروت جهان، علاوه بر توسل به قانون و فرمان، آثار بهائی توجه بسیار به تربیت و تقویت وجدان‌ها نیز می‌کند. زیرا قانون و فرمان به تنهایی ضامن و نگاهدار راحت و رستگاری بشر نیست. طبق گفتار و اخطار الهی، صاحبان ثروت باید از روی میل و رغبت نیازمندان را از بخشش‌ها و نعمت‌های روزگار که دست بخشنده ایزدی به آنها ارزانی داشته برخوردار کنند، و از فرجام غفلت و غرور بهراسند. زیرا دست‌یابی به دولت و مکتب بسیار، در پیشگاه عدل آفریدگار، با مسئولیتی بزرگ همراه است.

ای مغروران باموال فانیه! بدانید که غنا سدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود، و بمدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی. پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید، و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم باسم اعظم، که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد، چنانچه شمس اهل زمین را.^۵
حضرت بهاء الله

دستورات و اندرزهای الهی توانگران را از وادی غفلت و خودخواهی به شاهراه آگاهی و دانائی می‌رساند، تا پیش از مقابله با روز حساب، به حساب خود برسند، و از خویشتن بپرسند: آیا رواست که دولت بی‌مقدار و ناپایدار را در راه رفاه و اصلاح عالم انسان و اجرای اراده یزدان نثار نکنیم، و از مواهب و بخشش‌های بیکران الهی بی‌نصیب مانیم؟ آیا شایسته مقام بلند و ارجمند ماست که ثروتی را که به امانت، چند روزی به ودیعه داریم، برای احتیاج و آسایش نیازمندان بذل نکنیم؟



”ای اغنیای ارض! فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید.“^۶ ”اغنیاء را از ناله سحرگاہی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت به هلاکت افتند.“^۷ حضرت بهاء الله

رهرو راه دانائی و بینائی همواره نظر به مواهب آسمانی دارد، نه مقاصد و منافع فانی. نظرگاهش ابدیت است، و رهنمایش نور حقیقت. دیده به انجام و فرجام دارد، نه هوسهای ناپایدار این جهان. کدام خردمندی، توشه‌ها و نعمت‌های جاودان عالم بالا را به خوشی‌ها و لذت‌های دوروزه دنیا مبادله نماید؟ اگر فروغ ایمان در دلها بتابد، انجام هر مشکلی آسان شود، و البته آنانکه در راه عشق به حقیقت و آگاهی، و اظهار بندگی در درگاه الهی، دست از جان می‌شویند، دست شستن از مال و منال را آسانتر شمرند.

نیروئی که مردمان را در دامان محبت و فداکاری پرورد و عشق به هم نوع آموزد، ایمان به خداست. ایمان انسان را به جائی رساند که دیگران را بر خود ترجیح دهد:

باید جمیع با کمال و داد باشند و در اعانت همدیگر کوتاهی ننمایند. و معنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده این است که هر يك از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند. یعنی خود را اعلیٰ نشناسند.^۸ حضرت بهاء الله مضمون بیان:

خوشا بحال کسی که برادر خود را بر خود ترجیح دهد.^۹ حضرت بهاء الله

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله

شکر سبب ازدیاد نعمت است. ولی کمال شکر به انفاق است، و مقام انفاق اعظم مقامات.^{۱۰}



ای بندگان من! شما اشجار رضوان منید. باید باثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید، تا خود و دیگران از شما منتفع شوند. لذا بر کلّ لازم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند.^{۱۱}

باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند.^{۱۲}

ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد، لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم.^{۱۳}

مضمون بیان:

برای رسیدن به هر هدفی به وسیله ای توسّل جوئید و به خدا که فراهم کننده وسائل است توکل کنید.^{۱۴}

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

از جمله تعالیم بهاءالله مواسات^{۱۵} بین بشر است، و این مواسات اعظم از مساواتست. و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد. بلکه جان و مال فدای دیگران کند، اما نه بعنف و جبر... بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر... بر فقرا انفاق نماید.^{۱۶}

من جمیع را دوست می دارم و به شما نصیحت می نمایم که به فقرا مهربان باشید، محبت نمائید، آنها را دستگیری کنید. زیرا فقرا دل شکسته‌اند.^{۱۷}

فقرا و ضعفا را امانت حق دانند... نه آنکه به آرایش مزید حسرت و ملال آنان گردند. وقتی عالم انسانی رو به ترقّی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایت سادگی زندگی نمایند...^{۱۸}



سعی و کوشش...لازم...دقیقه ای نباید از دست داد...ولی باید اعتماد...بر
فیوضات کرد. زیرا اگر فیض حق نرسد...زحمت ثمر نبخشد و کوشش فایده
ندهد و همچنین تا به اسباب تمسک نشود...ثمری حاصل نشود.^{۱۹}



تساوی حقوق زن و مرد

زنان و مردان باید دارای حقوق و مزایای متساوی باشند. زیرا هر دو بندهٔ يك آفریننده‌اند و برخوردار از يك آفریدگار. در خلقتِ مدبرِ کیهان تبعیض و امتیازی نیست. زنان و مردان، دو بالِ عالم انسانند، ”نقص يك بال، سبب وبالِ بال دیگر است.“ مزیت و برتری بشر به جنس و نژاد و ملیت نیست. هر کس نهادش پاکتر و کردارش خوشتر و عشقش به پروردگار بیشتر، مرتبتش برتر و در نزد ایزد مهربان عزیزتر.



خدا جمیع را یکسان خلق کرده...مرد و زن هر دو بندگان خدا هستند و کل بشر و در حقوق متساوی. نزد خدا مردی و زنی نیست. هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرب تر است.^۱ حضرت عبدالبهاء

”باید زنها هم مثل مردها تربیت شوند. البته به درجه مردها می رسند...خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضا می نماید که زنان و مردان مساوی باشند...نزد خدا زنی و مردی نیست.“^۲ تا حال زنان مثل مردان تربیت نشده اند. اگر آن قسم تربیت شوند مثل مردان می شوند.^۳ حضرت عبدالبهاء

عالم انسانی را دو بال است، یک بال رجال و یک بال نساء. تا دو بال متساوی نگردند، مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد، پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود، فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.^۴ حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

محبوب ترین مردمان نزد یزدان آنانند که در عشق به خدا محکمتر و پیشترند.^۵ حضرت بهاء الله

البته منظور از تساوی حقوق، تساوی وظائف نیست. دانای آسمانی، بهر یک از دو نمونه گل گلزار انسانی، استعدادات خاصی بخشیده تا گلستان جهان را به طرح ها و رنگ های گوناگون بیارایند.

نتایج تساوی حقوق زنان و مردان

تربیت و دانائی زنان، منجر به ترقی و تکامل عالم انسان شود. زیرا اطفال را مدران نخستین آموزگارند. مربی آگاه و دانا، کودک کامکار بار آرد و بوستان



آفرینش را به اثمار دانش و بینش آرایش بخشد. والا کوشش و جویش حاصلی نبخشد، و غنچه امید و انتظار جز بار تلخ ثمری نیارد. اگر نهاد مربی از نادانی آکنده باشد و به تعصبات و توهمات آلوده، چگونه آگاهی و بینائی بیاموزد، استعدادات خفته برانگیزد، و نیروهای نهفته بپرورد؟

این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت می‌کند. اول معلم اطفال مادرانند. لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند...^۶
حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

در اکثر موارد اگر مادران مؤمن باشند اطفال نیز مؤمن شوند، ولو پدران بی دین باشند. همچنین اگر مادران بی دین باشند، اطفال نیز بی دین شوند، ولو پدران در نهایت ایمان و اطمینان باشند.^۷
حضرت عبدالبهاء

تکامل و ترقی زنان و همکاری آنان با مردان، سرانجام رسم جنگ جوئی را از میان براندازد. زیرا مادرانی که به عمری امید و انتظار، نورسیدگانی آزاده و برومند پرورده اند، هرگز به نیستی آنان تن درندهند، و فرزندان عزیزتر از جان را در پهنه پیکار آغشته به خون نخواهند، و نگذارند تا به خاطر تفاوت نژاد و مذهب، یا چیرگی بر مثنی خاك بی مقدار، آئین انسانیت برکنار نهند، و زمین به خون جوانان بی گناه رنگین کنند.

رشد و تکامل قوانین الهی

از جمله نشانه های زیبایی و جلوه عالم وجود آن است که شاهد کمال هرگز ناگهان نقاب از چهره نیفکند و دلبر مقصود بی حجاب رخ نماید. رشد و تکامل لازمه عالم انسان است و از اسرار و حکمت های مدبر جهان. پیامبران



الهی همواره بنا بر استعداد مردمان و نیاز زمان و مکان سخن گفته‌اند. برابری بین زنان و مردان در روزگار پیشین امکان نداشت. ولی عصر ما عصر برابری و هم‌آهنگی بین جمیع نوع انسان است. خواست یزدان این است که در این روزگار، نژادها و اقوام و ملل گوناگون جهان چون گل‌های رنگارنگ در بوستان انس و یگانگی برویند و چون بلبلان گلشن عشق و وفا جز به لطف و صفا سخن نگویند.

از آغاز پیدایش آئین بهائی و گسترش پیام آن، آثار و علائم ظهور عصری جدید در تکامل بشر به تدریج در جهان نمودار گشته. در بامداد طلوع این آئین از ایران، حتی در متمدن‌ترین کشورها، زنان از حقوق انسانی خود چندان آگاهی نداشتند. ولی همراه و همزمان با انتشار تعالیم بهائی، ندای برابری در اقطار جهان طنین انداز گشت.

اجرای تساوی حقوق زنان و مردان، و تأکید بر تربیت دختران، خود گامی است بلند در راه آزادی بشر از بندهای پیشین و طلوع و ظهور دنیائی روشن و هماهنگ.



برگزیدن خط و زبانی جهانی

يك سدّ بزرگ در راه یگانگی و مؤانست بین مردم جهان تعدّد زبان هاست. آیا ایجاد الفت و محبّت بین افراد خانواده‌ای که با هم سخن نتوانند گفت، امکان پذیر است؟ بدیهی است که زبان کلید تفاهم و آگاهی است. بدون کمک آن، ایجاد بنیان دوستی و آشتی بین گروه‌های گوناگون و متباین گیتی ممکن نیست. بنا بر تعالیم حضرت بهاءالله يك پایه بنیان وحدت جهانی انتخاب زبانی است مشترك که همه مردم عالم به آن سخن گویند.

”اکثری از امم از تشّت لغات اهل عالم از... معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیگر محرومند. لذا محض فضل و جود کلّ مأمور شده‌اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند، چه جدیداً اختراع و چه از لغات موجوده



ارض، و کلّ بآن متکلم شوند. در این صورت جمیع ارض مدینه واحده ملاحظه می شود زیرا که کلّ از لسان یکدیگر مطلع می شوند و مقصود یکدیگر را ادراک می نمایند. اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن. و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یک از مدن وارد شود مثل آنست که در محلّ خود وارد شده.^۱ ”محبوب آنکه جمیع عالم را یک وطن مشاهده نمایند و در ترویج یک لسان یا دو...همّت گمارند تا جمیع آفاق بنور اتفاق فائز شود.“^۲ ”مقصود آنکه کلّ تمسک نمایند باموری که از زحمت و مشقت بکاهد و ایام در آنچه سزاوار است صرف شود و بانتهای رسد.“^۳ حضرت بهاءالله

برای حصول این هدف بزرگ باید نمایندگان از همه کشورهای گرد هم آیند و یک زبان برگزینند تا در عموم مدارس عالم تدریس شود.

باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند. چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند.^۴ حضرت بهاءالله

نوآموزان از همان آغاز، زبان جهانی را همراه با زبان مادری فرا گیرند و عمر گرانمایه را به جای آموزش زبان های گوناگون، صرف دانش و ادب کنند. برگزیدن زبان عمومی، منجر به نتایج و فوائد مهم دیگر چون ترویج علم و هنر و توسعه تجارت و صنعت نیز خواهد گشت.

سخن گفتن و منویات درونی را بیان کردن، از پراج ترین مزایا و خصائص انسانی است. جانوران، هنگام قهر و کین، به جنگ و ستیز برخیزند و به صولت و قدرت توسّل جویند، و از اصل تنازع بقا پیروی کنند. اما شایسته انسان که به زیور خرد و زبان از دیگر موجودات ممتاز گشته، چنان است که مشکلات و سوء تفاهمات را از راه بیان و دلیل و برهان رفع و فصل کند، نه آنکه آماده پیکار



شود و به جنگ و ستیز برخیزد. حال اگر مردمان زبان یکدیگر را نشناسند و روان
بزیور بیان نیارایند، چگونه به انس و دوستی گرایند؟

هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهّم نیست و هیچ چیز از عدم تفهیم و تفهّم بدتر
نه.^۵
حضرت بهاء الله

آورده اند که سه همسفر و همراه که زبان یکدیگر به خوبی نمی دانستند، سگه
پولی یافته و مصلحت چنان دانستند که آن را صرف طعامی کنند، و به کنار
جویباری نشسته، به کمال لطف و صفا، به تناول طعام و تبادل کلام دمی چند
بگذرانند. اما پس از گفت و گوی مختصر دریافتند که هر يك به خوراکی راغب و
به طعامی متمایل است. کم کم اختلاف در انتخاب غذا، دل های مصفای آن ها
را تیره و تار نمود، و اصرار در گفتار، آتش نفاق را بیش از پیش بگسترد. هر
يك را بظاهر هوسی بود و آوائی و در میدان مجادله و گفتگو تمایلی و تمنّائی.
همسفر ترك، خواستار ازوم بود، یار تازی، عنب طلب می کرد، و همراه پارسی،
تمنّای انگور داشت. در این گیرودار که طوفان نفاق بین این سه همسفر اندك
اندك گسترش می جست، رهگذری بایستاد و از ماجرا جويا شد. و همینکه از سر
داستان و احوال آنان آگاه گشت، بسیار به حیرت افتاد و بیدرنگ فریاد برکشید
که ای بی خبران شما را تمنّا و آرمان یکی است، زیرا همه طالب يك برو بارید،
و خواستار يك میوه شیرین و خوشگوار.

این داستان پرمایه، وصف حال و احوال مردم روزگار ماست. زیرا ایزد دانا،
سرشت آدمیان و نیازهای اصلی آنان را یکسان آفریده، و مردم گیتی را آرزوها و
آرمان های مشترك و هم آهنگ عطا فرموده. همه دوستدار صلح و صفا و خواستار
عدالت و محبّت و مرحمت اند. همه را میل و تمنّا آن است که همسایگان را
هم سخن و هم نشین شوند، و آشنایان را یار وفادار دیرین گردند. همه آرزوی آن
دارند که از احسان و نعمت یزدان قسمت برند، و در پناه امن و امان و آزادی و



آسودگی و عدل و داد بیاسایند. آنچه لازم است، نیروی جامع و متفق کننده و پزشک شفا دهنده و حاذقی است که از درد دل مردمان و نیاز و راز درونشان آگاه باشد و به زبان همهٔ بندگان یزدان سخن گوید، تا گفتار نیکویش بشنوند و پیام و الهام آسمانیش به پذیرند.

آنچه دورنگی ها را از میان براندازد، و مردمان را بهم به پیوندد و به شاهراه آگاهی و دانائی رساند، انقلابی روحانی و رستاخیزی وجدانی است که جز به ایمان به کیش یکتای یزدان حاصل نشود، و جز به کمک و امداد زبانی جهانی و مشترك، به مرحلهٔ نهائی و کمال خود نرسد. آئین بهائی، در جهان امروز، به زبان درونی همهٔ مردم گیتی سخن می گوید و از راز و نیاز همهٔ آدمیان آگاه است. و در يك قرن گذشته، صدها هزار از مردم عالم را از نژادها و ملت ها و کیش ها و قبیله های گوناگون، به پرتو آفتاب انس و آزادگی، از تاریکی جدائی رهائی بخشیده و بر سفرهٔ هم سخنی و آشتی گرد آورده. برگزیدن زبان عمومی و مشترك، خود گامی دیگر در راه توسعهٔ تفاهم و هماهنگی بین گروه های مختلف و متباین گیتی است.

چقدر پایدار و استوار است بنیان یکرنگی و یگانگی میان مردمانی که به يك کیش معترف اند، به يك زبان سخن می گویند، و از يك فرمان پیروی می کنند. مردمانی که از صلح و آشتی دم می زنند، نه از جنگ و جدائی، ترانه های الهی می سرایند، نه افسانه های خودخواهی، فضائل انسانی می آموزند، نه رذائل شیطانی، به دوستی و راستی می بالند، نه به نفاق و نفرت و نادانی. همگان دل و جان از پرتو دانش و دانائی روشن دارند و از تعصبات و اندیشه های بی پایه و ناصواب در امانند. این چنین است دنیای یگانه و بهشت آسائی که بهائیان در بنای آن می کوشند و در راه رسیدن به آن جان ها نثار نموده اند.



بشر را به ایمان و آئین نیاز است

”خردمندان گیتی را چون کالبدِ مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبدِ گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامهٔ اوست، هرگاه کهنه شود به جامهٔ تازه او را بیاراید. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه شایستهٔ آن روز است هویدا و آشکار.“^۱ ”آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان.“^۲ ”مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان براستی و دانائی تربیت شوند.“^۳ ”ظهور حق و احکام الهی، جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم... بوده و خواهد بود.“^۴

حضرت بهاء‌الله



”ایمان حلال هر مشکلی است... به قوه دین الله هر امر مشکلی آسان گردد.“^۵

”عالم انسانی اگر متمسک به دین نباشد... بکلی انتظام امور مختل شود.“^۶

حضرت عبدالبهاء

ایمان و عشق به یزدان چون کیمیا انسان را دگرگون سازد. خود دوست را جهان دوست کند و خودنما را فارغ از علائق دنیا.

در طینت انسانی، محبت ذاتیه خود مخمّر، و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب جمیل، از فوائد موقتّه جسمانیّه خود بگذرد.^۷ حضرت عبدالبهاء

دوستان ظاهر، نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند.^۸

حضرت بهاء الله

”در انسان دو مقام موجود... زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است... تا کدام غلبه نماید.“^۹ ”مدنیت با توحش توأم و همعنان است. مگر آنکه مدنیت

جسمانیّه مؤید به هدایت ربانیّه و... اخلاق الهیه گردد.“^{۱۰} حضرت عبدالبهاء

پس جهدی باید که رتبه حیوانی معدوم کنیم تا معنی انسانی ظاهر شود.^{۱۱}

حضرت بهاء الله

اشاعه بی دینی در عصر ما

به سبب تکامل دانش و تنزل مقام دین، بسیاری از مردم روزگار ما چنین انگارند که علم تنها تاجدار دانا و توانای عالم انسان است و آن را نیازی به آئین و ایمان نیست. این منکران مدعی اند که اقرار و اعتقاد به نامعلوم، مرام مردم کوتاه بین است نه شیوه عالمان روشن بین. به گمان ایشان، دین مأوی و تکیه گاه کسانی است که به اوهام و آمال خیال انگیز دل بسته اند تا غم و ملال این عالم را به امید بهشت برین و نوید عصر واپسین از خاطر بشویند.



این اندیشه فریبنده و این تصوّر پرننگ و نگار، در انظار ظاهرینان، بسیار پراج و اعتبار آید. زیرا آنچه مردم روزگار ما از دین دیده‌اند، کین توزی و نفاق بوده، نه سازگاری و بردباری، دشمنی با دانش و هنر بوده، نه یاری به آگاهی بشر، مجادله و مباحثه در مسائل بی ارزش و پندارهای بی اعتبار برخی از زاهدان ریاکار و رندان خودستا و متظاهران بی ایمان بوده، نه بهره بردن از گفتار برگزیدگان یزدان. آخر مردم چه خوشی و چه اثر و ثمری از دین دیده‌اند، و چه بار و بری از نهال ایمان چیده‌اند که به یزدان پرستی گرایند. جز جدال در مباحث بی مایه، چون آداب کفن و دفن مردگان، جائز بودن یا نبودن اداء سلام به دشمنان و منافقان، یا پاکی و طهارت آبهای ساکن و روان، از دین و دینداران چه دیده‌اند؟

همیشه فرمانهای یزدانی مردم را براه دوستی و مهربانی خوانده، ولی مردمان برخی از آن را پیروی نموده و برخی را به کنار نهاده‌اند. و به پندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بی بهره مانده‌اند. از اینروست که راز گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوشِ هوشِ مردم دور شده. اگر دانایان زمین بیدیده بیننده در گفتارهای جهان آفرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه نمایند، ناچار به نهان آن پی برده، از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند.^{۱۲} حضرت بهاءالله

اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات مادیه غالب بر قلوب بشر گشته و احساسات الهیه از میان رفته. اکثر بشر در عالم طبیعت غرق شده‌اند... ابداً از خدا، از عالم الهی، خبر ندارند... و حق دارند. زیرا آنچه در دست است تقلید است و مخالف قوانین عقل...^{۱۳} حضرت عبداله‌بهاء

مردمان امر و آئینشان را تقسیم کردند و هر فرقه‌ای به آنچه نزد اوست راضی و شادمان است!^{۱۴} قرآن مجید



هدف و حقیقت دین

هدف و حقیقت دین نه چنان است که مردمان پنداشته‌اند. مقصود از دین تقلید و تبعیت ناآگاهانه از افسانه‌ها و اندیشه‌های فریبنده متظاهران به ایمان و خودخواهان نیست.

مضمون بیان:

چه بسا مردمانی که خود را به لباس ابریشم آراسته‌اند و حال آنکه وجودشان در آتش نهفته است. زیرا از تقوی و هدایت خدا بی‌بهره‌اند.^{۱۵} حضرت باب

هدف و حقیقت دین همرنگی و هم‌آهنگی است و سازگاری و وفاداری. صبر و ثبات است و امانت و عفت. پاکی و آزادگی است و خضوع و افتادگی. راستی و درستی است و دانائی و حق‌پرستی. از خودگذشتن است و به‌دوست پیوستن. به خدا دل باختن است و از عشق به دنیا روی برتافتن. دشمن را دوست داشتن است و حقیر را عزیز شمردن. روان از رشک و ریا پیراستن است و جان به روش و منش نیکان و پاکان آراستن. بخشش به تهیدستان است و ترحم به تبهکاران. از ظلم دوری جستن است و به عدل گرویدن. از بند تقلید و تعصب رستن است و به لطف یزدان دل بستن. پرچم صلح و یگانگی افراشتن است و زنجیر استبداد و دوگانگی گسستن. دامنه دانش گسترده است و به هنر عشق ورزیدن. ملت را آزاد خواستن است و مملکت را آباد نمودن. از هر بدی گریختن است و بهر نیکی خوی گرفتن.

این هاست مبانی دین و آئین. این هاست پایه ایمان راستان و پاکبازان. این هاست هدف و مقصد برگزیدگان یزدان.



”خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود. نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی. دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن.“^{۱۶} ”دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم.“^{۱۷} ”آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان.“^{۱۸}

مقصود از جلوه الهی و طلوع انوار غیب غیر متناهی تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق.^{۱۹} حضرت عبدالبهاء

افسوس که آئین پروردگار در انظار بسیاری از مردم عصر ما بی قدر و اعتبار شده. افسوس که نور یزدان که مایه زندگانی پاینده و شادمانی جاودانی است، در پس ابرهای اوهام و نادانی و ریا چنان پنهان گشته که حتی نشانه ای از آن نمودار نیست.

دین و ایمان پایه سعادت بشر است

آنچه مایه سرور دائمی است روحانیت است.^{۲۰} حضرت عبدالبهاء

آیا هویت انسان جسم است یا جان؟ آیا هدف از زیستن آسایش و آرایش تن است یا پرورش روح و وجدان؟ اگر هویت انسان جسم است و هدفش راحت و لذت تن، پس بلبلان شیدا و خوش نوا و مرغان صحرا و ساکنان بیشه ها را شادمانی و کامرانی بیش از انسان هاست. زیرا این یگانه تازان عرصه طبیعت و خسروان کشور راحت و نعمت، در پرورش پیکر بر آدمیان سرنده. از جنبه جسم از بشر پیش ترند، و از بسیاری از ناکامی ها و نگرانی های انسان ها آسوده و آزاد.

آدمی هرچند در تنگنای طبیعت راه کمال و اعتلا سپرد و در راحت و آسایش تن کوشد، با دام و دد برابری نتواند. آیا رواست که انسان که روح و جان جهان



است و آئینه صفات یزدان، عمر گرانمایه را به رقابت با جانوران سپری کند، و از دام و دد سرمشق زندگی جوید؟ آیا برتری انسان در زراندوختن است و به مال و منال بالیدن؟

مضمون گفتار:

آیا افتخار شما به خوردن و نوشیدن و مال اندوختن و خود آراستن به سنگ‌های قرمز و زرد و در سفید گرانبهاست؟ اگر افتخار در این چیزهای ناپایدار است، رواست که خاک بر شما فخر فروشد. زیرا همه اینها را از جانب پروردگار مقدر توانا به شما می‌بخشد.^{۲۱}

حضرت بهاء الله

برترین هدف و آرزوی هر انسانی کسب سعادت و راحت است. این سعادت و راحت در چیست؟ در جمع مال و مکنت است و جلب عیش و عشرت؟ انگار ما روزگاری دراز زیستیم، کاخ‌ها و ایوان‌ها ساختیم، درها و گوهرها اندوختیم، پیکر را به برترین زیورها آراستیم، و در بستر پرند و پرنیان آمیدیم. پایان این خوشی‌های فریبنده و ناپایدار به کجا می‌رسد؟ چه میوه دلنشینی از این لذت‌ها عاید ما می‌گردد؟ آنانکه به این آرمان‌ها رسیدند چه کردند؟ کجاپند؟ کشور گشایانی که دنیا را در قلمرو خود داشتند، از رنج‌ها و گنج‌ها و خانه‌های آراسته و خوان‌های گسترده خود، چه طرفی بر بستند؟ آیا سرانجام آرامگاه دائمی آنها روشن‌تر از اعماق تاریک و ترسناک زمین بود؟ توانگرانی که پیکر به زر و زیور می‌آراستند و شکم به لذیذترین طعام‌ها می‌انباشتند، آیا از ثروت‌ها و سرمستی‌ها و خوشی‌ها و بی‌خبری‌ها، بقدر آهی و نگاهی با خود بردند؟

از جان بگذر و به جانان فائز شو... جان بی جانان به درهمی نیرزد... سرب بی سرور
در خاک به و دل بی درد سوخته به.^{۲۲}

حضرت بهاء الله



عمر آدمی چون باد درگذر است، و هر روزی، با شتاب بیشتر ما را به پیش مرگ می کشاند، و به پایان در اعماق خاک تیره و سرد می سپرد. جسمی را که به خاطرش جان فدا می کنیم و دست از دین و ایمان و وجدان می کشیم، سرانجام به دست یغماگر زمین می سپریم. ”آیا کسی قادر است بین جمجمه شاهان و گدایان تمیز گذارد؟“^{۲۳} آیا استخوان های پوسیده پادشاهان پر قدرت و شوکتی که عالم را زیر قلمرو خود داشتند از استخوان های پوسیده بردگان نشان زیباتر است؟

این فرجام جسم ماست که تمام عمر به آسایش و پرستش آن پردازیم. اما سرنوشت روح ما نه چنین است. روح ما ابدی است، دائمی است، سرمدی است. فرشته ای است سبک بال، آسمانی و جاودانی. هدفش بلند است و عشقش به داور بی مانند. تن او را قفس است و جهان جایگاهی تاریک و تنگ. شهباز بلند پرواز گلشن بقاست نه پشه بی نوا. کبوتر قصر نشین است نه غراب قبر نشین. پرتو الهی است نه پدیده خاکی. در و گوهر است نه خاک بی قدر. آفتاب است نه شمع بی تاب. همانند روح الهی است نه عنصر فساد و تباهی. از آن داور داناست نه بنده نفس و هوی. شاهکار دست پروردگار است نه ساخته این دیار. گوهر شاهوار است نه ذره بی مقدار. جلوه جهان آفرین است نه پرورده این زمین. مخزن غناست نه فقیر بی نوا. شهد بقاست نه زهر بلا. لؤلؤ لالاست نه سنگ پاره بی بها. خزینه صفات خداست نه خرابه این دنیا. ساکن ملکوت بقاست نه سایه نیستی و فنا. بلبل بهشت برین است نه جغد خرابه نشین. شمیم گلشن جانان است نه نسیم این خاکدان. گلشن الهی است نه گلخن تباهی. مظهر اسرار آفریدگار است نه لاشه بی مقدار. ساخته خالق بیناست نه آفریده حوادث دنیا. سریر ایزد بی همتاست نه اسیر نفس و ریا. اهل عرصه جنان است نه سرگشته بی سامان. گلزار ملک جاودان است نه شوره زار این جهان. پروانه



محبت است نه پدیدهٔ نفرت. دریای گوهرافشان معرفت است نه میکدهٔ عیش و عشرت. پرندهٔ زبینهٔ پروردگار است نه خزندهٔ این دیار. بزم پرجلای شادمانی است نه قبر غم‌افزای ظلمانی. عقاب اوج اثیر است نه ذباب حقیر. طاموس باغ برین است نه زاغ خانه‌نشین.

آیا رواست که چنین فرشتهٔ پاک سرشت و مرغ بلندپروازی را در قفس هوی و هوس به بند کشیم؟ آیا سزااست که این بخشش و ارمغان پرارزش خدا را فدای تنگنای فناپذیر خاک کنیم؟ آیا رواست که عمر گرانبها را به متاع بی ارزش دنیا بفروشیم و از دهش و بخشش خالق مهربان دیده بریندیم؟

”مالِ فانی عباد را از مالِ باقی منع نموده. باشیای فانیه بشأنی تمسک نموده اند که از نعمت‌های باقیهٔ الهی ممنوع شدند.“^{۲۴} ”ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار.“^{۲۵} حضرت بهاءالله

بهائیان برآنند که سرمنشأ شادی‌ها عشق الهی و امیدواری به لطف و مرحمت باری است. این عشق، چون مهر جهان‌افروز، نیروهای نهانی را به ظهور و بروز آرد.

حرارت در جمیع اشیاء موجود است. اما قوهٔ ای لازم که آنرا ظاهر کند... در عالم دیانت قوهٔ حضرت بهاءالله است که حرارت محبت‌الله یعنی قوهٔ مستوره در قلوب را ظاهر می‌کند.^{۲۶} حضرت عبداله‌الله

این عشق آسمانی، نور شادمانی در دل‌های افسرده و آزردهٔ انسانی بتابد. عواطف روحانی را برانگیزاند و بزم زندگانی را صفای جاودانی بخشد.

محبت‌الله حقیقت فضائل عالم انسانی است. به آن طینت بشر پاک می‌شود. به محبت‌الله از نقائص عالم انسانی نجات می‌یابد. به محبت‌الله ترقی در عالم فضائل می‌کند. محبت‌الله سبب نورانیت عالم می‌شود. محبت‌الله از



برای جمیع بشر سبب وحدت می شود. محبت الله درمان هر دردی است و محبت الله مرهم هر زخمی. محبت الله سبب سعادت عالم بشر می شود. به محبت الله انسان حیات ابدی می یابد. به محبت الله سعادت سرمدیه می یابد. پس باید ما جمیع کوشش و جهدمان این باشد که مظاهر محبت الله باشیم. زیرا محبت الله حقیقت جمیع ادیانست. محبت الله اساس تعالیم عالم انسانی است.^{۲۷}

حضرت عبدالبهاء

پیامبران یزدان را همواره هدف و آرمان راحت و آسایش مردمان بوده، شاید ناآگاهان از تنگنای نفس و هوئی و تاریکی آرزو برهند و شایستگان خوی فرشتگان گیرند. کسب این مناقب و مواهب آسمانی بدون مدد و یاری برگزیدگان یزدان، امکان پذیر نیست. زیرا آنها رابط بین آفریننده و بنده اند و برخوردار از حکمت و دانش پروردگار. مربی آسمانی اند و آگاه از طبیعت انسانی.

عشق به خدا روح جهان است و روشنی آن. بدون پرتو یزدان کوشش و جویش ثمری ندارد. دانش عاری از ایمان و آئین، سرمایه رستگاری نشود، و تمدن ظاهری، آداب و اخلاق انسانی نیاموزد. زندگانی، عاری از هدف های جاودانی و پایدار، چون دریائی است متلاطم و موج بار که هر دم با حرکت طوفان ها به جنبش و غرّش آید، و به این سو و آن سو گراید. آنکه از باده عشق و عنایت آفریدگار سرمست و سرشار است و به نوید مهر و مرحمتش امیدوار، هرگز نگران پدیده های بی اعتبار روزگار نیست. زیرا نظر به یزدان مهربان دارد، نه عوارض ناپایدار این جهان. دیدگاهش ابدیت است، و منظرش نور حقیقت.

از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه...
سرور حقیقی و فرح روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نیست.^{۲۸}

حضرت عبدالبهاء



باری هدف و آرمان ما در این دنیا، پروراندن و پیرکردن جسم نیست. جای اسف است که به جای پرورش روان، به پرستش تن پردازیم، عمر گرانبها را نثار هدف‌های بی ارزش روزگار کنیم، و پس از تلاش و کوشش بسیار و تحمل رنج‌ها و ناکامی‌های بی شمار، به ناگاه دریابیم که به خطا زیسته‌ایم و راه فنا پیموده‌ایم. هم تن بی جان است، و هم جان افسرده و آلوده و ناتوان. آیا زیانی از این بیشتر برای بشر متصوّر است؟



عقیده بهائیان به آفریننده جهان

بهائیان معتقدند به آفریدگاری دانا و توانا که گیتی را از نیستی به هستی آورده، نابود را جامهٔ بقا پوشانده، و تاریک را جلوهٔ صفا بخشیده.

ستایش پاك‌یزدان را سزااست که بخودی خود زنده و پاینده بوده. هر نابودی از بود او پدیدار شده. و هر هستی از هستی او نمودار گشته.^۱ حضرت بهاءالله

اگر در يك آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود، البتّه معدوم گردد.^۲
حضرت باب



مضمون گفتار:

”بگو قدرت الهی در قلب کسانی است که به یکتائی پروردگار معتقدند و گواهی می دهند که خدائی جز او نیست.“^۳ ”پروردگار پرتو زمین و آسمان است. تابش پرتوش قلب های شما را روشن و قدم هایتان را محکم می کند.“^۴ ”خدای را پرستید و تمجید کنید، به یکتائی و پاکیش گواهی دهید، و قدرت و عظمتش را با بیانی زیبا بستائید.“^۵

حضرت باب

جهان نشانه قدرت و عظمت خداست

جهان آئینه وجود یزدان است و کیهان پرتو تابان کردگار. ذرات آفرینش، از توده خاک تا افلاک، همه با نظم بی مانند و سحرآسا در سیر و جنبش اند، و هر آن بر آگاهی و دانائی جهاندار داد سخن داده، بزبان حال کمال و جمالش را می ستایند، و گیتی را به تابش حکمت و معرفتش می آریند.

ای بندگان... آسمان ها نشان های بزرگی من است، به دیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره ها گواه راستی من اند، باین راستی گواهی دهید.^۶ حضرت بهاء الله

آیات و نشانه های قدرت و توانائی شگفت انگیزش را در عین سکوت و خاموشی، عیان و گویا به ما نشان داد. و یک صدا، آفریدگان به زبان حال می گویند: اوست که به قدرت بی مانندش بساط این جهان گسترده را با همه شگفتی هایش استوار و بپا نگاه می دارد تا ما را به رحمت و معرفت وجودش راهنمایی کند. تنها اوست که نقش دلپذیر و خدائیش در صورت و سیرت هر نقش دل انگیزی از آفرینش، هویدا و پیداست.^۷

امیر مؤمنان

بشر را به بارگاه الهی راهی نیست. اما آثار زیبا و سحرآسای آفرینش که تابشی از آفریننده اند، ارباب آگاهی را به اعجاب و حیرت آورند. هر صاحب نظری می تواند از پرتو پروردگار که در سراسر گیتی آشکار و هویدا است، به بزرگی و دانائی



و یکتائیش پی برد. مگر آنکه ابرهای اوهام و خودستائی در میان آید و زیبائی و شکوه هستی را بپوشاند.

”در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است.“^۸ ”اگر بگویم
ببصر درائی، بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند... و اگر بگویم غیرمعروفی، تو
مشهودتر از آنی که مستور و غیرمعروف مانی.“^۹ حضرت بهاءالله

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار^{۱۰}
هاتف اصفهانی

درک هویت خدا مافوق فهم بشر است

هر روشن دل آگاه و هر بنده بینائی را توانائی است که به وجود جهان آفرین یقین کند و فروغ و شکوه ایزدی را از هرافقی رخشنده و تابان ببیند، ولی نفسی را یارای درک هویت و حقیقت یزدان و باریافتن به بارگاه بلند و ارجمندش نیست:

اوست داننده و بخشنده و اوست پاك و پاکیزه از هر گفته و شنیده. بینائی و دانائی... را دست از دامن شناسائی او کوتاه. هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه.^{۱۱} حضرت بهاءالله

حضرت یزدانی کسی است که آگاهی او را ادراك نکند و عموم عالم او را محدود نسازد... هست از هستی او ظاهر و هویدا. و اگر یزدان نباشد هیچ پاك از آفرینش را هستی نه.^{۱۲} حضرت زردشت

ادراك آدمی، از شناخت ذات پاك و صفات عالیش متحیر و ناتوان است و دل های آگاه، او را به کیفیت و کمیتی هرگز قیاس نکنند... در حد چشم و وسعت هیچ عقلی نگنجد، چونکه بر همه چیز احاطه دارد.^{۱۳} امیر مؤمنان

نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدس او.^{۱۴} حضرت باب



”اعتراف بر عجز... منتهی مقام عرفان عبد است.“^{۱۵} ”گو ای قوم... خلق با حق چه مشابَهت.“^{۱۶} ”چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده، بر مقامی که ذرّه‌ای در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است به ثنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او. و به شأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده، اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک.“^{۱۷} حضرت بهاء‌الله

مضمون گفتار:

به شهادت خدا، خدائی جز او نیست. مالک ملکوت زمین و آسمان است. هرگز چیزی او را درک نتواند و به درگاه یگانگی و هستی و شناسائیش راه نیابد. او را شبه و مثلی نبوده و نیست. پس خدا را درود فرستید و بزرگ دارید. به پاکی و وحدت و عزّت و عظمتش با کمال عجز و فنا و با زبانی گویا، شهادت دهید. این اقرار و ایمان، شما را به عرصه جنان رساند. ای کاش به آیات یزدان اطمینان داشتید.^{۱۸} حضرت باب

مضمون گفتار:

اگر پروردگار آنطور که هست خود را به بندگانش بشناساند، از هر چیز جدا شده به او روی آرند. پس چون خود را از آنان مخفی داشت، به غیرش رو نمودند.^{۱۹} حضرت بهاء‌الله



پیامبران رابط بین خالق و بنده‌اند

پیامبران رابط بین آفریننده و بنده‌اند و اراده یزدان را به میزان دانش و بینش مردمان نمودار می‌کنند. این رهسپران راه راستی و منادیان آزادی و رستگاری بشر، چون آئینه ای پاک و نورافشان بر پیکر جهان می‌تابند، و پرتو یزدان می‌گسترانند، تا گیتی به فروغش برافروزد و هستی تابش جهان بالا گیرد. آفرینش آرایش یابد و توده خاك جلوه افلاك جوید. ما را هیچ‌گاه، بی نقاب، یاری نگریستن به آفتاب نیست. باید جمال و جلوه بی‌مثال و پرتو پاک و دل‌افروزش را از رخ آئینه بجوئیم.

مضمون گفتار:

صفتش واحد است و به ساحت قدسش هیچ صفتی راه نیابد... و تمام آن
اسم‌ها و صفت‌ها، انبیاء و رسولانش را وصف کنند.^{۲۰} حضرت بهاء‌الله

مقصود از وجود و هستی ما شناسائی خدا و ظهور کمالات اوست:

”جمیع اهل عالم از برای معرفت حقّ شأنه و سلطانه خلق شده‌اند.“^{۲۱} ”اول
نعمتی که به هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست. و مقصود از او
عرفان حقّ جلّ جلاله بوده.“^{۲۲} حضرت بهاء‌الله

”مقصود از حیات انسانی عرفان الهی و با جمیع خلق محبت و مهربانی
است.“^{۲۳} ”اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد. چه که مقصد از وجود،
ظهور کمالات الهیه است.“^{۲۴} حضرت عبداله‌الله



ایمان و عشق به خدا

دوری مردم عصر ما از خدا

توجه به خدا کم شده است... هر کس آرزو می نماید که حیات جسمانیش
ترقی کند و ثروت دنیوی بیابد.^۱
حضرت عبدالبهاء

در آثار بهائی چنان آمده که در عصر ما بشر به جانب بی دینی رهسپر است و با سرعت روزافزون، بدان سو می شتابد. و سرانجام کاروان سرگشته انسانی، چنان از پرتو ایزدی روی برتافته به تاریکی گراید که عقل ما تصور آن نتواند. در آن حال، مگر چشمه رحمت و بخشش خداوندی به جوش آید و لطف آفریدگار یار و مددکار شود. از آغاز پیدایش آئین بهائی، حقیقت این گفتار کم آشکار



شده، چنانکه هم اکنون می بینیم که تا چه حد ایمان مردم روزگار ما به یزدان سست و بی مقدار گشته.

ای خاک متحرک. من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجرهٔ امید
ترا بریده و در جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من
عزت بیزوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی.
آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.^۲ حضرت بهاء الله

اگر چه بسیاری، به گفتار آفریدگار را بستایند و از داد و دهش و دریای بخشش
بی کرانش، تمتع خواهند، ولكن به کردار و رفتار چنین نمایند که اقرارشان را
اعتباری و عقیدتشان را دوام و قراری نیست. زیرا معیار افتخار، و میزان فضل و
فضیلت، کردار است نه گفتار، جان باختن است نه به خود پرداختن، از راحت و
مکنت درگذشتن است نه تار تصور و تخیل بافتن. آنکه جز زر و دینار
خداوندگاری نشناسد، چگونه دم از ایمان و وفا زند و مدعی عشق خدا شود؟
آنکه پیوسته در دام پرستش دنیا و تعصب و ریا مبتلاست، چگونه به یزدان پرستی
گراید و حامی صفا و راستی شود؟ خودپرست هرگز خداپرستی نتواند.

”گواه راستی گفتار، کردار است.“^۳ ”اعمال به مثابه مرآت [آئینه] است و
آنچه در انسان مستور در او ظاهر و هویدا.“^۴ حضرت بهاء الله

منشأ و مایهٔ سستی ایمان مردمان به یزدان، دوری از هویت و حقیقت دین است.
هرگاه گفتار پاک جهان آفرین به پندار مردمان ناآگاه و خودبین آلوده شود، آن را
ارج و منزلتی و قدر و قیمتی نماند. آئین که به آلودگی گراید، عقل قبول آن
ننماید و سیر به معارج یقین نتواند. از آن پس، اهریمن تردید در دلها راه جوید،
و هرچه هست از امید و عشق و عرفان همه را به یغما برد.



دنیا پرستی

”قدری تأمل اختیار کن. هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.“^۵ ”اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر ارادهٔ جمال داری چشم از عالمیان بردار زیرا که ارادهٔ من و غیر من چون آب و آتش در يك دل و قلب نگنجد.“^۶ حضرت بهاء‌الله

بسیاری از مردم روزگار ما چنان پندارند که کار خدا تأمین آمال و امیال آرزومندان است و رعایت و حمایت از راحت طلبان. ایزد دانا را پاسدار خویش انگارند و حامی رفاه خودپرستان خوانند. خدا را خالقی شمرند قادر و بخشنده و آگاه که در موارد ابتلای بندگان به رحمت و رقت آید، و هرگاه بنده‌ای خودخواه و سرکش به بندی درافتد، پرتو لطفش بدرخشد و به سطوت بی منتهايش و صولت و قدرت سحرآسایش، بندها بگشاید و بلاها بزدايد، و الا آفریدگاری که به درد مردمان نرسد، و دل‌ها را از قید غم نرھاند، شایستهٔ کرنش و پرستش نیست.

وقتی ضرر و زیانی به انسان می‌رسد، به دعا مشغول می‌شود... اما وقتی مشکل او را رفع کردیم، انگار برای رفع بلا بما دعا نکرده بود.^۷ قرآن مجید

این خودبینان، یزدان را مکلف به پاسداری و اطاعت از خویش انگارند، ولی خویش را موظف به پیروی از او نشمارند. و با ابراز چنین پندار بی‌مایه و کودکانه ای، خود را به خدائی رسانند و داور دانا را به بندگی گیرند. حال، چگونه چنین ایمانی سست و بی‌مقدار، پسند خاطر پروردگار افتد؟ آیا هرگز چنین رفتار و رویهٔ ناروا را از دوستان خود روا دانیم؟

”سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به توانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و به پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاك مردم



را از میان آفریدگان برگزید و او را به پوشش دانش و بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش‌ها را از آگینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد.^۸ ”پروردگار جهان می فرماید، ای بندگان از خواهش‌های خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید.“^۹ ”ای مردمان به رضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید، اوست پسندیده.“^{۱۰} ”با دل‌های مرده که به آمل و آرزو آلوده شده، نزد من می‌آئید...“^{۱۱}

حضرت بهاء‌الله

نشانه ایمان به خدا

ایمان پاك و بی ریا پذیرش فرمان و اراده آفریننده است و اتکاء مطلق به خواسته‌های داندۀ بخشنده، به حدی که اگر ستاره بخت را ابرهای تیره بپوشاند و از سپهر سرنوشت باران بلا ریزد، و طوفان غم کشتی آرام زندگی را درهم شکند، مؤمن دلباخته هرگز لب به شکوه و شکایت نکشاید. بلکه بلا را مایه اعتلاء شمرد و خواری را سرمایه عزت و کامکاری انگارد.

”آنچه خدا خواهد بآن مسرور و راضی باش تا راحت دل و جان یابی و مسرت قلب و وجدان جوئی. عنقریب این زحمت و مشقت بگذرد و راحت جان و مسرت وجدان حاصل شود.“^{۱۲} ”در این جهان فانی کسی را بقائی نه... نه مستمند ماند نه ارجمند. نه امیر ماند نه فقیر... خوشا بحال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید...“^{۱۳} ”از خدا بخواه که در کل احوال موفق به رضا باشی و راضی به قضا.“^{۱۴} ”رضای به قضا عبارت از اینست که در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را بکمال سرور تحمل نمائی.“^{۱۵}

حضرت عبداله‌الله



بنا به بیانات حضرت بهاء‌الله، ریشه نیکی‌ها اعتماد به خدا، پذیرش حکم او، و راضی بودن به رضای اوست. هر کس به این مقام فائز شود "از هیچ امری و هیچ کلمه‌ای نلغزد و مضطرب نشود."^{۱۶}

انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه... بسا می‌شود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حق جلّ جلاله مسئلت می‌نماید و بعد کمال ضرر از او حاصل... و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند آنچه مصلحت اوست ظاهر شود. باید به اسباب تمسک نمود.^{۱۷} حضرت بهاء‌الله

ای بنده حق، راضی به قضا باش و بآنچه او مقدر فرموده خشنود گرد. همچون گمان مدار آنچه آرزوی انسان است خیر انسان است. چه بسیار آرزو که عدو جان است. پس امور را به‌ید قدرت حق تسلیم نما و از خود خواهش مدار. البته فضل حق شامل گردد و آنچه خیر و صلاح است حاصل شود.^{۱۸} حضرت عبدالبهاء

مضمون بیان:

به اصلاح نفس خود پردازید تا از گلزار روحان جز نسیم خوش جانان نوزد و سیمایان جز رونق نعیم ننماید. از آنان باشید که همواره به زیور شادی آراسته اند و اگر هر بلائی به بینند، صابر و شاکرند. رضای او طلبند و توکل به او کنند.^{۱۹} حضرت بهاء‌الله

چنین ایمانی آسمانی و وجدانی پاک و مصفا، هر نوهوسی را به آسانی میسر نشود. و چه کمیاب اند آنان که به این حدّ به آفریدگار اطمینان کنند و عنایت و عدالتش را در منتهای رنج و بلا بستایند. و اگر نهال ایمان، به این حدّ از کمال و صفا نرسد، هرگز پرورش قوی و نیروهای نهفته نتواند، و بار و بر شیرین و دلنشین نیروی درختی که دست‌های اتکاء و توکل در زمین نشانند، چگونه از نعمت‌های



نهفته در دل خاک و تجلیات تابناک آفتاب تمتع جوید؟ پس توکل کامل به آفریدگار نمودن و اتکاء مطلق به دانای توانا داشتن، نخستین نشانه خدانشناسی است. تا این اطمینان و توکل حاصل نشود، نهال ایمان باروبری نیارد.

”نفوس بسیارند ولی نفس مطمئنه قلیل و کمیاب... تا نفس به مقام اطمینان نرسد سزاوار درگه کبریا نگردد.“^{۲۰} ”قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد.“^{۲۱} حضرت بهاء

نشانه دیگر بر شناسائی جهان آفرین اجرای احکام و فرامین اوست:

”سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده... معرفت حق تمام و کامل نمی شود مگر به متابعت آنچه امر فرموده.“^{۲۲} ”رضای او و ایمان باو محقق نمی شود مگر به اطاعت امر او در کلّ شئون.“^{۲۳} ”اعمال فرع عرفان بوده و خواهد بود و عرفان الله هم منوط به عرفان مظهر نفس اوست.“^{۲۴} حضرت بهاء الله

عشق به خدا سرچشمه شادی هاست

پایه و مایه همه شادی ها و نعمت های پایدار، ایمان و عشق به یزدان است:

طیب جمله علت ها حیم بوده... علت را به صحت... تبدیل نماید.^{۲۵} حضرت بهاء الله

آنان که عاری از عشق به خالق مهربان در پی رستگاری گام می نهند، کسی را مانند که در تیرگی شبانگاه در جست و جوی درّی گرانقدر و یکتا پویا شود، به این گمان که به فرجام بختش یار گردد و به ناگاه در گرانبها پدیدار. و حال آنکه نه راه داند و نه درّ شناسد. پروردگار پرتو لطف و محبت است و منشأ عشق و رأفت. جان های تیره را روشنی بخشد و روان های افسرده را تازگی دهد. دل های آزرده را بنوازد، و وجدان های آلوده را صفا بخشد. افکار خفته را برانگیزاند، و



نیروهای نهفته را به ظهور آرد. آنان که از عشق پاك پروردگار برخوردار نشده‌اند، از درك چنین عواطف وجدانی و شادمانی آسمانی عاجزند. شایسته است که به جای انکار، با ذهنی باز و روانی بیدار و وجدانی وارسته و آزاد، به عرصه گیتی نظر افکنند تا تابش و درخشش آفرینش را به دیده جان بیابند و به فرجام دریابند که از چه دهش و بخششی بی نصیب زیسته‌اند و از چه نعمت و احسانی روی برتافته‌اند.

هرچند اقوام مادّیه می‌کوشند زحمت می‌کشند باز در تعب و مشقّتند و دائماً در غموم و هموم، زیرا سرور قلب انسان به محبت الله است. بشارت روح انسان به معرفت الله است. اگر قلب انسان به خدا تعلق نیابد به چه چیز خوش گردد؟ اگر امید به خدا نداشته باشد به چه چیز این حیات دو روزه دنیا دل بندد؟ و حال آنکه میدانند چند روز است، محدود است و منتهی می‌شود. پس باید امید انسان به خدا باشد. زیرا فضل او بی‌منتهاست. الطاف او قدیم است. مواهب او عظیم است. خورشید او همیشه می‌درخشد. ابر رحمت او همیشه می‌بارد. نسیم عنایت او همیشه میوزد. آیا سزاوار است از چنین خدائی غافل باشیم و اسیر طبیعت شویم؟ بنده طبیعت شویم؟^{۲۶} حضرت عبدالهاء

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاءالله

”بعد از آنکه قلبی بانوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حقّ جل جلاله پرگشت، دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود.“^{۲۷} ”حبّ مرا سرمایه خودکن و چون بصرو جان عزیزش دار.“^{۲۸}

”از مصائب وارده مکدر نباشید... چه که وارد نمی‌شود بر نفسی من عندالله الا آنچه از برای آن نفس بهتر است...“^{۲۹} ”آنچه وارد می‌شود من عندالله است.“^{۳۰}



”ای دوستان، رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید.“^{۳۱} ”اراده خود را در... اراده او فانی نما یعنی نخواه مگر آنچه را او خواسته.“^{۳۲} ”شأن عباد تسلیم بوده و هست. اگر انسان به بصر حقیقت ملاحظه نماید شهادت می‌دهد که آنچه وارد شود خیر محض است.“^{۳۳}

مضمون بیان:

سزاوار است که هر نفسی برای خود چیزی برگزیند که دیگران در آن تصرف نتوانند کرد، چیزی که در جمیع احوال با اوست. قسم به پروردگار که آن عشق به خداست، اگر بشناسید.^{۳۴}

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

”اعظم موهبت در عالم انسانی قربیت الهیه است. هر عزتی، هر شرفی، هر فضیلتی، هر موهبتی که از برای انسان میسر می‌گردد به قربیت الهی میسر می‌گردد... قربیت الهیه به صفای قلب است... ملاحظه نمائید که آئینه چون صاف و از زنگ آرایش آزاد است بافتاب نزدیک است... همین طور قلوب چون صاف و لطیف شود به خدا نزدیک گردد.“^{۳۵} ”انسان دانا و توانا حشمت آسمانی طلبد... و حیات جاودانی خواهد و قربیت درگاه یزدانی طلبد... دمی نیاساید و خود را به تعلق دنیا نیالاید.“^{۳۶} ”عشق الهی و محبت روحانی انسان را طیب و طاهر نماید.“^{۳۷} ”هرچند انسان را خداوند پاک، از مشتی خاک خلق فرمود ولی در این صدف درّی در نهایت درخشندگی و روشنی آفرید که پرتوش خاور و باختر را نورانی نماید. و آن گوهر مهر حضرت یزدانی است.“^{۳۸}



خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود. چون برای خدا دوست می دارید، هیچوقت مکدر نمی شوید. زیرا انسان کامل نیست. لابد هر انسانی نقصی دارد. اگر نظر به نفوس نمائید همیشه مکدر می شوید. اما اگر نظر به خدا نمائید چون عالم حقّ عالم کمال است... لذا برای او همه را دوست می دارید، به همه مهربانی می کنید.^{۳۹}

عاشقان آرزوی جفای دلبر مهربان نمایند. یعنی به قسمی راضی به قضایند که جام بلا را عسل مصفیّ شمزند و زهر ابتلا را شهد بقا دانند.^{۴۰}

توکل به خدا کن، هرچه پیش آید همان خوش است. اضطراب جائز نه. دنیا تماشاگاه انقلاب است. انسان نباید از چیزی متأثر شود، بلکه در نهایت گشایش و سرور وجدان و اطمینان خاطر و متانت و استقرار رفتار کند.^{۴۱}

در ذکر الهی هاتف و سروش باشید و در حبّ الهی دریای پرجوش و خروش و در بزم عرفان، ساقی سرمست و مدهوش.^{۴۲}



پرستش پروردگار

”آغاز گفتار، پرستش پروردگار است، و این پس از شناسائی است.“^۱ ”بگو

ای مردمان...روز ستایش است، بآسایش تن و آرایش جان مپردازید.“^۲

حضرت بهاءالله

پیام آوران همه از خدای یگانه سخن گفته و مردمان را به ایمان به یکتائی و دانائی و پرستش او دعوت نموده اند. اما مقصد از پرستش و نیایش، نه آن است که آفریننده نیازمند به ستایش و کرنش بنده است. چنین تصوّر و پنداری را با خرد سازگاری نیست. هدف از پرستش پروردگار پرورش جان و آرامش وجدان است، نه تأمین خواست‌های یزدان.



حضرت عبدالبهاء

عبادت مغناطیس موهبت است.^۳

خدا به تمام کسانی که او را بخوانند — به راستی او را بخوانند — نزدیک است.^۴
مزامیراود، فصل ۱۴۵، آیه ۱۸

پرستش یعنی به منشأ هستی پیوستن و از تنگنای نفس و هوای رستن. پرستش یعنی با محبوب مهربان نجوا نمودن و الهام آسمانیش را بگوش هوش شنیدن. پرستش یعنی به منشأ شادی‌ها دل بستن و از آشفتگی و رنج‌های جهان دون رستن.

نماز عبارت از ارتباط بین عبد و حقّ است. زیرا انسان در آن ساعت به دل و جان توجه به حضرت یزدان کند... و محبت و الفت نماید. عاشق را لذتی اعظم از مکالمه با معشوق نیست.^۵
حضرت عبدالبهاء

مضمون بیان:

بگو ای مردمان گفتار پروردگار را با خوشترین صدا ترنّم کنید تا ساکنان زمین و آسمان از آن به جذب و طرب آیند... به خدا سوگند اگر کسی آنچه را که از عرصه بقا آمده ترنّم کند... یزدان مهربان آن را در عرصه جنان به چنان زیبایی و جمال بیاراید که اهل ملکوت از پرتوش بهره برند، و ساکنان سرپرده قدس و خفا که چشم کافران آنان را ندیده، به زیارتش پردازند... این چنین پروردگار پاداش آنان را که به ذکرش پردازند به بهترین وجه ادا فرماید.^۶ حضرت بهاء الله

ذکر خدا نوشداروی رنج‌هاست

”لذت بیان رحمن و حلاوت‌های آن تلخی‌های دنیای فانیه را مبدّل فرماید و زائل نماید.“^۷ ”ذکرش... غم را به سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزدايد.“^۸
حضرت بهاء الله
بدانید که به یاد یزدان دل‌ها آرامش و اطمینان یابد.^۹ قرآن مجید



طیب جمیع علت‌های [بیماری‌ها، رنج‌ها] تو ذکر من است، فراموشش
منما.^{۱۰} حضرت بهاء‌الله

”ممکن نیست انسان بغیر از ذکر الهی در حالتی از حالات راضی شود. تذکر
است که سبب اطمینان قلوب است.“^{۱۱} ”ذکر الهی چون باران و شبنم است
که گل و ریاحین را... لطافت دهد و سبز و خرم کند... پس شب و روز به ذکر
الهی مشغول گرد تا... لطافت بی پایان حاصل کنی.“^{۱۲} ”نفوسی که غافل از
ذکر حق هستند، غبار غفلت و هوئی از وجوه آنان ظاهر و آشکار.“^{۱۳}
حضرت عبدالبهاء

انسان هرگاه به ایزد مهربان یقین کند و جبین به عشق جهان آفرین بیاراید، از
نهادش چنان آتشی برافروزد که خورشید تابان در برابر آن جلوه ننماید، و از
دیدگان دلفریبش چنان پرتوی بدرخشد که فروغ ماه وستارگان با آن مقابلی نتواند.

ای بندگان، تن بی روان مرده است، و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد
دوست بیامیزید.^{۱۴} حضرت بهاء‌الله

کسی که توکل به داور مهربان کند و به یاد دوست بیامیزد و به فروغش برافروزد،
هرگز از مردمان خودآرا و خیره‌سر نیندیشد و خویش را بر هرکاری غالب و مقتدر
یابد. چنانچه عیسی پیروان را چنین اندرز می‌فرمود و راه راستی می‌نمود که با
ایمان پاک و بی ریا و توکل و اتکاء به داور دانا، کوه‌ها را به حرکت و جنبش
آورد.

عاشق دل‌باخته خدا، از سختی‌ها پروا ننماید، و از رویدادهای روزگار ناپایدار
نهراسد. زیرا دیدگانش به حال بسته نیست. نظرگاهش ابدیت است، و همدم و
همراهش پرتو حقیقت، مونسش ذکر یزدان است، و پناهش ایزد مهربان،
سرمایه‌اش عشق خداوند است، و اتکانش به داور بی‌مانند. چون کوهی است



پرشکوه که از طوفان بلا بر خود نلرزد، و آرامش و سکون از دست ندهد. آن که به جان جهان پیوسته و از تنگنای عالم دون رسته، چگونه از گزند گیتی بیفسرد و به آشفتگی گراید؟

دعا واسطهٔ ارتباط میانهُ حق و خلق است و سبب توجّه و تعلق قلب. هرگز فیض از اعلیٰ به ادنیٰ بدون واسطه... حاصل نگردد. این است که بنده باید بدرگاه احدیت تصرّح و ابتهال نماید و نماز و نیاز آرد.^{۱۵} حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

به ذکر من هر چیزی پاک و پاکیزه شود.^{۱۶} حضرت بهاءالله

تأثیر دعا منوط به صفای باطن است

چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک باید تا بستاید.^{۱۷} حضرت بهاءالله

جهان آفرینش، چه مادّی چه معنوی، تابع قوانینی است ثابت و پایدار. از جمله آن که هر سکونی را سببی است، و هر جنبشی را انگیزه ای. ناپاک بی سبب صفا نیابد، و آلوده بی علت تابناک نشود. آئینه تا جلا نیابد، چهره نیفروزد، و شیشه تا سیقل نشود، پرتو خورشید در دل نپذیرد. در عرصهٔ وجدان و ایمان نیز چنین روابط و قوانینی برپا و حکمفرماست. تا جان پاکیزه نشود، جانان در آن پای نهد و تا دل صفا نیابد، کوشش و جویش حاصلی نبخشد.

خداوند—هدیهٔ دعا و قربانی را—از پرهیزکاران می پذیرد.^{۱۸} قرآن مجید

جان برای یاد جانان است، آن را پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را بیاد گمراهان میالائید.^{۱۹} حضرت بهاءالله

تا قلب صافی نگردد پرتو شمس حقیقت در آن نتابد.^{۲۰} حضرت عبدالبهاء



مقصد از پرستش پروردگار

از خدا جز خدا مطلب و از حق بغیر از رضایش معجو.^{۲۱} حضرت عبدالبهاء

بسیاری از مردم روزگار چنان انگارند که هدف از پرستش و نیایش، دست یافتن به آرزوها و هوس های فریبای دنیوی است. این دنیاپرستان به ظاهر خداپرست، دعا را تنها برای دور کردن بلا و کسب عزت و راحت دنیا بر زبان آرند. هدف اصلی از دعا و نماز و راز و نیاز به درگاه بی نیاز کمک خواستن برای حصول آرمان های معنوی است، نه وصول به هوس های دنیوی. زدودن دل است از آرزو و ریا و رهائی روح از مظاهر زیبا و پدیده های فریبنده این دنیا. ابراز محبت و مرحمت به نوع انسان است، و اظهار عشق و بندگی به خالق مهربان.

پیش از آنکه آرزومندی به آرمان های ناپایدار دل بندد و به هوس های روزگار خاطر بیالاید، شایسته چنان است که رهسپر راه خدا گردد، و دل داده دارنده دانا شود، تا به دیده بینا به بیند که او را دیگر نیازی به خواست های دنیا نیست. زیرا جوینده راه راستی، پس از وصول به وادی توکل و تسلیم، تدبیر خویش را با تقدیر پروردگار سازگار بیند، و جز اراده آفریننده هرگز اندیشه و پنداری در سر نپرورد. هوس های دل را بی اعتبار و بی مقدار یابد، و رویدادهای روزگار را آئینه اراده آفریدگار انگارد. از ناروائی ها دلگیر نشود، و از رنج ها شکوه ننماید. زیرا فرمان یزدان را از عقل ناتوان برتر شمرد و خواست الهی را بر ناآگاهی خود رجحان دهد.

بهائیان باید هر بامداد و شبانگاه در خلوتگاهی یاد خدا کنند، و به بارگاه الهی دست راز و نیاز برافرازند، ترانه های ملکوتی بسرایند، و مجمع خویش را پیوسته به یاد دانای یگانه بیارایند. همچنین باید در هر شهر و روستائی، پرستشگاهی^{۲۲} بنام خدا بنا کنند، و در اطراف آن مؤسساتی به جهت راحت و رفاه ساکنان برپا



سازند، تا مردمان دریابند که زندگانی مادی و معنوی با هم توأم اند. باید ابتدا به دعا پرداخت و از درگاه باری یاری جست، و سپس استعداد و نیروهای خداداد را صرف بهبود عالم و خدمت به بنی آدم نمود.

مرا به یاد آورید تا شما را به یاد آورم.^{۲۳} قرآن مجید

مضمون بیان:

مرا در زمینم به یاد آر تا تو را در آسمانم به یاد آورم.^{۲۴} حضرت بهاء الله

يك مناجات از حضرت امير مؤمنان

خداوندا، تنها توئی که سزاوار نیکوترین اوصافی و تنها توئی که صاحب این همه نعمات بی پایانی. اگر عبدی عاشق وصل تو شود، تو بهترین معبود و معشوق آرزومندانی، و اگر نیازمند شوریده‌ای چشم امید به درگاه کبریائی تو داشته باشد، تو برترین پذیرای امیدمندی. تو برتری، تو امیدی، تو کریمی، تو خدائی.

آفریدگارا، تو برای من خوان نعمتی فزون از شمار گستردی تا جز تو را ستایش نکنم، و جز تو کسی را مدح و ثنا نگویم. توئی آن دریای کرانه ناپیدای رحمت، که بغیر تو نیستم و بجز تو سپاسگوی کسی نشوم. توئی که لبانم را از ستودن آدمیان بهم بریستی، زیرا که تنها تو مرا یار معبود یکتائی.

پروردگارا، هر درودگوی ستایشگر را امید پاداشی است، اما من تنها چشم امید به تو دارم و جز ترا نستایم. روی نیازم بدرگاه تست تا مرا به گنج‌های پر بهای رحمت و حکمت رهنمون سازی. خداوندا، این امید بسیار و ستایش بی مقدار من نشان آنست که یکتائی و بی‌همتائی را تنها از آن تو دانسته‌ام، و جز تو غیری را سزاوار این مدح و ثنا ندیده‌ام.



بی نیازا، به عجز و زاری، نیازمند تو هستم، زیرا که جز تو مرا به کسی نیازی نیست. به احسانت فقیرانه محتاجم زیرا که این فقیر را جز جود و بخشش تو غنی نکند. آفریدگارا، پس دل این بنده بی نوا را به لطف و کرمتم بنواز، و از دریای رضایت و رحمتت سیراب کن.^{۲۵}

نمونه‌هایی از مناجات‌های

حضرت عبدالبهاء

هوالله

ای خداوند مهربان، ما اسیر دام هوایم و حقیر در دست تصوّر و اوهام، عجز صرفیم و فقر بحت، ناتوانیم و نادان، پریشانیم و بی سامان، مستمندیم و بی پیوند، افتاده‌ایم، بیچاره‌ایم، توئی یزدان مهربان. رحمی کن، فضلی بنما، جودی کن، عفوئی بفرما، تأییدی مبذول دار، و توفیقی احسان کن، تا بقوّت تو به خدمت پردازیم، مطیع امرت شویم، و منقاد حکمت گردیم، دل به نار محبّت افروزیم، و چون پروانه حول شمع موهبت بال و پر سوزیم، دیده از غیر تو دوزیم، و توجّه بآستان مقدّست اندازیم، تا آنکه در انجمن ملأ اعلایت با رخی تابان و جبینی مبین و قلبی تابناک و روحی مستبشر مبعوث گردیم. توئی قادر و توانا و توئی عالم و دانا.^{۲۶}

هوالله

ای پروردگار عالمیان، در این جهان به آتش عشقت بسوز، و در آن جهان به مشاهده روی مهرویت کامران فرما. در این عالم چون شمع بگداز، و در آن عالم چون پروانه گرد شعله جملالت پرواز ده. توئی خجسته دلبر من و توئی فرخنده یار جان‌پرور من.^{۲۷}



هوآلا بهی

ای یزدان مهربان، سراپا گنهییم و خاک رهیم و متضرع در هر صبح گنهییم. ای بزرگوار، خطا ببوش، عطا ببخش، وفا بفرما، صفا عنایت کن، تا نور هدایت تابد و پرتو موهبت بیفزاید، شمع غفران برافروزد و پرده عصیان بسوزد، صبح امید دمد و ظلمت نومید زائل گردد، نسیم الطاف بوزد و شمیم احسان مرور نماید، مشامها معطر گردد و رویها منور شود. توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان.^{۲۸}

هوآله

خدایا ما ضعیفیم تو قوی کن، ما نادانیم تو دانا فرما، خدایا فقیریم غنای ملکوتی ده، خدایا مرده ایم حیات سرمدی بخش، خدایا ذلت محضیم در ملکوت عزیز فرما. اگر تأییدات آسمانی شامل گردد، هر یک از ما ستاره درخشنده گردد، والا از خاک پست تر شود. خدایا تأیید کن، نصرت فرما، ما را غالب بر نفس و هوئی کن، و از عالم طبیعت نجات ده. خدایا به نفثات^{۲۹} روح القدس زنده فرما تا به خدمت تو قیام نمائیم، و به عبادت تو مشغول گردیم، و با نهایت صدق و صفا به انتشار آثار ملکوتت پردازیم. توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان.^{۳۰}

خدایا پاک یزدانا... دردمندم درمانم توئی. مستمندم گنج روانم توئی. در ظلمات گرفتاری مبتلایم، خورشید تابانم توئی. در انجمن توحید حاضرم، شمع درخشانم توئی. اسیر زندان خاکدانم، ایوان بلندکیوانم توئی... ای پروردگار این دل را از قید آب و گل برهان... تا گرفتار تو گردم و گفتار تو خوانم و رفتار تو جویم و خیال تو در آغوش گیرم و از هر قیدی آزاد شوم.^{۳۱}



گفتاری در تاریخ آئین بهائی

رسالت حضرت باب

آئین بهائی هنگامی پای به عرصه هستی نهاد که ایران در زیر پنجه ظلم و استبداد سلسله قاجار گرفتار بود. در طی روزگاران پیشین، کمتر ملتی به حد انحطاط و تنزل اخلاقی ایرانیان در عصر قاجار رسیده است. فساد و استبداد، نادانی و بی خبری، تعصب و ریا، راه و رسم مردمان، بخصوص حاکمان زمان شده بود. در تاریخ آمده که سرسلسله قاجار به سبب مقاومت مردم کرمان در برابر



او، پس از گشودن شهر فرمان داد تا هزارها چشم از مردم بی گناه آن دیار برکنند، شاید از خون دیدگان مظلومان، شعله انتقام در دل کینه جو و جبارش فرو نشیند، و آتش غضب در سینه ظالم روزگار بیفسرد. آئین بهائی، در دیاری چنین درهم و پریشان، و دورانی چنین آشفته و آلوده و بی سامان، پای به عرصه جهان نهاد.

بامداد پرماجرا و سحرآسای این آئین آسمانی، با ظهور جوانی نورانی از افق شیراز آغاز می گردد. باب چون ستاره تابان صبحگاهی بود که پیش از طلوع و تابش آفتاب نقاب از رخ برافکنده، مردمان را مژده و نوید بخشید که ای خفتگان خوابگاه غفلت، شامگاه تیره فراق سپری گشته، و بامداد دیدار از آسمان اراده آفریدگار طالع شده. شاهد جهانتاب گیتی را عزم طلوع و تابش است و پروردگار هستی را قصد دهش و بخشش. ای بی خبران، از بستر غفلت و بی دانشی برخیزید که رستخیزی شورانگیز پیاگشته، و ای گمگشتگان، دیدگاه به پرتو نور مبین بیارائید که دلبر روز واپسین پرده اسرار از جبین برگرفته.

اگر چه باب خود پیامبری مستقل بود، اما او را هدف غائی، آماده نمودن منتظران برای ظهور و پیدایش پیمبر بلند اختر و برگزیده ای بود که پیشینیان همه به طلوعش نوید داده، و در وصف روز بزرگ و پیروزش، درها سفته و سخن ها گفته بودند.

این جوان نورانی، در خاندان یکی از تاجران بنام شیراز تولد یافت و دوران کودکی را به راحت در مهد محبت و امن و امان سپری نمود. اما در این زمان، پدر والاگهرش چشم از جهان فرو بست، و سرپرستی این طفل، به دست دایی بزرگوارش سید علی افتاد. داستان های دوران کودکی باب، مقام و منزلت بلند و



ارجمندش را گواهی گویا و صادق است. از جمله حوادث این دوران، داستان مکتب رفتن ایشان است که در تاریخ نیل نگاشته شده. بنا به رسم آن روزگار، سید علی خواهرزاده را برای تحصیل خواندن و نوشتن به مکتب فرستاد. ولی شیخ عابد، معلّم مکتب، که مردی آزاده و روشندل بود، به فراست دریافت که این کودک دانا و زیرک را نیازی به درس مکتب و استاد نیست. زیرا خود دانشوری است بلندپایه و گنجینه‌ای است پرمایه. دریائی است مواج و گهربار، و آفتابی جان‌بخش و پرانوار. شیخ را یارای اوستادی در محضر چنین نکته‌سنجی دانا و سخنوری توانا نیست. نیل، مورّخ نامی بهائی، داستان شیرینی راجع به دوران مکتب رفتن باب از قول شیخ عابد، نقل می‌کند:

يك روز از باب تقاضا کردم کلمات اوّل قرآن (بسم الله الرحمن الرحيم) را بخواند. او مکث کرد، و بعد اظهار داشت که اگر معنی این کلمات به او گفته نشود، بهیچ وجه آنها را نخواهد خواند. من اینطور وانمود کردم که معنی آنها را نمیدانم. باب گفت: ”من معنی این کلمات را می‌دانم، باجازه شما آنها را بیان خواهم کرد.“ سپس با چنان علم و بیانی فصیح به سخن پرداخت که باعث اعجاب من گشت. معانی کلمات ”الله“ ”رحمن“ و ”رحيم“ را با چنان لغاتی تفسیر کرد که من هرگز نخوانده و نشنیده بودم. شیرینی گفتارش هنوز در خاطر من باقی است. من مجبور شدم او را پیش دائیش برگردانم، و امانتی را که نزد من گذارده بود به او بسپارم. تصمیم گرفتم به او بگویم که چقدر من خود را ناقابل می‌بینم که معلّمی چنین کودک فوق‌العاده‌ای را به عهده بگیرم. دائی باب را در اطاق کارش تنها یافتم. به ایشان گفتم: ”من این طفل را برای شما پس آورده‌ام و به حفاظت شما می‌سپارم. نباید مثل يك بچه با او رفتار کرد. زیرا من در او آثار آن نیروی غیبی را می‌بینم که تنها شریعت صاحب الزّمان قادر به اظهار آن است. بر شما واجب است که او را غرق



محبت و مرحمت کنید و در منزل خود نگاهدارید، زیرا او را به راستی به معلمینی چون من نیاز نیست.“

حاجی سید علی، شدیداً باب را ملامت کرد و به ایشان گفت: ”آیا دستورات مرا فراموش کرده‌ای؟ آیا من بشما نصیحت نکردم که مثل سایر هم‌کلاسانت رفتار کنی، که سکوت کنی، که بهر کلمه‌ای که معلم می‌گوید بکمال دقت گوش کنی؟“ بعد از اینکه سید علی از باب قول گرفت که دستوراتش را با وفاداری دنبال کند، باو گفت که به مدرسه برگردد. اما روح نباض آن طفل، با نصیحت‌های شدید دائیش، آرام نمی‌گرفت. هیچ نیروئی مانع ظهور و بروز علم جبلی او نمی‌شد. روز بروز چنان علائمی از حکمت مافوق بشری نشان می‌داد که من از ذکرش عاجزم. سید علی سرانجام وادار شد که باب را از مدرسه شیخ عابد خارج کند و در شغل خود به همکاری برگزیند. آنجا نیز چنان علائم قدرت و عظمتی نشان داد که کمتر کسانی می‌توانستند به‌رتبه او نزدیک شوند، و هیچکس را یارای همسری با او نبود.^۱

حضرت باب عنفوان جوانی را به تجارت و عبادت سپری نمود، و در راستی و درستی و تقوی، شهرتی بسزا یافت. تا آنکه در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، مطابق ۱۸۴۴ میلادی، در سن بیست و پنج سالگی، پیام آسمانی خویش را برای نخستین بار به ملا حسین بشروئی، ملقب به باب‌الباب، که در جستجوی قائم موعود به شیراز آمده بود، ابراز داشت. پس از این، هفده نفر دیگر از جویندگان حقیقت، بدون آنکه دعوی پیامبر جوان را از کسی بشنوند، يك يك به مقام آسمانیش پی برده به آئینش گرویدند. طاهره، قرّة‌العین، شاعره سحرآفرین، از همین گروه مؤمنین اولیه بود. پس از مدتی، این اصحاب و حامیان را حضرت باب برای ابلاغ و اعلان ندای آسمانی خویش به اطراف و اکناف عالم اعزام داشت.



ندای آئین جدید، به سرعت روزافزون و شگفت‌آوری، در سراسر ایران طنین انداز شده، ملت را متحیر نمود، و دولت و رؤسای مذهب را به بیم و هراس آورد. در گیرودار گسترش و انتشار این ندای سحرآسا، شهریار زمان، محمد شاه، برآن شد که محقق آگاه و دانا که در دانش و درایت سرآمد همگان باشد و در پاکی نهاد و سیرت یکتا و یگانه زمان، برگزیده به نیت کشف حقیقت و کاوش در این رستاخیز شورانگیز، به پیشگاه حضرت باب اعزام دارد. بعد از جستجو و مشورت، قرعه فال به نام سید یحیی دارابی ملقب به وحید افتاد.^۲

وحید رادمردی بود آزاده و به سرشت و سیرت آسمانی آراسته. از دنیا وارسته بود، و به دین دل بسته. به نام و مقام نظری نمی نمود، و از ابراز حقیقت و راستی بیم و باکی نداشت. در قلمرو حکمت و معرفت، یکتا و یگانه زمان بود، و در عرصه ادب و سخن، سرآمد همگان. قرآن، کلام پیمبر یزدان را سراسر از بر می خواند، و سی هزار حدیث از گفتار گهربار امامان در گنجینه خاطر داشت. هرگاه به محفلی قدم می نهاد، حاضران را پروانه وار محو جمالش می ساخت. دریائی بود مواج از دانش، و اختری پرتابش و درخشش. سخنش سحر مبین بود، و گفتار شیوایش جان بخش و دلنشین.

برگزیدن چنین دانشوری گرانقدر، از جانب شهریار زمان، محمد شاه، برای انجام چنین مسئولیتی خطیر، به سبب جمع این همه مناقب بی نظیر و بی مانند بود که یکجا در این رادمرد بلندهمت گرد آمده، او را محبوب همگان، سرحلقه عارفان، و سرآمد همگان می نمود.

باری گفتگوی این سخنور نامدار و یگانه و این دانشور بلندپایه، با جوانی بیست و پنج ساله که سراسر روزگار را به تجارت و عبادت گذرانده و از خرمن دانش عالمان خوشه ای نچیده، در انظار بسیار شگرف و شگفت آسا می نمود.



سید یحیی پس از فراهم کردن وسائل سفر، از طهران عزم شیراز کرد، و به یاری یکی از دوستان، سه بار به حضور حضرت باب بار یافته، به گفت و گو پرداخت. در نخستین ملاقاتش، سؤالاتی چند به حضور تاجر جوان عرضه داشت و در هر مورد پاسخ های مقنع و مختصر شنید، به حدی که موجب شگفتی بسیارش گشت. در ملاقات دوم، او را چنان اضطراب و هیجانی غالب گشته بود که پرسش ها يك يك از خاطرش محو و ناپیدا شد، و به ناچار سؤالاتی دیگر عرضه داشت. سپس در غایت تحیر و اعجاب دریافت که حضرت باب پرسش های فراموش شده او را يك يك پاسخ می گوید. تجربیات و مشاهدات این بار، هیجان قلبی او را بیش از پیش زیادت بخشید. در ملاقات سوم، سید یحیی بر آن شد که کار را یکسره کند، به این صورت که قلباً و باطناً از حضرت باب بخواهد که تفسیری بر سوره کوثر بنگارد. اگر حضرت باب از نیتش آگاه شود، و بدون تقاضا یا پرسش و اشارتی از جانب او، تفسیری بی نظیر به سبکی شیوا و دل پذیر بر این سوره آسمانی بنگارد، بی درنگ سخنش را پذیرا گردد، و مقامش را اذعان کند، والا پی کار خود گیرد، و دست از دامن این جوان سحرآفرین بردارد. بجاست داستان پرماجرایی ملاقات سوم را، از قول خود وحید، آنچنان که در تاریخ نبیل آمده بشنویم:

به محض اینکه به حضور حضرت باب رسیدم، احساس ترسی که علت آنرا نمی دانستم، ناگهان بر من غالب شد. همین که چشمانم بر صورت او افتاد، اعضاء بدنم لرزیدن گرفت. من که بارها بدون کمترین اثری از ترس به حضور شاه رسیده بودم، در این زمان چنان به حیرت و لرزش افتادم که بر پاهایم یارای ایستادن نداشتم. وقتی که حضرت باب وضع مرا مشاهده کرد، از



جایش بلند شده به جانب من آمد، و دستم را گرفته پهلوی خود نشانید. بعد خطاب به من چنین فرمود: ”هرچه آرزوی قلبت هست از من بخواه. من آنرا به تو نشان خواهم داد.“ من از حیرت، قدرت تکلم نداشتم. مانند کودکی بودم که نه می تواند درك کند و نه سخن گوید. احساس کردم، توانائی جواب دادن ندارم. او همان طوری که به من نگاه می کرد، لبخندی زد و گفت ”اگر من تفسیر سوره کوثر را برای تو نازل کنم، اقرار می کنی که کلماتم از روح الهی سرچشمه گرفته؟ آیا خواهی فهمید که بیانم به هیچ وجه سحر و جادو نیست؟“ در حالی که این کلمات او را می شنیدم، اشک هایم جاری شد. تنها چیزی که قادر بودم بیان کنم این آیه قرآن بود: ”رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ“ (سوره اعراف، آیه ۲۳). ”ای پروردگار، ما به خود ظلم کرده ایم. اگر تو ما را نبخشائی و بما رحم نکنی، به فنا مبتلا خواهیم شد.“

ساعات اول بعد از ظهر بود که حضرت باب از حاجی میرزا سید علی خواستند که قلمدان ایشان را با مقداری کاغذ بیاورد. و بعد شروع به تفسیر سوره کوثر نمودند. من چگونه قادرم که این منظره و این ابهت و جلال و صف نشدنی را بیان کنم؟ آیات و کلمات از قلمشان با سرعت اعجاب آمیزی در جریان بود. سرعت غیرقابل تصور نگارش او، زمزمه ملایم و لطیف او، و قدرت فوق العاده بیان او، مرا به حیرت و اعجاب آورد. او همینطور ادامه داد تا نزدیک غروب آفتاب. تا تمام تفسیر سوره انجام نشده بود توقفی نکرد.^۳

پس از پایان این حوادث اعجاب آمیز، وحید به یاری یکی از اصحاب حضرت باب، مدت سه شبانه روز به نوشتن و نگاشتن پرداخته، از روی تفسیر جدید بر سوره کوثر، برای خویش نسخه ای آماده نمود. و آنگاه داستان بدیع و بی سابقه



تشرّف خود را به حضور تاجر جوان، بدون خوف و بیم، به پیشگاه محمّدشاه عرضه داشت، و برای اشاعه و ابلاغ کلام و پیام برگزیده یزدان، روی از نام و مقام و منزلت برتافته، با شهامت و جانفشانی تمام، کمر همّت در راه نشر آئین آسمانی بریست.

دست از آرایش جسم برکشیده، به آسایش جان پرداخت. چشم از دنیای ناپایدار بریسته، بروی یار برگشاد. آرام و متین بود، پروانه بی پروا شد، آرزوی سوختن کرد و دل را به شعله جمال بی مثال دوست بیفروخت. هوس نام و مقام از جان بزود، و خاطر بیاد دل آرای معبود بیاراست.

رویدادهای زندگی این رادمرد نامدار بسیار و از حدّ این گفتار بیرون است. همین قدر کافی است بدانیم که سرانجام، با شهامت و خرسندی تمام گوهرگرانقدر زندگانی را نثار یار آسمانی نمود.

داستان وحید، در دوران شش ساله آئین حضرت باب، یکتا و بی همتا نیست. صدها نفر از دانشوران و دانایان و بزرگانی که جان شیرین را چون هدیه ای بی قدر و ناقابل در راه ندای جدید، با شوقی وافر و عشقی سرشار و شریار، نثار نمودند، هر يك حکایتی بس شگرف و شورانگیز دارند که اگر به وصف يك يك آنها پردازیم، سخن بطول انجامد، و این رساله مختصر به دفتری مفصّل مبدّل گردد.

باری اگر چه عامّه مردم، به جای تحقیق در گفتار حضرت باب، یا به اذیت و تحقیر پرداختند و یا پیامش را ناشنیده انگاشتند، اما جمعی از جویندگان حقیقت که دیده و دل بنور عدل و انصاف روشن داشتند، کمر جهد و همّت بریستند و از نعمت‌ها و بخشش‌های بیکران خداداد، روی برنرفتند.



نکته شایان توجه اینجاست که در روزگاران پیشین، نخستین کسانی که به راستی گواهی می دادند و پیروی از پیمبران می کردند، مردمی بودند عامی و عاری از حکمت و دانش زمان. اما در عصر تابش و پیدایش آئین باب و بهاءالله از افق ایران، علاوه بر ایمان مردم عادی، چهارصد تن از زبده ترین علما و محققین زمان، به زمره مؤمنین این آئین پیوستند. و چه بسا بزرگانی که پیش از اقرار به این دو برگزیده پروردگار، حتی از دیناری نمی گذشتند و به کمتر فداکاری تن در نمی دادند، و در نهایت رفاه و راحت و جاه و شوکت و امن و امان می زیستند. اما پس از عرفان و ایمان، این مؤمنان، به بلاهای گوناگون مبتلا گشتند، و به فرجام جان در ره دوست یگانه فدا نمودند. چنین گذشت و فداکاری، و چنین حمایت و جان نثاری، از جانب بزرگان و ناموران و دانشوران و دانایان زمان، در هیچ دوری و روزگاری سابقه و نظیر نداشته است.

باری رسالت پرشوکت و صولت حضرت باب، شش سال و چندی دوام یافت، و سرانجام این دوران کوتاه پرماجرا به شهادت این پیامبر جوان منتهی گشت.^۴ باید متذکر شد که جان باختن و هستی نثار نمودن، یکتا تمناي حضرت باب بود، چنانچه از آغاز دعوت خود می فرمود که آرزویی جز فدا شدن در راه پیمبر پسین (حضرت بهاءالله) ندارم.

حضرت باب در آثار خود اشاره به ظهور پیمبری فرمودند به نام ”من یظهره الله“ — کسی که خدا او را ظاهر کند. این پیامبر بزرگ، حضرت بهاءالله بود که وصفش در آثار حضرت باب بارها تکرار شده.

مضمون گفتار:



بگو از ابتدائی که آنرا ابتدائی تا انتهای که آنرا انتهای نیست، جمیع عالمیان من یظهره الله را ساجد و عابدند.

ای پروردگار، این درخت را به او اهدا کن تا میوه‌هایی که در آن به ودیعه گذارده‌ای به اراده‌اش به ظهور آید. به عزت تو سوگند، آرزو مندم که این شجر را شاخه و برگ و ثمری نباشد، مگر در روز ظهورش او را ساجد شود... اگر در وجودم جز این یافتی، جدایش کن، زیرا از من نیست.

بگو مثل او—بزرگ باد ذکرش—مثل آفتاب است. اگر آئینه‌های بی شمار در برابرش گذارند، هر یک بنا به استعداد، جلالش را بنماید. و اگر هم آئینه‌ای نگذارند، در ظهور و بروزش وقفه‌ای نیفتد. تنها آئینه‌ها از پرتو جمالش باز مانند.

من از نصیحت به مردمان و هدایت آنان به یزدان، پروردگار و خالقشان، قصور نورزیدم. اگر روز ظهورش جمیع ساکنان زمین به او روی آرند، روح به شادی و طرب آید. زیرا در آن حال همه به کمال خود فائزند و به جمال معبود واصل. والا غم بر وجودم غالب شود. هر چیزی را بخاطر این مقصد بزرگ پروردم. پس چگونه نفسی از ادراک ظهورش باز ماند؟

جلوه من یظهره الله ما فوق هر جلوه‌ای است. جلالش برتر از هر جلالی است و جمالش برتر از هر جمالی. عظمتش فوق هر عظمتی است و نورش فوق هر نوری. رحمتش فوق هر رحمتی است و کمالش فوق هر کمالی. عزتش فوق هر عزتی است و نامش فوق هر نامی. رضایش فوق هر رضائی است و علو مقامش فوق هر علوی. ظهورش فوق هر ظهوری است و پنهانش فوق هر پنهانی. بلندیش فوق هر بلندی است و فضلش فوق هر فضلی. نیرویش فوق



هر نیروئی است و سلطنتش فوق هر سلطنتی. حکومتش فوق هر حکومتی
است و علمش نافذ در جمیع اشیاء و قدرتش غالب بر آنها.^۵

مضمون گفتار:

بگو من یظهره الله، نخستین پرده خداست. فوق این پرده جز خدا نیابید، زیر
این پرده جز آفریده های خدا. پروردگار، پنهان، ممتنع، متعالی، و محبوب
است.^۶

داستان پرماجرا و شگفت آسای قیام و دعوی حضرت باب را اوراق این کتاب
کفایت نکند، و به راستی در هیچ دوری از ادوار روزگار، حدوث رستاخیزی
چنین شگرف و شورانگیز، و جنبش و نهضتی چنین پرشکوه و شوکت، سابقه و
نظیر نداشته.

در پایان این فصل، مضمون برخی از سخنان حضرت باب، خطاب به هیجده
نفر از اصحاب و حامیان اولیه اش که حروف حی خوانده شده اند، برای نمونه
ذکر می شود:

ای یاران عزیز من. شما در این زمان، منادی نام خدا هستید، و گنجینه اسرار
او. شایسته شما چنان است که خود را به صفات پروردگار بیارائید، و در رفتار
و گفتار، نشانه تقوی و قدرت و جلال او باشید. اجزاء جسم شما باید به
بلندی مقصد و پاکی اعمال و صدق ایمان و برتری خلوص شما شهادت
دهند. زیرا امروز روزی است که خداوند، در کتاب خود قرآن، به آن اشاره
فرموده: "الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما کانوا
یعملون." "در آن روز بر دهان آنها مهر خواهیم گذاشت، با این حال دستهای
آنها با ما گفتگو خواهند کرد و پاهای آنها به اعمال آنها شهادت خواهند
داد."



در باره کلمات مسیح به پیروانش، هنگام اعزام آنها به جهت گسترش آئین الهی، تفکر کنید. با چنین کلماتی آنها را به قیام و انجام وظیفه تشویق فرمود: ”شما مانند آتشی هستید که در تاریکی شب بر قلّه کوهی افروخته شده. بگذارید نور شما در برابر دیدگان مردمان تابان و درخشان باشد. پاکی سیرت و صفای اعمال و وارستگی شما باید به حدّی باشد که مردم جهان بوسیله شما پدر آسمانی را، که گنجینه پاکی و لطف و صفاست، بشناسند و به او تقرب جویند. هیچکس پدر آسمانی را ندیده. شما که اطفال روحانی او هستید، باید با اعمال خود فضائل او را بنمائید، و به شکوه و جلالش شهادت دهید. شما نمک زمین هستید. اگر نمک فاسد شود و طعم خود را از دست بدهد، با چه چیز قابل اصلاح است؟ وارستگی شما باید به حدّی باشد که بهر شهری که برای اشاعه و گسترش امر الهی وارد می شوید، بهیچ وجه توقع خوراک یا پاداشی از مردم آن نداشته باشید. وقتی از آن شهر خارج می شوید، حتی گردهای پایتان را باید بتکانید و از خود جدا کنید. همانطور که پاک و طاهر وارد آن شهر شدید، همانطور باید از آن خارج شوید. براستی می گویم: پدر آسمانی، همیشه با شماست، و مراقب شما. اگر به او وفادار باشید، او یقیناً همه گنج های زمین را به دست شما خواهد سپرد. شما را به مقامی بلندتر از آنچه فرمانروایان و پادشاهان دارند خواهد رسانید.“

ای حروف من! براستی می گویم، این روز بر جمیع زمان های گذشته برتری دارد، بلکه تفاوت بی حساب در میان است. شما شاهدان طلوع سحرگاه روز موعود خدا هستید. شما از جام اسرار آئین او سرشارید. کمر همت بریندید، و به گفتار پروردگار که در کتاب اوست [قرآن] توجه کنید: ”و جاء ربك والملك صفاً صفاً.“ ”بنگر که پروردگار خدای تو آمده، همراه با گروهی فرشتگان که در برابر او صف کشیده اند.“ دل هایتان را از آرزوهای دنیوی پاک کنید، و



ارواح‌تان را به مناقب فرشتگان بیارائید. بکوشید تا با اعمال خود به حقیقت این کلمات الهی شهادت دهید، و آگاه باشید که مبادا بخاطر ”روگرداندن از حقیقت“ (فان تولّوا) ”خداوند شما را با مردمی دیگر معاوضه کند“ (یستبدل قوماً غیرکم)، ”مردمی که مثل شما نخواهند بود“ (ثم لایکونوا مثالکم) و سلطنت الهی را از دست شما خواهند گرفت.

روزگاری که مردمان، تنها به عبادت بیهوده اکتفا می‌کردند، پایان یافته. زمانی رسیده که هیچ چیز بجز پاک‌ترین اعمال، متکی به پاک‌ترین نیت، به بارگاه الهی برنخواهد خاست، و در درگاه او پذیرفته نخواهد شد. ”الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه.“ ”کلمه نیک بسوی [خدا] بلند می‌شود، و رفتار شایسته به آن ارج می‌بخشد.“^۷ شما همان کسانی هستید که خداوند، در کتاب خود قرآن، آنها را ”مستضعفین“ خوانده: ”و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین.“ ”ما میل داریم به مردمانی که از ضعف هستند لطف و مرحمتی کنیم، آنها را به پیشوائی برگزینیم، و وارث خود نمائیم.“

شما به این مقام دعوت شده‌اید، و در صورتی به آن خواهید رسید که تمام آرزوهای دنیوی خود را در زیر پای بر خاک ریزید و بکوشید که از این گروه شوید: ”عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامرہ یعلمون“ ”بندگان محترم او که پیش او سخن نمی‌گویند و حکم او را تابع اند.“ شما اولین حروفی هستید که از نقطه اولی^۸ بوجود آمده‌اید، اولین چشمه‌هائی که از منبع آئین او منشعب شده‌اید. از پروردگار خود بخواهید که هیچ یک از قیود و علائق دنیا، هیچ یک از امور ناپایدار، شیرینی شما را به تلخی نیالاید، و پاکی شما را از جلوه و جلا باز ندارد. من شما را برای آن روز بزرگ آماده می‌کنم.



نهایت کوشش خود را ابراز دارید، تا من که هم اکنون به شما تعلیم می‌دهم، در عالم بعد، در برابر کرسی فضل الهی، از اعمال شما شادمانی کنم، و بر پیروزی‌های شما ببالم.

روزی موعود، هنوز پنهان است. نه امکان فاش کردن آن است، و نه امکان حدس زدن آن. کودکان نوزاد آروز، از عاقل‌ترین و محترم‌ترین مردم امروز، پیش‌تراند، و حقیرترین و آمی‌ترین افراد آن زمان، از نظر فهم، برزیده‌ترین پیشوایان این عصر برتری دارند.

در سراسر این خطه و دیار منتشر شوید، و با قدمی پایدار و قلبی پاک، راه را برای ظهور موعود خدا آماده کنید. به ضعف و عجز خود ننگرید، به قدرت شکست ناپذیر خدای خود، قادر آسمانی، ناظر باشید. آیا او باعث نشد که ابراهیم، با وجود ضعف ظاهری، بر نیروهای نمرود غالب شود؟ آیا موسی را که تنها یار و همراهش عصایش بود، بر فرعون و لشگریانش پیروز نساخت؟ آیا او قدرت و برتری مسیح را، که در نظر مردم فقیر و حقیر می‌نمود، در برابر نیروهای متحد قوم کلیم، به اثبات نرسانید؟ آیا او قبیله‌های وحشی و جنگ جوی عربستان را مغلوب نیروهای پاک و خلاق محمد پیامبر خود نمود؟ بنام او برخیزید، به او توکل کنید، و از پیروزی نهائی مطمئن باشید.^۹

این بود مختصری از داستان پیامبر جوانی که در اشاعهٔ پیام الهی آنی راحت نجست و جز جان باختن در راه معبود آرزویی در دل نپرورد.

نمونه‌هایی از آثار عربی حضرت باب

اَنّی انالله لا اله الاّ انا و انّ مادونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاعبدون قد
خلقتک و رزقتک و امتک و احببتک و بعثتک و جعلتک مظهر نفسی لتتلون من



عندی آیاتی و لتدعون کلّ من خلقتہ الی دینی هذا صراط عزّ منیع و خلقت
کلّ شیئی لك و جعلتك من لدنا سلطاناً علی العالمین...
قد خلقتك بك ثمّ کلّ شیئی بقولك امرأً من لدنا انا کنا قادرین و جعلتك
الأوّل والآخر والظاهر والباطن انا کنا عالمین.
و ما بعث علی دین الا ایاک و ما نزل من کتاب الا علیک... ذلك تقدیر المهیمن
المحجوب.^{۱۰}

مضمون گفتار:

من خدایم. خدائی جز من نیست. غیر من همه آفریده منند. بگو ای بندگانم
مرا پرستش کنید. من تو [حضرت باب] را آفریده ام و تو را حاکم بر جمیع
مردمان نمودم...

تورا به تو آفریدم. سپس همه چیز را به کلمه خلاقیت تو به عرصه وجود آوردم.
این چنین امر مقدّر شد. ما به همه چیز توانائیم. تو اوّل و آخر و ظاهر و باطنی. ما
از همه چیز آگاهیم.

جز تو کسی رسالت نیافته و نیابد و جز به تو کتابی نیامده و نیاید. این تقدیر
خالق مهیمن و محجوب است.

لما اتی الله بمحمّد نبیه قد قضی فی علمه بان یختم النبوة یومئذ بلی انه جاء
بالحقّ و افضی الله امره کیف شاء.

و انا کنا یومئذ فی ایام الله ظاهرون تلك ایام ما اشرقت الشمس علیها بمثلها
من قبل و تلك ایام تنتظرها الامم من قبل یومئذ فکیف انتم راقدون فتلك ایام
اظهر الله شمس الحقیقه فیها فکیف انتم صامتون فتلك ایام انتظر تموها من
قبل و تلك ایام العدل ان اشکروا الله یا ایها المؤمنون.



فلا يحجبكم عمل الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ وَكَلُوا عَلَىٰ أَجْسَادِكُمْ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِنْ سُلْطَانٍ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ وَ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَفئدتكم وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

أَمَّا خَلَقَ اللَّهُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ فَأَنْتُمْ أَنْتُمْ مَا خَلَقْتُمْ لَشَيْءٍ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَحْجِبْكُمْ
الصُّورُ وَ الْإِبْلَاسُ وَ اشْكُرُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ تِلْكَ حَيَاةُ فَايِهِ وَ يَقْضَىٰ عَنْكُمْ
لِدَائِدِهَا وَ سَتَرَ جَعَنَ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتُمْ عَمَّا قَلِيلٍ تَنْدَمُونَ وَ أَنْتُمْ عَمَّا قَلِيلٍ تَسْتَنْبِهُونَ
وَ لَسَوْفَ أَنْتُمْ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَحْضُرُونَ وَ سَتَسْأَلُونَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

قُلْ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ الْعَدْلِ جَهْرَةً وَ أَنْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ تَقْرُؤِنَ وَ كَيْفَ
تَحْمَدُونَ بَلْقَاءَ رَبِّكُمْ تَوْمَنِدٍ وَ أَنْتُمْ وَاعَدْتُمْ بِهِ مِنْ قَبْلِ وَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ يَوْمَنِدٍ لَا
تَتَذَكَّرُونَ فَقَدْ حَجَبْتُمْ الصُّورَ عَنْ رِضَاءِ رَبِّكُمْ وَ اتَّبَعْتُمْ أَهْوَاءَ أَنْفُسِكُمْ...

كَذَلِكَ نَبَأَ الَّذِينَ تَرَىٰ فِيهِمْ خَيْرًا يَوْمَنِدٍ وَ كَذَلِكَ عَلَّمَهُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ لَعَلَّهُمْ
يَفْقَهُونَ... فَتِلْكَ آيَاتِ بَيْنَاتٍ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ مِنْ آمَنَ بِهَا فَلَهُ
نُورٌ وَ مَنْ أَعْرَضَ وَ كَفَرَ فَلَهُ نَارٌ مِنْ رِجْزِ الْيَمِّ.^{۱۱}

مضمون بیان:

زمانی که پروردگار، رسولش محمد را فرستاد، همان روز در علم الهی، عصر
نبوت پایان یافت. بلی، آن وعده اکنون مجری شده و علم و امر خدا بنا به
تقدیراتش تحقق یافته.

به یقین این روز خداست. این ایامی است که آفتاب شبهش را ندیده و بر مثلش
نتابیده. این روزهایی است که امت های پیشین در انتظار دیدارش بوده اند. چگونه
در خوابید؟ این ایامی است که آفتاب حقیقت در آن طالع شده. چرا ساکت و
صامت اید؟ این روزهایی است که با کمال اشتیاق طالب طلوعش بوده اید.
این ایام ظهور عدل الهی است. ای مؤمنین به خدا سپاس آورید.



ای مؤمنین نگذارید رفتار کفّار شما را از حقیقت باز دارد. این مردمان تنها بر جسم شما دست دارند. خداوند اجازه دست‌یابی به روح شما و نفس شما و قلب شما را به آنها نداده. از خدا بترسید تا رستگار شوید.

پروردگار هر چیزی را به خاطر شما آفریده، و تنها شما را به خاطر خود—نه به خاطر چیز دیگر—هستی بخشیده. پس از خدا بترسید تا آداب و رسوم ظاهری شما را از شناسائیش باز ندارد و به او سپاس آورید تا مورد رحمتش باشید. این زندگی ناپایدار و لذائذ بی اعتبارش به اتمام آید. دیری نباید که با پشیمانی به خالقتان روی آرید و از خواب برخاسته خود را در محضر الهی یابید تا اعمالتان را توجیه کنید.

بگو چگونه آثار پیمبران پیشین را می‌خوانید و این آیات را که از آسمان عدل پروردگار آمده انکار می‌کنید؟ چگونه مژده دیدن خدا را که وعده کتاب آسمانی است ندیده می‌گیرید، و متذکر نمی‌شوید؟ توجه به امور ظاهر و پیروی از نفس و هوئی شما را از رضای خدا باز داشته...

پس ندای یزدان را به نیکان برسان و راه راست را به آنان بنما. شاید بفهمند و بیابند... این آیات روشن و متقن، نشانه رحمت پروردگار توست و راه هدایت عالمیان. هر که به آنها ایمان آرد در نور است و هر که منکر شود در نار و حسرت آتشبار.

قُلْ اِنَّ قُوَّةَ اللّٰهِ فِى قُلُوْبِ الَّذِيْنَ وَّحَدَ اللّٰهُ وَقَالُوْا اِنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَّمَنْ يَّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَانَّهٗ هُوَ مِثٖ فِى قَلْبِهٖ فَلَا تَرَوْنَهُمْ اَحْيَاءَ عَلٰى الْاَرْضِ فَانَّهُمْ اَمْوَاتٌ.

وَسَيَنْصُرُ اللّٰهُ جُنُوْدَ الْحَقِّ وَيَطَهِّرُ اللّٰهُ الْاَرْضَ كُلَّهَا اِلَّا يَكُنْ فِى عِلْمِ اللّٰهِ مِنْ اَحَدِ الْاِلٰهِيْنَ وَاِنَّهٗ لَيُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَلَا يَدْعُوْا اِلَٰهًا مِّنْ دُوْنِهٖ...

قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لِحَقِّ ظَاهِرٍ فَوْقَ عِبَادِهٖ وَهُوَ الْمُهَيَّمِنُ الْقَيُّوْمُ... ۱۲



مضمون گفتار:

قدرت الهی در قلب موحدین است: آنان که خدائی جز خدا نشناسند. هر که
شرك و رزد، دل مرده است و از حیات بی بهره.

روزی فرا رسد که پروردگار لشگریان راستی را چنان چیره کند و زمین را چنان از
ناپاکان بپیراید که احدی از مشرکین نماند...

بگو حقیقت از آفریدگار است که بر عبادش ظاهر و غالب است. اوست مهیمن
و قیوم...



گفتاری در تاریخ آئین بهائی

رسالت حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در خاندان یکی از اشراف و اعیان بزرگ عهد قاجار، میرزا عباس نوری، مشهور به میرزا بزرگ، از زادگان و نوادگان سلسله ساسانیان، تولد یافت، و روزگار کودکی و جوانی را به کمال راحت و نعمت و رفاه سپری نمود. میرزا بزرگ مردی بود بلند همت و آزاده و از تملقات و تظاهرات همگنان پاك و پیراسته. اگر چه به ظاهر اهل ثروت و جاه و مقام بود، ولی مال و مکنت را بندگی نمی نمود، و از دام شهرت و نام وارسته و آزاد می زیست. از افکار و رفتار چاپلوسان دربار، بیزار و برکنار بود، و در عدالت و امانت، مشهور هر دیار.^۱



حضرت بهاءالله، سال‌های کودکی و جوانی را، در سایه سرپرستی پدری چنین بلندقدر و آزاده، به کمال نشاط و شادمانی سپری نمود.

در باره دوران کودکی و عنفوان زندگانی حضرت بهاءالله، داستان‌های زیاد در دست نیست. همین قدر پیداست که رفتار و کردار و حالات و تمایلاتش، از همان آغاز، در انظار بسیار شگفت‌انگیز جلوه می‌نمود، بحدی که پدر و مادر این طفل پاک‌گهر، بکلی شیفته و فریفته اخلاق و رفتار آسمانی و آگاهی و فطانت فطری فرزند ارجمند خویش شده، از امتیاز او بر دیگر کودکان و نرسیدگان، در حیرت و شگفتی بسیار بوده‌اند. پدر بزرگزاده و آزاده، از همان آغاز پی به مقام بلند و ارجمند فرزند یکتا و یگانه‌اش برده، و در وصفش داد سخن داده. حضرت بهاءالله، مقدمات خواندن و نوشتن را نزد نزدیکان فرا گرفت، و هرگز در راه کسب دانش و هنرگامی فراتر نهد.

زندگی حضرت بهاءالله از همان آغاز از دیگران ممتاز بود. افکار و رفتار و حرکات او، دانش و درایت او، آرمان‌ها و عقائد او، همه را متحیر می‌ساخت، و در انظار آگاهان و روشن نظران، بسیار شگرف و شگفت‌انگیز می‌نمود. هرگاه بزرگان زمان مشکلی داشتند، به بارگاهش می‌شتافتند، و رأی و اندرز حکیمانه‌اش را به جان می‌پذیرفتند. هر هنگام دانشوران و دانایان از درک نکته‌ای درمی‌ماندند، از او یاری و یآوری می‌جستند، و گفتار ارزنده و کلام روح‌بخشنده‌اش را چون زر و گهر به غنیمت می‌بردند. هرگاه بین دوستان یا بستگان کدورتی رخ می‌داد، به آستانش بار می‌خواستند، تا بلطف سخن و ملاحظت گفتارش، غبار کدورت و بیگانگی از خاطر بزدايند.



نظر به این صفات و سجایای ملکوتی، یاران و یاوران، آینده حضرت بهاءالله را بس تابان و درخشان می دیدند، و یقین داشتند که آنکس که چنین دانش و درایت و عدالتی را داراست، در عرصه امارت و سیاست شایسته مقام و منزلتی شایان و ارجمند است. و چه بسا از اشراف و وزرا که او را به پذیرفتن مراتب مهم حکومتی می خواندند، که شاید راه و رسم آنان پیش گیرد و نام و مقامی جوید، ولی او را نظرگاه جای دیگر بود. آرمان های او آسمانی بود، افکار او از آن عرصه پاک بود، نه عالم خاک، در آسمان تابان عشق و عرفان وطن داشت، نه در زوایای تاریک این جهان، با تهی دستان و بی نوایان همسری می جست، نه با اشراف و زمامداران. عاقبت یاران از اصرار و ابرام روی برتافتند، زیرا به فراست دریافتند که او را هدف ها و آرمان های دیگر در سراسر است.

هنگامی که ندای حضرت باب از افق شیراز برخاست، حضرت بهاءالله بی پروا پیامش را پذیرفت، و در گسترش و اشاعه آئینش، زبانزد بیگانه و آشنا گردید. خانه اش پناهگاه بایان شد، و حلقه نفوذ و مرتبتش، مأوای ستمدیدگان و تهیدستان گشت. و با وجود خطر، بی اندیشه و بیم، به اثبات و اعلان ندای یزدان پرداخت، تا آنکه پس از اندک مدتی به پنجه ستم گرفتار آمد، و به حبس و شکنجه و آزار مبتلا گشت.

داستان حیرت زای صدمات و بلیات این بزرگ برگزیده یزدان، از خطه مازندران، و چندی بعد از زندان سیاه چال، آغاز شده، و پس از گذشت چهل سال، در دیار دورافتاده عکا واقع در فلسطین، به انجام آمد. سیاه چال، گودالی بود که زندان دزدان و قاتلان و راهزنان شده بود.^۲ این منجلاب مهیب و خوفناک، و این دخمه جانکاه و جانفرسا را، جز محل ورود روزنه ای به خارج



نبود، و جز تاریکی محض منظر و نظرگاهی نداشت. رطوبت شدید، بوی تعفن هوا و تراکم کثافات گوناگون و حشرات گزنده، زندانیان گستاخ و خطرناک، و فراهم نبودن عادی ترین و لازم ترین وسائل راحت و نظافت، بنا بر شهادت مورخان زمان، عرصه این زندان بی روزنه و وحشت زا را چنان سهمناک ساخته بود که کسی را از آن دخمه تنگ و تاریک، و ورطه آلوده و پلید، امید نجات و حیات نبود.

در ظلمتکده‌ای چنان مخوف و جانفرسا که شاید چشم روزگار شبهش را ندیده، علاوه بر آنهمه بار ظلم و ستم، بر پاهای این زندانی آسمانی گنبد، و برگردن مبارکش زنجیری بستند بس وزین و سهمگین، که حتی نیرومندان را با چنین حلقه‌ای آهین یارای ایستادن نمی بود. اثر زخم این زنجیر وزین، برگردن آن حضرت چنان عمیق بود که تا پایان عمر باقی بماند. گذشته از اینها، سه روز و سه شب اول، ابداً طعامی به این زندانی فداکار و حامیان جان نثارش نرسید. تا آنکه دوستان و خویشان تدبیری زدند، و لقمه‌ای چند به یاری زندانبان به داخل زندان رساندند، و لکن حضرت بهاءالله از قبول طعام امتناع ورزیدند، زیرا یاران نیز گرسنه بودند.

دکتر شلیمر اطریشی، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه، مدت نه سال (۱۸۵۲-۱۸۶۱) در ایران ساکن بود. در کتابی به نام "مشاهدات من در ایران" چنین می نویسد:

يك شب هنگامی که ناصرالدین شاه تب کرده و در تختخواب خوابیده بود من در بالینش بودم. ناگهان صدای فریاد و ناله دسته جمعی عده‌ای به گوش رسید. ناصرالدین شاه فوراً مضطرب شده رئیس تشریفات را فرا خواند و شدیداً بازخواست نمود. رئیس تشریفات گفت که این صدا از زندانیان بابی



است که مشغول ادای نماز دسته‌جمعی می‌باشند. من با نهایت تعجب سؤال کردم که اعلیحضرتا اگر این اشخاص نماز می‌گذارند پس قطعاً خداپرست می‌باشند و مسلمان هم هستند. در این صورت چرا ایشان را زندان کرده‌اند. شاه گفت اینها پیروان باب هستند. باب ادعا کرده بود که پیغمبر تازه است که مأمور تجدید دین و تازه کردن اوضاع جهان می‌باشد. من او را توقیف و در حضور علماء محاکمه نمودم و علماء او را محکوم به اعدام نموده کشته شد و پیروانش از دشمنان سرسخت من می‌باشند.

سپس مدتی مکث نمود. بعداً گفت: ”می‌خواهی آنها را در زندان ببینی؟“ گفتم مایلم. در این هنگام ملکه، مادر شاه برای احوال‌پرسی پسرش وارد شد و چون از موضوع گفتگو اطلاع یافت خود را وارد صحبت نموده گفت مسئول این جریانات... بهاءالله است که پیوسته دیگران را تحریک می‌نماید و بی اختیار گریه را سر داد و گفت که اوست که دشمن ما می‌باشد و تا او از بین نرود اطمینان با اوضاع کشور نیست. شاه با دست اشاره به خروج نمود. ملکه مادر و من که کارم تمام شده بود خارج شدیم و به رئیس تشریفات گفتم که شاه امر کرده زندانیان را ملاقات نمایم. فوراً شخصی را طلبیده مرا به انبار که گویا مخفف آب انبار باشد راهنمایی نمود. يك مترجم داشتم که از شاگردان دارالفنون بود.

ما از يك دالان سرایش عبور کردیم که شاید چهار متر در زیر زمین بود سپس زندانبان در آهنی مقفلی را باز کرد و چراغ خود را بالا گرفت. من عدّه زیادی زندانی را دیدم که همه نشسته بودند. از زندانبان سؤال کردم که بهاءالله که رئیس اینهاست کدام است؟ فوراً شخصی را که طرف راست نشسته بود نشان داد. من خواستم او را از نزدیک ببینم. نزدیک شدم، مردی را با ریش بزرگی دیدم که علاوه بر زنجیر پا، گردنش هم بوسیله زنجیر بسیار ضخیمی



بسته بود. این شخص دست‌های خود را به زمین تکیه داده بود و مانند این بود که می‌خواست وزن زنجیر را کمتر سازد.

من به وسیله مترجم به او گفتم که طیب شاه هستم و آمده‌ام تا از سلامتی شما خبر ببرم. فوراً یکی از دستهای خود را که تا میچ در لجن فرو رفته بود بیرون آورده با اشاره گفت خود شما وضع عموم را ببینید و به او بگوئید. وضعیت ما بهترین زبان گویاست. من سؤال کردم شما چه تقصیری کرده‌اید که به چنین عقوبتی گرفتار شده‌اید. او سر خود را بلند کرد و نفس عمیقی کشیده گفت: تقصیر ما اعتقاد به خدای یگانه و فرستاده او و محبت و خدمت به عالم انسانی است. این چنین است وضع خدا پرستان در کشوری که یک روز شهرت تمدنش گوش جهانیان را کر کرده بود. "نقل از عقائد دانشمندان نسبت بامر بهائی."^۳

در چنین جایگاهی جانکاه و در چنین تنگنای آلوده و رنج‌افزا، آن بزرگ برگزیده یزدان، مقام و پیام آسمانی خود را ابراز داشت، و این ندای جانفزای سروش ایزدی را در "عالم رؤیا از جمیع جهات اصغاء نمود."

مضمون گفتار:

"ترا به تو و قلم تو یاری خواهیم نمود. از آنچه بر تو حادث شده محزون مباش و مترس، زیرا تو در امن و امانی. زود است که پروردگار خزائن زمین را برانگیزاند: مردانی که به یاری تو و اسم تو، که مایه زندگانی دل‌های عارفان است، پیا خیزند."^۴ "قسم به پروردگارم، حرفی نمیدانم جز آنچه خداوند از روی فضل و مرحمت به من آموخته."^۵ حضرت بهاء‌الله

باری زندگانی این برگزیده پاکباز یزدان، پس از این حادثه اندوهبار، تا پایان عمر پیوسته با تبعید و زندان و زجر و آزار همراه و هم‌معنان بود. در تاریخ زندگانی



بشر، کمتر کسی چنان راحت و نعمت و عزّتی را، به طیب خاطر، با چنان بلا و زحمت و عقوبتی معاوضه نموده.

”از ظلم این ظالمان قامتت خم شده و مویم سفید گشته.“^۶ حضرت بهاء الله

هم چنان که حضرت باب جز جان باختن و از هستی در راه دوست درگذشتن، آرزو و آرمانی در سر نمی پرورد، حضرت بهاء الله نیز رنج و بلا را در راه خدا نعمت و عطائی بس بزرگ می شمرد، و در این دوران رنج افزا آرزوئی جز ارادهٔ یزدان در دل نداشت. مضمون بیان:

ای خدای پر جلال من. اگر تحملِ بلایا در راه تو نبود، عاشقانِ حقیقی تو چطور شناخته می شدند؟...چه شیرین است تلخی مرگ اگر در راه تو باشد، و چه پرارزش است تیرهای دشمنان که به خاطر اعلان ندای تو به من اصابت کرده. ای پروردگار من، بگذار تا بنوشم در راه امر تو آنچه ارادهٔ توست، و در راه محبت تو آنچه تقدیر توست. قسم به جلال تو، آنچه خواست توست، خواهانم، و به آنچه میل توست، مایلم. اعتماد و اتکاتم تماماً و همیشه به توست.^۷ حضرت بهاء الله

اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البتّه قاتل خود را از مال خود قسمت می دادم و ارث می بخشیدم و منتّش می بردم و دستش بر چشم می مالیدم. ولیکن چه کنم، نه مال دارم، نه سلطان قضا چنین امضا فرموده.^۸ حضرت بهاء الله

داستان رنج ها و محرومیت ها و بلاهای هر روزی از این چهل سال پرماجرا را اوراق این کتاب، کفایت ننماید. نتیجهٔ نهائی این گفتار آن است که آن برگزیدهٔ فداکار را هرگز هدف کسب مال و مقام و منزلت نبود. زیرا به سبب اطاعت از فرمان الهی و دعوت مردمان براستی و آگاهی، دولت و مکنّت را نثار حقیقت نمود، و عزّت و راحت این جهان را وقف خدمت به عالم انسان کرد.



مضمون بیان:

تو ای هدهد سبا با کتاب من به شهرهای خدا رو و اگر پرندگان از ”پرندهٔ پاک“ پرسند بگو: من او را در حالی که در چنگال انکار و منقار اشراک گرفتار بود ترك گفتم. او یاری جز خدای خود نداشت. آفریدگاری که پرتو جمالش در سراسر گیتی تابنده است.

اگر یکی از دوستان مرا یافتی و از حال من پرسید بگو: به خدا سوگند از ”شهر زندان“ آمده‌ام. حسین را بر خاک یافتم. زانوی شمر بر سینش بود، به قصد بریدن سرش، و سنان با نیزه‌اش در انتظار افراختنش...

در این حال لب‌های او را در حرکت یافتم که به سوی آسمان می‌نگرد، به نگاهی که دلها را می‌شکند، حتی دل خداوند مهیمن و قیوم را. و من سرم را به لب‌های او نزدیک نمودم و این ندا را در زیر شمشیر از او شنیدم که ای مردمان به خدا سوگند از میل و هوی سخن نگویم. ناطق به زبان طورم که از قلب پاک مصفایم سخن می‌گویند. قسم به خدا آیات پروردگار هرگز به چیزی دیگر در دنیا و عقبی مشتبه نشود.

ای مردم مشرک، این آیات را که از ملکوت مالک اسمها و صفات فرود آمده بوئید. اگر بوی خوش پیرهن یوسف عزیز را از آن یافتید، بر او ترحم کنید و او را به شمشیر بغض مکشید...

من از منبع عظمت و جلال و مخزن رفعت و اجلال آمده‌ام، با آیاتی که چشم عالم شبهش را ندیده. این لوح برهان من است، اگر تعقل کنید.

ای مردمان، به خدا سوگند در خانهٔ خود ساکن و ساکت بودم. ”روح“ مرا به اهتزاز آورد و به حقیقت ناطق ساخت، و آثارش را در چهره‌ام نمودار نمود...



آیا کسی را می کشید که به امرش آسمان ها بلند شد، دریاها به موج آمد، درخت ها به ثمر رسید، و اسرار کردگار از پس پرده آشکار شد؟... و اگر مرا با تمام شمشیرها بکشید و با تمام تیرها در هر دم هدف سازید، در ملکوت زمین و آسمان به ذکر خدا گویا شوم و از احدی بیم ندارم. این مذهب من است، اگر بفهمید. به خدا سوگند این مذهب همه رسولان است... اما من ندانم که مذهب شما چیست و به چه آئینی متدین اید.

و چون نغمه های پاك الهی به این جا رسید، ضعف او را غالب گشت، به سکوت گرائید و مدتی در آن حال بماند. و چون به حالت اول باز آمد، چشم هایش را گشود و به سوی قدس، به چشم انس، نظر افکند و گفت: ای پروردگار، سپاس تو را از قضایای تازه و بلاهای جامع تو. یکبار مرا در دست نمرود گذاشتی و بار دیگر در پنجه فرعون اسیر ساختی... یکبار مرا در زندان مشرکین انداختی... و بار دیگر سرم را به دست کافران جدا کردی. یکبار بر صلیب برافراختی... و بار دیگر در سرزمین کربلا مبتلا ساختی. در آن دیار تنها ماندم. سرم را بریدند و بر سرنیزه نهاده در هر دیار گرداندند و در مجلس مشرکین و منکرین حاضر کردند. یکبار مرا در هوا آویختند و هرچه گلوله کینه داشتند بر سینه ام انداختند و ارکان وجودم را از هم جدا ساختند. تا این روزها فرا رسید، روزهایی که کینه توزان بر ضد من متفق و همرازند و در هر دمی دل مردمان را به غل و بغضا می آلاینند و در انجام هر مکاری که به قلبشان خطور کند قصور نورزند...

با اینحال قسم به عزت تو ای محبوب من که از آنچه در راه رضای تو کشیده ام به آستان سپاس آرم. از تو و بلایای تازه تو راضیم. تو را سوگند می دهم به اسم های پنهان و جمال ظاهر مستورت... که دل های بندگانت را به محبت خود بیارائی و آنان را بر بساط رحمت مستقر سازی و در سایه درخت توحید



مسکن دهی و از نسائم قدس که از فردوس جمالت می وزد محروم مداری.
توفادری بر آنچه اراده کنی و تو مهیمن و قیومی.^۹

مضمون گفتار:

”از آنچه از بندگانِ سرپیچم بر من وارد شده محزون مباش. به خدا سوگند بلا
مرا از نشاط باز ندارد و قضا از شوق و اشتیاق منع نکند. هرچه بلایم بیشتر،
شوقم بیشتر.“^{۱۰} ”مشرکان گمان کردند بلا بهاء را از اراده خدا باز دارد.
بگو نه. قسم به شکافنده آسمان، چیزی او را از ذکر ایزد حمید و عزیزش منع
نماید.“^{۱۱}

باری، پس از چهار ماه عقوبت و اسارت در زندان سیاه چال، حضرت بهاءالله
را مجبور به ترك وطن نمودند، به این نیت که در غربت ندایش فراموش شود، و
آتش عشق پیروانش به خاموشی گراید. بنا به فرمان پادشاه وقت، ناصرالدین
شاه، و موافقت سلطان عثمانی، حضرت بهاءالله همراه با گروهی از یاران
راستان، عزم عراق فرمود، و بدین ترتیب ندایش به دیاری تازه رسید و شعله
شوق و اشتیاق پیروانش بیش از پیش گسترده گشت.

دشمنان و بداندیشان، بار دیگر از نفوذ ندای نوآیینان بیمناک و هراسان گشتند، و
به وسوسه آنان، و به فرمان و همکاری دو دولت ایران و عثمان، حضرت بهاءالله و
جمعی از ملتزمین را از بغداد به اسلامبول روانه نمودند، به این امید و انتظار که
به سبب ناآشنائی زندانیان به زبان، و هم چنین به علت بی اعتنائی ساکنان آن
خطّه به دین و ایمان، بنیان کیش نوآیینان بناچار از بن برافتد و آنرا در عرصه
روزگار نامی و نشانی نماند. غافل از آنکه نوگل گلزار الهی، هرگز از تندبادهای
تعصب و خودخواهی، پژمرده نگردد، و نونهال دانای آسمانی، به آتش حقد و
حسد نسوزد.



بار دیگر دشمنان و بدخواهان در صدد برآمدند که آن حضرت و حامیانش را به دیار دیگر فرستند، و پس از رای زدن بر آن شدند که آنان را به خاک دور افتاده و خاموش ادرنه رهسپار کنند. اما با این رأی و تدبیر، دائره نفوذ آئین تازه را وسیع تر نمودند و گروه گروندگان را بیشتر یافتند.

پس از چندی، دو دولت ایران و عثمان، باز از نفوذ ندای جدید به بیم و هراس افتادند، و در صدد کشف علاجی عاجل به جهت قلع و قمع بهائیان برآمدند. و سرانجام، پس از گفتگو و مشورت، مصلحت چنان دیدند که آن فداکار آسمانی را بار دیگر به دیار دیگر فرستند. پس عکّا^{۱۲} را از میان شهرها برگزیدند. به این نیت و انتظار که نفی و حبس در شهری چنان جانکاه و پرخطر، بی شک منجر به زوال و اضمحلال زندانیان شود. زیرا عکّا از نظر کراهت هوا و تراکم حشرات و کثافات و کثرت بیماری ها، مثل و مانندی نداشت، و کمتر کسی را در برابر این همه ناسازگاری و ناملایمی، توانائی زیستن بود.

مصائب و رنج هائی که حضرت بهاء الله و یاران در این شهر و محبس پربلا بر دوش کشیدند، خود داستانی است اندوهبار و غم افزا که هرگز به بیان ننگجد.

نکته آموزنده این ماجرا آن است که کوشش چهل ساله سه پادشاه خودسر و بیدادگر (ناصرالدین شاه، سلطان عبدالعزیز، و سلطان عبدالحمید)، و هزاران حسود و سخن چین و دشمن دیگر، برای خاموش ساختن ندای يك زندانی مظلوم و به ظاهر بی پناه و پشتیبان، حاصلی نبخشید. بلکه بلا موجب بقا گردید و بی سامانی و پریشانی سرمایه عزت جاودانی شد. در حالی که استبداد و قدرت و قساوت هر يك از این سه سلطان به حدی بود که اگر صدها هزار از گروه بی گناهان را به حکمشان بدم تیغ می سپردند، نفسی را جرأت و قدرت دم گشودن و شکوه نمودن نبود.



جای بهت و شگفتی بسیار است که دشمنان آئین جدید، بی آنکه از نتایج تدابیر خویش آگاه باشند، موجب شدند که مژده های پیمبران پیشین يك يك جامعه عمل پوشد. زیرا انبیاء بارها به گفتاری روشن و رسا، از روز ما سخن گفته و نوید داده اند که ندای جهان آفرین در روز واپسین از سرزمین مقدس فلسطین برخیزد. و بنا به قول برخی از محققان، در آثار آسمانی مسیحیان و موسویان، جمعاً ۱۸۴۵ بار ذکر طلوع روز خدا و رجوع مسیح موعود به عالم ما شده است. بسیاری از این مژده ها به صراحت حاکی است که سرانجام رستاخیزی شورانگیز در تاختستان یزدان (کرمل)، که پیوسته به قدم پیمبران پیشین متبرک گشته، پیا خواهد گشت. البته اگر اجباری در کار نبود، عزیمت آن موعود الهی به دیار عکا و کرمل، بس بعید و عجیب می نمود.

باری، چندی پس از ورود آن موعود الهی به شهر عکا، اندک اندک از شدت سختی ها کاسته شد، و تبعید شدگان کمی آزادی و آرامش یافتند، چندان که بهائیان، دسته دسته به زیارت پیمبر خود شتافته، از احوال زندانیان عکا آگاه می شدند، و گفتار و آثار برگزیده یزدان را به اکناف و اقطار جهان به ارمغان می بردند. حضرت بهاء الله، در برابر اینهمه رنج و بلا و محنت و ابتلا، چون کوهی پرشکوه و پرتمکین استوار و پایدار بماند، و اگرچه قلبش آکنده از غم بود، ولی امید به آرمان های آسمانی، و اتکاء به احسان و عنایت یزدانی، غم ها را می زدود، و از شعله بلاخیز رنج و ستم، پرتو شادی به پیروان می بخشید.

از زندان ظلم و بلا، ستم دیدگان و مظلومان روزگار را دلگرمی می داد و نوید می فرستاد که از غم نهراسید و از ماتم رو مگردانید. از دگرگونی های عالم دو روزه میفرسید، و از رنج های تن فرسای، اندیشه مکنید. نظر به من افکنید، که اگرچه



در دریای غم غوطه ورم، اما سختی‌ها را سرمایه هستی شمرم، و ناروایی‌ها را باران بهاری دانم. زود است که این روزگار بسر آید، و ما همه در پیشگاه آفریدگار گرد هم آئیم، و از نعمت‌های بیکران یزدانی و بخشش‌های دولت جاودانی، مرزوق شویم. مبدا سرنوشت آسمانی خویش را فراموش کنید، و بال‌های پاک و مصفای روح را به پلیدی‌های تنگنای خاک بیالائید. مبدا از انصاف و عدالت، به نیت خودخواهی بگذرید، و به عشق درهم و دینار، خویش را از نعمت‌ها و عزت‌های پایداری بهره کنید.

شما مأمورید که ملکوت یزدان را که پیمبران پیشین به آن مژده داده‌اند، در این جهان بنا کنید، تا فرشته عشق و آگاهی بر اهریمن جهل و خودخواهی غالب گردد، شبانگاه بیگانگی پایان یابد، و سپیده یگانگی و صلح و صفا، عالم را در پرده زرین خود بپوشاند. این جهان درخشش جهان بالا گیرد، و این گیتی تابش ملکوت ابهی یابد.

این بود داستان پیامبری که از آغاز روزگار تا کنون، مردمان ظهورش را به جان مشتاق بودند، و هرگاه و بیگاه، دست‌های تمنا به بارگاهش برافراشته، به راز و نیاز می‌پرداختند که ای برگزیده بی‌انبار، دنیا را ابرهای تیره نادانی و ناکامی و خودپرستی فرا گرفته، و هستی را تاریکی غم به نیستی کشانده. چهره پرفروغ از پس پرده اسرار برآر، قدمی به خانه خاکیان نه، و ساکنان وادی انتظار و حرمان را به ظهور جهان افروزت شادمان و کامران فرما. این بود داستان رسولی که جز عشق به خدا توشه‌ای نداشت، و جز به لطف و صفا سخنی نمی‌گفت، رسولی که از آغاز جوانی تا انجام زندگانی، آنی از دست دشمنان و بی‌وفایان نیاسود، و تا دم واپسین، بندگان یزدان را ناصحی امین بود و دوستداری وفادار و دلنشین.



چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاء الله

قل یا قوم دعوا الرذائل و خذوا الفضائل. كونوا قدوةً حسنةً بين الناس و صحيفةً يتذكر بها الأناس. من قام لخدمة الامر له ان يصدع بالحكمة و يسعى في ازالة الجهل عن بين البرية. قل ان اتحدوا في كلمتكم و اتفقوا في رأيكم و اجعلوا اشراقكم افضل من عشيتكم و غدكم احسن من امسكم. فضل الانسان في الخدمة و الكمال لا في الزينة و الثروة و المال. اجعلوا اقوالكم مقدسةً عن الزيف و الهوى و اعمالكم منزّهةً عن الرب و الربا. قل لا تصرفوا نقود اعماركم النفيسة في المشتبهات النفسية و لا تقتصروا الامور على منافعكم الشخصية. انفقوا اذا وجدتم و اصبروا اذا فقدتم ان بعد كل شدة رخاء و مع كل كدر صفاء. اجتنبوا التكاثر و التكاثر و تمسكوا بما ينتفع به العالم من الصغير و الكبير و الشيوخ و الارامل. قل اياكم ان تزرعوا زوان الخصومة بين البرية و شوك الشكوك في القلوب الصافية المنيرة. قل يا احباء الله لا تعملوا ما يتكدر به صافي سلسبيل المحبة و ينقطع به عرف المودة. لعمري قد خلقتم للوداد لا للضعينة و العناد. ليس الفخر لحبكم انفسكم بل لحب ابناء جنسكم. و ليس الفضل لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم. كونوا في الطرف عفيفاً و في اليد اميناً. و في اللسان صادقاً. و في القلب متذكراً. لا تسقطوا منزلة العلماء في البهاء و لا تصغروا قدر من يعدل بينكم من الامراء. اجعلوا جندكم العدل و سلاحكم العقل و شيمكم العفو...^{۱۳}

مضمون بیان:

بگو: ای مردمان بدی ها را بگذارید و به فضائل بگروید. سعی کنید نمونه نیکی ها باشید و آئینه صفات خدا، تا دیگران از شما پند گیرند و به شما تأسی کنند. به نیروی حکمت و دانائی ریشه های غفلت و نادانی را از بن براندازید، و در رأی و فکر متحد باشید. بکشید تا بامدادتان بهتر از شبانگاه و امروزتان بهتر از دیروز



باشد. برتری انسان در خدمت و کسب کمال است نه در زینت و ثروت و مال. گفتارتان را از توهمات و امیال دنیوی و رفتارتان را از بدگمانی و ریا پاك و پاکیزه کنید. بگو: عمر گرانمایه را صرف شهوات نفسانی نکنید، و تنها به منافع خود نپردازید. اگر از ثروت دنیا برخوردارید ایثار کنید، و اگر بی بهره‌اید، به صبر بگروید. زیرا بعد از هر سختی، راحتی مقدر شده، و با هر آلودگی صفائی آمیخته. از سستی بپرهیزید، و به آنچه مایه انتفاع مردمان و ترقی آنان است توسل جوئید. بگو: مبدا گیاه‌های هرزه جدائی یا خارهای تردید در دل‌های پاك بکارید. بگو: ای دوستان حق، مبدا چشمه پاك محبت را مکدر کنید، و نسیم خوشبوی صلح و صفا را از وزش باز دارید. به خدا سوگند به خاطر محبت خلق شده‌اید، نه خصومت. افتخار به بشر دوستی است، نه به خود دوستی. به این فخر مکنید که تنها دوستدار هم وطنان خود هستید، به این افتخار کنید که دوستدار جمیع مردم عالمید. چشم‌هایتان را به عفت، دست‌هایتان را به امانت، زیانتان را به صداقت، و قلب‌هایتان را به یاد خدا، زینت بخشید. مقام دانشوران با ایمان و حاکمان عادل را کوچک نشمرید. عدل را لشکر خود، عقل را سلاح خود، و عفو را سیرت خود نمائید...

وكن متخلّقاً باخلاقى بحيث لو يبسط عليك احد ايادى الظلم انت لا تلتفت اليه و لا تتعرض به دع حكمه الى ربك القادر العزيز القيوم كن فى كلّ الاحوال مظلوماً تالله هذا من سجيتى و لا يعرفها الا المخلصون ثم اعلم بانّ تأوّه المظلوم حين اضطباره لا عزّ عندالله عن كلّ عمل لو انتم تعلمون.^{۱۴}

مضمون گفتار:

به خُلق من خوگیر تا به آنجا که اگر نفسی دست ظلم به جانب کشید، توجّه و اعتراضی نکنی. حکمش را به پروردگارت که قادرِ عزیز و قیوم است واگذار. در جمیع احوال مظلوم باش. به خدا سوگند این از مناقب من است و جز



مخلصان، مرتبت آنرا نیابند و نشناسند. آه مظلوم شکبیا نزد خدا از هر چیزی عزیزتر است، اگر بدانید.

ایک ان تحزنک الدنیا و ما یحدث فیها لعمری أنّها ستفنی و تبقى العزّة والافتقار لرّبک مالک الاسماء والصفات. ان اجعل رضوانک ذکرى و جنانک حبی و سراجک اسمی.^{۱۵}

مضمون گفتار:

مبادا حوادث روزگار غمناکت کند. به خدا سوگند دنیا به فنا انجامد. و تنها عزّت و اقتدار که در دست پروردگار است پایدار ماند... یادم را و عشقم را بهشت خود نما و نامم را چراغ خود کن.

قل لن یغنیکم الیوم شیئی الا بان تنقطعوا عن کلّ من فی السموات والارض و تسرعن بانفسکم و ارواحکم الی کنز الله المهیمن العزیز المشهود... قل فوالذی نفسی ییده من ینکون متمسکاً بشیئی عمّا خلق بین السموات والارض لن یقدر ان یتمسک بحبل حبی و انّ هذا الحقّ معلوم و من شرب قطرة عمّا جرت بین السموات والارض لن یقدر ان یتقرّب الی بحری المقدّس المتموجّ العزیز المحبوب و من توجه الی وجه لن ینظر الی جمال الله العزیز المقتدر...

قل یا قوم لا تقطعوا آلاء الله عن انفسکم و لا نعمة الباقية عن ارواحکم و لا تكوننّ من الذینهم کانوا ان یقطعوا ان اصلحوا امرکم ثمّ اتحدوا فی حبی و انّ هذا خیر لکم عمّا بینکم و عمّا تقولون و تفعلون ثمّ تعلمون.

کذلک علمکم قلم البقاء حین الذی اهترّه نسائم البهاء عن هذا الشّطر المقدّس العزیز المحبوب اذاً ینادی منادی القدم عن ذروة الاعلی بان یا قلم البقاء لا



توقف علی شیئی و لا تمنع الممكنات عما علمك ربك ثم رشح علی
الموجودات من طمطام یمّ الذی قدر الله فی سرک...

قل قد انعدم رضوان لن یهبّ فیہ نسائم حبّی و خربت بیوت لن یرتفع فیها
بدایع ذکری و کسرت اقلام لن یحرک علی اسمی المهیمن العزیز القیوم قل یا
قوم انّی غلام الله بینکم و آیتہ الکبری فیکم و آمنت بما عندکم من شرایع الله و
دینہ فبأی حجّة انتم تکفرون.

و یا قوم تلك آیات الله نزلت علی بالحق... تالله ان هی من تلقاء نفسی بل من
لدن عزیز محبوب و انّی لعبد آمنت بالله و آیاتہ و لا املك لنفسی حركة و لا
سکوناً... و کأما اسکن فی البیت و اصمت عن الذکر روح القدس یقومنی علی
الامر و ینطقنی بین السموات و الارض و هذا لم یکن من عندی بل من عنده
ان انتم تعرفون.^{۱۶}

مضمون بیان:

بگو چیزی شما را خشنود و بی نیاز نکند مگر از هستی بگسلید و به سوی پروردگار
مهیمن و عزیز و مشهود بشتابید... بگو قسم به خالق که روحم در قبضه قدرت
اوست، اگر نفسی به چیزی در عالم هستی دل بندد، هرگز به گلزار حبم راه نیابد
و شمیم عشقم نبوید. این حقیقتی است هویدا. و اگر قطره ای از این جهان
بنوشد، به دریای پاک مواج و محبوبم تقرّب نجوید. و اگر به چهره ای بنگرد،
هرگز به دیدار جمال آفریدگار عزیز و مقتدر چشم نگشاید.

بگو ای مردمان خود را از بخشش های الهی و نعمت های باقی محروم مدارید.
به اصلاح امور خود پردازید و در عشق به من همدستان شوید. این از آنچه دارید
و می گوئید و می کنید برتر است.



این چنین خامه بقا که از نسائم بها به اهتزاز آمده شما را پند می دهد. در این هنگام منادی قدّم از ملکوتِ اعلیٰ ندا کرد که ای قلم بقا بر اظهار هیچ رمزی توّقف منما. موجودات را از آنچه آفریدگارت به تو آموخته سهمی بخش و از دریائی که یزدان در دلت نهاده بر جهانیان نثار کن.

بگو نابود باد گلشنی که نسیم عشقم بر آن نوزد، و خراب باد خانه‌ای که اذکار تازه‌ام در آن به ترتم نیاید، و شکسته باد قلمی که به اسم مهیمن و عزیز و قیومم رقم نزند. بگو ای مردمان، من بنده خدایم. مصدّق آئین‌های اویم و نشانه بزرگی او بین شما. پس به چه برهانی تکفیر می کنید؟

بگو ای مردمان این آیات الهی است که به حقیقت بر من نازل شده... به خدا سوگند از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به خدا و آیاتش مؤمنم... نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساکت نشینم، روح القدس مرا به اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این از نزد من نیست، از نزد اوست، اگر بشناسید.



اصول اخلاقی بهائی

چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله در باره اخلاق و اعمال:

”اگر انسان به انسانیت ظاهر شود از مَلَك افضل است و دون آن از حیوان پست تر.“^۱ ”مقام انسان بلند است، اگر به انسانیت مزین، والا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده می شود.“^۲ ”اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود، جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه... از او ظاهر نشود.“^۳

هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد، مقبول خواهد بود.^۴



دنیا را وفائی نبوده و نیست. جهد نمائید تا در این ایام فانیه کسب لثالی باقیه نمائید. عمل پاک و مقدّس البتّه در کتاب حفظ الهی محفوظ خواهد ماند. طوبی از برای نفسی که به این مقام فائز شد.^۵

جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوئی پاک شود و به ساحت عزّ قبول درآید.^۶

مضمون گفتار:

”افتخار جز در اجرای تعالیم پروردگار نیست.“^۷ ”خداوند چیزی از زمین و آنچه بر اوست نخواهد مگر دل های بندگانش را که جایگاه تجلّی اوست. پس دل را از غیر خدا پاک کنید تا آنچه را که به خاطر آن خلق شده بر آن نقش بندد.“^۸ ”آنچه را خود تحمّل نمی کنید بر دیگران تحمیل نکنید و آنچه را برای خود نمی خواهید برای دیگران نخواهید. این بهترین اندرز است.“^۹

مضمون گفتار:

بهائیان بندگانی هستند که اگر به وادی طلا رسند، چون ابر متحرّک از آن بگذرند و ابداً به آن نظر نیافکنند. این چنین مؤمنینی متعلّق به منند... و اگر بر آنان، زیبارویان، با برترین زیور وارد شوند، دیدگانشان به هوئی و هوس به سوی آنها نگردد. آنها از تقوی آفریده شده اند.^{۱۰}

مقایسه تعالیم اخلاقی ادیان

پیامبران اوّل مربّی اخلاق بشرند و اوّل منادی حقیقت و راستی. همواره مردمان را به نیکی ها رهنمون شوند، و از بدی ها برحذر دارند، تا دل ها پاک و مصفّاً شود و جان ها شایسته تجلّی پرتو آفریدگار گردد.



گفتار آسمانی و سرشت انسانی هرگز دگرگون نشود. آئین راستی و دوستی و حق پرستی، از آغاز زمان، شیوه پاکان و نیک نهادان بوده و تا انجام روزگار به همین منوال باقی و برقرار خواهد ماند. زیرا آزادی را با سرشت آدمی هم آهنگی است، و کیش های یزدان، هرگز مردمان را به راهی جز رستگاری و آگاهی نخوانده اند. پس پیام اخلاقی همه ادیان یکی است و روش و منش و مرام آزادگان و نیک سرشتان، از هر مسلك و مذهبی که باشند، یکسان است. تفاوت آئین های یزدان در بعضی از احکام و فرمان هاست که بنا بر اقتضای زمان و مکان و تحوّل نیازهای مردمان، دگرگون گردد:

آئین یزدانی بر دو قسم است: قسمی تعلق به عالم آب و گل دارد، و قسم دیگر تعلق به جهان جان و دل. اساس آئین روحانی... از آغاز ایجاد... و تا ابدالآباد بر یک منوال بوده و هست، و آن فضائل عالم انسانست... و روش و فرمایش ابدی خداوند آفرینش است. و قسمی از آئین، تعلق به جسم دارد. آن به مقتضای هر زمانی و هر موسمی... تبدیل و تغیر یابد.^{۱۱} حضرت عبدالهاء

از جمله احکام متغیر عبارتند از روش عبادت، قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، اغذیه مجاز و غیر مجاز، دفن اموات، مجازات مجرمین، روزهای تعطیل، اجرای حج و ادای زکاة.

علاوه بر این، هر آئینی اصلی از اصول و مبانی انسانی را پایه پیام آسمانی خویش ساخته است. جوهر و محور گفتار پیامبر اسلام، ایمان به خدای یکتا و تسلیم و رضا به اراده خالق تواناست، و پایه و مایه تعالیم عیسی، مدارا و ملایمت و مهر و محبت با مردمان، و عدم انتقام از دشمنان. حکم محکم موسی، اطاعت از احکام یزدان است، و هدف بهاءالله، پرورش قوای معنوی مردمان و ایجاد وحدت و یگانگی بین نوع انسان.



از جمله مراحل رشد و تکامل انسان‌ها این بوده که تنها به احتراز از مناهی اکتفا نکنند بلکه به اجرای مناقب معنوی متباهی و مفتخر باشند. هم‌چنین انگیزه آنها در اجرای احکام الهی عشق به پروردگار باشد نه ترس و بیم از دوزخ آتشبار. شاهد این مقال آنکه احکام محکم موسی بر نهی از منکرات و ترس از مجازات استوار گشته. و هم‌چنین دیگر کیش‌ها کم و بیش همین راه را پیموده و همین روش را آموخته‌اند. این سیر تکاملی، در عصر ما به حدّ نهائی خود رسیده، چنانچه آئین بهائی را هدف و مقصد نهائی، تنها باز داشتن انسان‌ها از لغزش‌ها و خطایا و رفتار ناروا نیست، بلکه رشد و پرورش قوا و نیروهای نهائی انسانی و ارتقاء مردمان به‌عالی‌ترین مدارج معنوی است.

”این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده...“^{۱۲} ”حقّ جلّ جلاله از

برای ظهورِ جواهرِ معانی از معدن انسانی آمده.“^{۱۳} حضرت بهاء‌الله

طبق تعالیم بهائی برترین انگیزه‌ای که ما را به سوی ترقی و تکامل سوق دهد، مهر و محبت به پروردگار، عشق به فضیلت و آگاهی، و امید به احسان و عطف الهی است. چنین تکامل اخلاقی و معنوی، یعنی از ترس رستن و به عشق پیوستن، لازمه رشد اجتماعی انسان است. زندگانی افراد نیز از دوران خردسالی تا کمال تابع همین روش و آئین است.

میزان بهائی بودن

در آثار بهائی، لزوم رفتار نیک، مورد تحسین بسیار قرار گرفته است. هر برگی از نامه‌های این آئین گواهی است گویا بر آن که بهائی بودن به‌کردار است، نه گفتار و پندار، به‌داد‌پروری و حقیقت‌پرستی است، نه خودخواهی و خودنمایی. و هر که را قول بر عمل غالب آید، بستگی به کیش یزدان را نشاید. شایسته



چنین بنده خودنمائی آن است که به جهان نیستی پیوندد، و در عرصه فنا مسکن و مأوی جوید. زیرا دورویی و مکر و ریا از چنین مدعیانی، نام پاک آئین خدا را تیره کند و به مردمان چنین آموزد که بهائی بودن به نام است، نه به آداب و سیرت انسانی، به قول است نه به اخلاق و سرشت آسمانی.

ای بندگان، از کردار بد پاک باشید، و به گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا.^{۱۴} حضرت بهاء الله

چون این ظهور ظهور فضل است، لهذا اشخاص نیکوکار خوش رفتاری که مؤمن نیستند از فیض و فضل الهی بی نصیب نخواهند بود. یقین است شخص غیرمؤمن که دارای عمل صالح است بهتر از آن کسی است که مدعی محبت و ایمان است و اعمالش حاکی از وسوس شیطانی. ولی کمال وقتی حاصل شود که عمل و ایمان توأم باشد.^{۱۵} حضرت عبداله

ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.^{۱۶} حضرت عبداله

پس شماها باید شب و روز... از خدا بخواهید که موفق به اعمال شوید، نه اقوال. توجه به خدا کنید، مناجات کنید، نماز کنید، بکوشید بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود. هر فقیری را سبب غنا شوید، هر افتاده‌ای را دست‌گیر گردید، هر محزونی را سبب سرور شوید، هر بیماری را سبب صحت شوید، هر خائفی را سبب امنیت گردید، هر بیچاره را سبب چاره شوید، هر غریبی را ملجأ و پناه باشید، هر بی‌سر و سامانی را منزل و مأوی شوید. این است صفت بهائی. اگر بآن موفق شویم بهائی هستیم، اگر موفق نشویم، خدا نکرده، بهائی نیستیم.^{۱۷} حضرت عبداله

زینهار زینهار از اینکه قلبی را برنجانید، زینهار زینهار که نفسی را بیازارید، زینهار زینهار از اینکه با نفسی به خلاف محبت حرکت و سلوک کنید، زینهار



زنهار از اینکه انسانی را مأیوس کنید. هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد، اگر در طبقات زمین مأوی جوید، بهتر از آن است که بر روی زمین سیر و حرکت نماید. و هر انسانی که راضی به ذلت نوع خویش شود، البته نابود شود بهتر است. زیرا عدم او بهتر از وجود است، و موت بهتر از حیات. پس من شما را نصیحت می‌نمایم، تا توانید در خیر عموم کوشید و محبت و الفت در کمال خلوص به جمیع افراد بشر نمائید.^{۱۸} حضرت عبداله‌اء پس انسانی که از فضائل عالم انسانی بی بهره، بمیرد خوشتر. چشم به جهت دیدن است اگر نبیند چه ثمر. گوش به جهت شنیدن است اگر نشنود چه فائده. زبان به جهت نطق است اگر گنگ باشد چه ثمر. همین طور انسان به جهت این خلق شده که به عرفان و ایمان و موهبت رحمن و حسن اعمال و اخلاق و نورانیت افکار، این جهان را روشن کند. اگر از این موهبت محروم بماند، البته از حیوان پست تر است. زیرا حیوان از عقل محروم است.^{۱۹} حضرت عبداله‌اء

از جمله خصائص اخلاقی آئین بهائی، تأکید بر لزوم هماهنگی بین گفتار و رفتار است. اگر اقرار به کیش پروردگار با عواطف وجدانی و رفتار نیکوی انسانی همراه نشود، آنرا در درگاه الهی ارج و اعتباری و قدر و منزلتی نیست. معیار ایمان به یزدان و برگزیدگان، رفتار پاک و بی‌ریا است، نه اقرار و ادعا. آنان که با وجدانی آلوده و آکنده از عصیان، مدعی عرفان و ایمان گردند، مورد قبول پروردگار نیفتند. کدام خودخواهی را که همواره خلاف رضا و اراده یاران رای زند، مردمان به دوستی پذیرند؟ و کدام یارانی، به وفاداری چنین مدعی مکاری یقین کنند؟ گفتار و اقرار، اگر جامه عمل نپوشد، مبنی بر مکر و ریاست، و خود خطائی مزید بر دیگر خطاها.

”ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید.“^{۲۰} ”ای



بندگان...گفتار را کردار باید. هرکه گفتار را پذیرفت مردِ کردار اوست، وگرنه
مردار به از اوست.^{۲۱} حضرت بهاءالله

گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد. رفتار و کردار لازم.^{۲۲} حضرت عبدالبهاء
بنابر تعالیم بهائی کافر برتر از ماکر است و کفرگو بهتر از دروغگو.

کافر باش و ماکر مباش. در میخانه ساکن شو و در کوچه ترویر مرو.^{۲۳}
حضرت بهاءالله

راست گو و کفر بگو، بهتر از آن است که کلمه ایمان بر زبان رانی و دروغ
گوئی.^{۲۴} حضرت عبدالبهاء

هر که بیشتر کوشد، پیشتر رود

مقصد و هدف نهائی از زندگانی پرورش ذخائر بی کرانی است که پروردگار در
گنجینه نهاد هر انسانی به ودیعه نهاده. و این جز به کوشش و جویش میسر نشود.
هر چه کوشش بیشتر، فضل و بخشش یزدان بیشتر. جز این، یعنی با شوق و
عشق در طلب کمال کوشیدن، داور مهربان را از بندگان انتظاری نیست.

آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده...پس بلندی و پستی و بیشی و کمی
بسته به کوشش است. هر که بیشتر کوشد، پیشتر رود.^{۲۵} حضرت بهاءالله

زندگی انسان در این جهان، میدان مسابقه را ماند، با این تفاوت که ورزشگاه،
پایگاه پرورش جسم است، و جهان جایگاه پرورش جان. چطور ورزشکاران
فداکار، با شوقی سرشار و عزمی راسخ و پایدار، بکوشند و بجوشند؟
نیاسایند و نفسی به راحت نکشند؟ چطور قوای خویش را هر چه هست در راه
رسیدن به هدف وقف کنند؟ چطور به امید کسب نشان افتخار، از هر آسایشی در
گذرند و به هر سختی خو پذیرند تا در روز آزمایش پیشتر باشند؟ آنان که خویش



را به دل و جان وابسته به کیش یزدان دانند، چون قهرمانان قلمرو عشق و ایمان، از آغاز زندگی تا انجام آن با شوقی سرشار و عشقی شرربار، در هر آن بکوشند و بجوشند، تا نیروهای خداداد را به حدّ کمال بپورند. در مسابقه فداکاری و همت و وصول به درگاه داور مهربان از دیگران سبقت گیرند و به نشان عزّت ابدی متباهی و مفتخر گردند.

در اعمال نیک از یکدیگر پیشی گیرید.^{۲۶} قرآن مجید

در این کار [نیکی] از یکدیگر پیشی گیرید.^{۲۷} امیر مؤمنان

”در کمال الفت و محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید... و سبقت بگیریید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا.“^{۲۸} ”فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده، نه در جمع زخارف و کبر و غرور“^{۲۹} حضرت بهاءالله

هر روزی که سپری می‌کنیم و هر دمی که برمی‌کشیم، هدیه‌ای است بزرگ و ارمغانی پر بها از پیشگاه پروردگار ما. باید قدر آن بشناسیم و دقائق گرانقدر را بیهوده هدر ندهیم، زیرا این فرصت را دیگر نیابیم.

”فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید.“^{۳۰} ”آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.“^{۳۱} ”وقت را غنیمت شمر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.“^{۳۲} حضرت بهاءالله

تنفر از بدی‌ها و تمایل به نیکی‌ها

بسیاری از مردمان چنان پندارند که انسان بودن تنها گرد گناه نگشتن است و بدی‌ها را از خاطر زدودن. این تصویری است بی‌پایه و گمانی است بی‌مقدار. انسان بودن، هم پیراستن جان است از پلیدی‌ها، و هم آراستن آن به نیکی‌ها.



هم پرهیزکاری و دوری گزیدن از کردار نارواست، هم گام برداشتن در راه رستگاری خود و دیگران. وجدان شخص پارسا و پرهیزکار که به جامه نکوکاری آراسته نیست، چون آئینه‌ای است پاک و پاکیزه که پرتو آفتاب ندیده. زندگانی، عاری از فروغ عشق، انسان را نشاید، و شاهد شادمانی بی پرتو خدا هرگز رخ ننماید و حیات و هستی جاودانی نبخشد.

رهرو راه کمال، علاوه بر آراستن جان به نیکی‌ها، باید روان را در چشمه پرهیزکاری بشوید تا از پلیدی‌ها و لغزش‌ها نیز مبرا شود. از غیبت و بداندیشی و رشک و آز بپرهیزد، و از دروغ و بهتان بگریزد. از راه داد و انصاف دور نگردد، و به زیور امانت و عفت و عصمت دیده و دل بیاراید. پندار ناستوده به خاطر نسپارد، و چشم و گوش را از آنچه نارواست برحذر دارد. به سستی و تن آسائی تن در ندهد، و از ناشکیبائی روگردان شود.

هر کس که جان و وجدان را چنین به پرورد و بیاراید و اینسان پاک و مصفا سازد، شایسته بارگاه یزدان شود، والا به گفتار و ادعا همه منبع کمال‌اند. میزان ایمان و فضیلت عمل است. هر چه عمل نیکوتر و نیت پاک‌تر، مرتبت ایمان بلندتر، و تقرّب به یزدان بیشتر.

هر کس قلبش پاک‌تر بهتر.^{۳۳}

حضرت عبدالبهاء

به حساب خود رسیدن

مضمون گفتار:

ای پسر هستی! پیش از آنکه به حسابت برسند، هر روز به حساب خود برس. زیرا ناگهان مرگ بر تو وارد شود، و تو با توجیه اعمال خود روبرو شوی.^{۳۴}
حضرت بهاء الله



مضمون گفتار:

بگو زندگی این دنیای خاکی خاتمه می یابد و همه مردمان جان تسلیم کرده به سوی پروردگار، خدای من، رجوع خواهند نمود. او با برترین هدیه های خود پاداش اعمال افراد صابر و شکیبیا را ادا خواهد فرمود. خداوند به اراده و حکم خود، قدر هر چیزی را معین می کند. آنان که رضای الهی را کسب می کنند، نیک فرجام اند.^{۳۵}
حضرت باب

بنده آگاه و بیدار باید هر صبحگاه یا شبانگاه به تفکر و تأمل پردازد و از وجدان خویش جويا شود که آیا در طی این روز پر ارزش و گذشت اوقات و دقائق گرانبه، سهمی سرشار از ذخائری شمار آفریدگار اندوختم؟ صفحه ای درخشان به سرنوشت خود افزودم؟ خاطری به پرتو شادی افروختم؟ قلبی از درد غم و رنج رهانیدم؟ با مردمان به دوستی و صفا سخن گفتم؟ در داوری به انصاف و داد گرائیدم؟ به بی نوایان لطف و احسان روا داشتم؟ از دل و جان، خیرخواه دوستان و بستگان و خواستار ترقی آنان بودم؟ دانش یا هنری اندوختم؟ در گفتگو با زبردستان، زبان به فروتنی آراستم؟ به مناجات و راز و نیاز با خدای خود پرداختم، و از درگاهش یاری و یآوری خواستم؟ گامی در راه خیر بنی آدم و اصلاح عالم برداشتم؟ در بحبوحه سختی ها زبان به ستایش یزدان گشودم، و وجدان به شکیبائی آراستم؟

انسان... باید هر روز فکر کند که امروز چه کرده، چه گفته، چه نتیجه ای از حیات حاصل نموده؟^{۳۶}
حضرت عبدالبهاء

اینهاست نشانه ها و نمودارهایی از انسان بودن، اینهاست آثاری از رفتار نکوکاران، اینهاست علائمی از وجود مؤمنان پاک گهر، این چنین است میزان بهائی بودن. دوری از این فضائل انسانی و قصور در ابراز و اظهار این مناقب آسمانی،



موجب فرسودگی و سکون جان و وجدان گردد و چون ابرهای طوفان را سیمای تابناک دل را بپوشاند.

آیا در دفتر زندگی رفتگانان، حرف و کلامی نیست تا شما را از بدی‌ها پرهیز دهد، آیا در چنان مرگ بی دریغی که نصیب پدرانان شده، حکایت و قصه عبرت‌آموزی وجود ندارد؟ البته که هست، اما اگر خردمند و بینا باشید.

آیا نمی‌بینید که مردگانان باز نمی‌گردند؟ آیا حسّ نمی‌کنید که بازماندگانان هم که زنده هستند، جاوید نمی‌مانند؟ آیا نمی‌نگرید که چگونه گیتی نشینان، با چه بیم و امید و حالات عجیبی، شبشان را به صبح و بامدادشان را به شامگاه می‌رسانند؟ یکی می‌میرد و جملگی در غمش سوز ناله‌های گریه‌آلود سر می‌دهند، و گروهی بازماندگان را تسلیت و دل‌داری داده و به شکیبائی می‌خوانند. یکی در بستر دردآلود بیماری بر خود می‌پیچد و دیگری به دیدارش می‌رود. آن دیگری، مرگ پیکرش را در آغوش می‌کشد و رفته رفته دیده از دنیا بر می‌گیرد، و یکی دیگر همانگونه که سخت عروس خوش‌خط و حال دنیا را در آغوش می‌فشارد، مرگ در کمینش نشسته، و آن کس دیگر، از یاد روز رستاخیز غافل مانده، اما خدا در اندیشه اوست. بنگرید که دیگران چگونه دنیا را گذاشتند و رفتند، شما هم، چون آنان دیر یا زود خواهید رفت.

پس هنگامی که شتابزده و چابک به کارهای ناپسند می‌پردازید، به یاد آورید که مرگ، ویرانگر خوشی‌ها و عیش و عشرت‌هاست، و رشته آرزوها و خواب و خیال‌ها را از هم می‌گسلد. به خدا روی آورید و از او یاری طلبید. تا شما را در ادای وظائف پاک و پسندیده و شکر نعمت و کرمش—که به دلیل احسانش از شماره و حساب بیرون است—یاری کند.^{۳۷}



در این خانه‌ای که شما درآنید، دفتر کردارها باز است و قلم‌ها برای نگارش
نیکی‌ها و بدی‌ها در کار. بدن‌ها سالم و زبان‌ها آزاد و گویا، و درهای توبه و
مغفرت گشوده است.^{۳۸}

امیر مؤمنان

19



تعالیم اخلاقی بهائی

هر کس خواستار عزّت است باید آنرا از خدا خواهد. زیرا هر عزّتی دست اوست. گفتار پاک به جانب پروردگار صعود کند و کردار نیک انسان را به رفعت و بلندی رساند.^۱ قرآن مجید

هر عمل پاکی به مثابه نور به تو راجع.^۲ حضرت بهاء الله

ای پسران آدم! کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه به سماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و به ساحت عزّ قبول در آید چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند.^۳ حضرت بهاء الله



بهترین راه شناختن هر دینی بررسی تعالیم اخلاقی آن است. پس شایسته است دسته گلی دیگر از این بوستان تقدیم خوانندگان شود.

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاءالله

”عالم به يك عمل پاك معادله نمی نماید. زود است که آنچه را لسان حکایت می کند، چشم ادراک نماید.“^۴ ”دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک احدیه بعید ماند.“^۵ ”اگر نفسی به تأثیرات اعمال و اقوال طیبه و خبیثه مطلع شود ابداً به هیچ مکروهی التفات ننماید و جز خیر محض... از او ظاهر نشود.“^۶

”ثمر سدرهٔ انسانی عدل و انصاف بوده. اگر دارای این ثمر نباشد لایق نار است.“^۷ ”با دشمن و دوست هر دو نکوئی کن... به دل خیرخواه عموم باش. از افکار سابقه بگذر و کلّ را دعا نما. با جمیع در صلح و صلاح باش... و همه را ستایش نما.“^۸ ”نزد اهل بها افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام.“^۹ ”رضایت حقّ جلّ جلاله فی الحقیقه در رضایت خلقتش مستور.“^{۱۰}

”عندالله امری اعظم از عصمت و عفت نیست.“^{۱۱} ”بیت محبتِ باقی را به ظلم شهوت، فانی و خراب مکن.“^{۱۲} ”شاهنشهی فروس را به شهوتی از دست مده.“^{۱۳} ”جمیع را در لیالی و ایام به امانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم.“^{۱۴}

يك حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب... اخذ شده... تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است: فاملکوا قلبا جيدا حسنا منیرا لتملکوا ملکا باقیا دائما ابدا قدیما. این است کنزی که متعلق به شماست و اگر زنده و قائم شود هرگز نمی میرد و فانی نمی شود... و



محکمتر از این کلمه چیزی نیافتیم و الاّ القا می نمودم. نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوا ان تردون ان تجدون الی ذی العرش سبیلا.^{۱۵}

مضمون گفتار:

خوشا به حال کسی که برادرش را بر خود ترجیح دهد. او از پیروان بهاء است.^{۱۶}

مضمون بیان:

ای مردمان مبدا از گروه دورویان باشید که دیگران را به نیکی خوانند اما خود را از خاطر ببرند. آنچه از دهانشان بتراود، سپس حقیقت همه موجودات، و از پس آنها فرشتگان مقرب خدا، به تکذیبشان پردازند. و اگر سخن آنان در نفسی اثر گذاشت، این اثر از آنها نیست، از قدرت گفتار مقتدر و حکیم است. مثل آنها مثل چراغی است که به دیگران روشنی بخشد اما خود را بسوزاند و تباہ کند.

بگو ای مردمان از آنچه حرمت شما و رونق امر خدا را بکاهد به پرهیزید و از فساد بگریزید. از هرچه عقل شما ناروا داند، دوری گزینید و از عصیان کناره گیرید. خود و دیگران را با میزان عدل بسنجید تا آثار عدالت از رفتار شما بین بندگان مخلص ما هویدا گردد. مبدا در اموال مردمان خیانت ورزید. از آنچه از فضل خدا مالک اید به فقرا انفاق کنید...^{۱۷}

مضمون بیان:

بر خود و خویشان و بندگان مخلص خدا ترحم آورید. اگر بنده خواری یافتید بر او غرور و استکبار مورزید، زیرا سلطان عزیز و دانا همواره چون نسیم مشکبار بر او می وزد. نفسی از این سرّ الهی آگاهی نیابد مگر اراده اش اراده پروردگار عزیز و حکیم باشد.



ای صاحبان غنا اگر فقیر ذلیلی یافتید از او مگریزید. با او همنشین شوید و از آنچه دریای قضا بر او ریخته جويا گردید. به خدا سوگند که در آن حال، ساکنان عالم بقا شما را به بینند، درود بر شما فرستند، عفو گناه طلبند، و به زبانی پاک و گویا به ذکر شما و تمجید شما پردازند.^{۱۸}

مضمون گفتار:

چه نیکوست حال دانشوری که به علمش فخر نفروشد و چه خوش مال است نیکوکاری که به استهزاء گنه کاران پردازد. دیده را ندیده گیرد تا خدا هم گناهش را ستر کند. او برترین پنهان کننده است.

ای مردمان، پرده پوش و بخشنده باشید تا از دهش و بخشش الهی بهره برید. گذشت کنید تا خدا نیز از شما بگذرد و شما را به کسوت زیبا بیاراید. اگر مؤمنی به شما پناه آورد، و در استطاعت شما بود، پناهش دهید و از آنچه خواست محرومش مدارید. پروردگار اجر شما را در سایه رحمتش مبذول دارد...

بگو ای مردمان به راستی خود را بیارائید. صداقت روح شما را زینت بخشد، نام شما را برافرازد، و بر مرتبت شما بیفزاید. از این خصلت و فضیلت، شما را در آخرت اجر عظیم مقدر است...

اگر لذت خضوع را بیابید، هرگز آنرا به چیزی در زمین و آسمان مبادله نکنید. به آن سیمایان جلا یابد، دل هایتان صفا گیرد، و آثارتان بر عالمیان هویدا شود. نزد خدا عزیزترین شما پرهیزکارترین و خاضع ترین شماست.^{۱۹}

مضمون گفتار:

جانت را به عشقم، دلت را به یادم، و زبانت را به تبلیغ امرم زینت بخش... بین مردمان، با وقار و سکون پروردگار گام بردار تا آثارش را بر آنان هویدا کنی. از



آتشی که یزدان در قطب جنان برافروخته شعله ور شو تا از گرمی امر جهان آفرین دل‌های مؤمنین به اهتزاز آید. رهرو راه من شو و جز به راستی سخن مگو و نزد بندگانِ موحدِ خدا سر فرود آر. زبانِ امر چنین تو را پند می‌دهد. امر الهی را بشنو و عامل شو تا از فائزین شوی.

آنان که آثار پروردگار از صورت و سیرتشان آشکار نیست، مؤمن به شمار نروند. غالب بندگان از امر یزدان روگردان و از زیان‌کارانند... دل‌هایتان را از تعلق به دنیا، زبانتان را از ذکرِ غیرِ خدا، و ارکان وجودتان را از زنگِ نفس و هوئی بزدائید. ای مردمان از خدا بترسید و از زمرهٔ پرهیزکاران باشید. بگو ای قوم اگر بگوئید و عمل نکنید، پس فرق شما با آنان که زبان به اقرار به پروردگار گشودند، اما وقتی در سایه‌های قدس ظاهر شد، کفران ورزیدند و منکر شدند، چیست؟^{۲۰}

نمونه‌هایی از آثار حضرت عبدالبهاء

”وقت آن است که شکوفه نمائید و میوه دهید و در این گلشن جلوه نمائید... و سایه گسترید.“^{۲۱} ”روز بروز در مراتبِ کمال ترقی نمائید. هر دم بهتر شوید و هر نفس شیرین‌تر گردید.“^{۲۲} ”گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد. رفتار و کردار لازم.“^{۲۳}

”شجاعت غلبه بر نفس و هوئی است نه بر مردمان دشت و صحرا.“^{۲۴} ”رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پر وحشت است. زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به آسانی غالب آید ولی غلبه بر هوئی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است.“^{۲۵}

”اعظم فیض الهی محبت است... تا محبت حاصل نشود هیچ فیضی حصول نیابد.“^{۲۶} ”شماها به یکدیگر خیلی محبت داشته باشید. دیدن همدیگر



نمائید. غم خوار کلّ باشید... فقط به قول قناعت ننمائید... اینست صفت بهائیان. والاّ بهائی بودن به لفظ چه فائده دارد.^{۲۷} ”ای یاران... نظر را از مشاهده غیر پاک ننمائید. بیگانه نبینید، بلکه جمیع را آشنا دانید. زیرا با وجود ملاحظه بیگانگی، محبت و یگانگی مشکل است... پس یاران باید در نهایت مهربانی و محبت با دوست و بیگانه هر دو الفت و محبت نمایند. و ابدأً نظر به استحقاق و استعداد نکنند. در هر صورت نهایت مهربانی فرمایند. از شدت عناد و جدال و بغضا و عدوان خلق شکست نخورند. اگر آنان تیر زنند اینان شهید و شیر بخشند. اگر زهر دهند قند بخشند. اگر درد دهند درمان بیاموزند. اگر زخم زنند مرهم بنهند. اگر نیش زنند نوش روا دارند.“^{۲۸}

تا توانید خاطر موری نیازید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکوبید تا چه رسد به مردمان. همت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید. خواه آشنا و خواه بیگانه. خواه مخالف و خواه موافق. نظر به پاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید. بلکه نظر به رحمت عامّه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایتش جهان و جهانیان را احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده. بیگانه مانند آشنای یگانه بر خوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند مقبل از دریای الطافش مغترف.^{۲۹}

با هر فردی از افراد انسانی نهایت مهربانی کنید. نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه مشمرید. چنان رفتار ننمائید که جمیع خلق خویش و پیوندند و آشنا و ارحمند. چنان سلوک ننمائید که این جهان فانی نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود. این است وصیت عبدالبهاء. این است نصیحت این عبد بی‌نوا.^{۳۰}



بهترین انسان کسی است که قلوب را به دست آرد و خاطری نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدر نماید و سبب حزن مردمان شود. همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمائید و قلوب را شادمان کنید.^{۳۱}

اگر نفسی تقصیری نسبت به دیگری نماید، باید دیده خطاپوش باشد و قصور مقصّر را در حقّ خویش به دامن عفو ستر نماید و در مقابل آن قصور نهایت محبت و مهربانی مجری دارد تا مقصّر خجل و شرمسار نشود.^{۳۲}

”شعاع چون به آفتاب رسد محو و فنا گردد و قطره چون به دریا رسد ناپدید شود. عاشق صادق چون به معشوق رسد معدوم شود. انسان تا به مقام فدا قدم نهد از هر موهبتی محروم گردد و مقام فدا مقام فنا و نیستی است.“^{۳۳} ”در این کشور خاک دل به عالم پاك بر بند و در این عرصه تنگ آهنگ جهان پر گشایش نما... جان در این خرابه زار آمل هدر مده. فدای جمال جانان کن.“^{۳۴} ”در میدان عبودیت سبقت و پیشی گیرند... در قرآن می فرماید و منهم سابق الی الخیرات.“^{۳۵}

به عالم انسانی مهربانی کنید و به نوع بشر مهرپرور گردید. بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را به مثابه یار نوازش فرمائید. دشمن را دوست بینید و اهرمن را ملائکه شمارید. جفاکار را مانند وفادار به نهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مسك معطر به مشام رسانید. خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان. بی نوایان را نوا بخشید و فقیران را کنز غنا شوید. دردمندان را درمان گردید و مریضان را طیب و پرستار. به صلح و سلام خدمت نمائید و دوستی و راستی و حقّ پرستی و آشتی در جهان نیستی تأسیس نمائید...

ظلمت احاطه نموده است و خلق و خوی وحشیانه مستولی گردیده. عالم بشر جولانگاه وحشیان درنده گردیده و میدان جاهلان نادان. نفوس یا گرگ



خونخوار و یا حیوان بی ادراک. یا سم قاتلند و یا گیاه عاقل و باطل مگر اندکی از نفوس که... مقاصد خیریه دارند و در فکر راحت و آسایش عالم انسانی هستند...

مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائید. در حق کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید. زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن نخونخوار باشد. زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد. نظر به خلق ننمائید. توجه به خالق کنید. قوم عنود را مبینید، ربّ الجنود را ملاحظه کنید. خاك را نبینید، پرتو آفتاب تابناك ببینید که هر خاك سیاه را روشن و پدیدار کرده.^{۳۶}

خدا جمیع قلوب را مسرور می خواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد. شما که الحمدلله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان آگاه. دیگر نباید نظر به این تعصبات و اختلافات نمائید بلکه باید نظر به الطاف الهی کنید که او شبان حقیقی است و به جمیع اغنام خود مهربان. با آنکه خدا به جمیع مهربان است آیا جائز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نمائیم لا والله. بلکه باید به شکرانه قیام کنیم. و شکرانه الطاف الهیه الفت و التیام با یکدیگر است و محبت و مهربانی به عموم. خلاصه مبادا قلبی آزرده نمائید یا درباره یکدیگر غیبت کنید. با جمیع خلق یگانه باشید. جمیع را خویشان خود شمردید. همیشه مقصدتان این باشد که دلی را مسرور کنید، گرسنه ای را اطعام نمائید، برهنه ای را به پوشانید، ذلیلی را عزیز کنید، بیچاره ای را چاره ساز گردید و پریشانی را سر و سامان بخشید. این است رضای الهی، این است سعادت ابدی...



پس شما باید همّت را بلند نمائید. به دل و جان بکوشید بلکه نورانیتِ صلح عمومی بدرخشد. این ظلمت بیگانگی زائل گردد. جمیع بشر يك خاندان شوند و هر فردی خیر عموم خواهد. شرق به غرب معاونت کند. غرب به شرق اعانت نماید. زیرا کرهٔ ارض يك وطن است و نوع انسان در تحت فیض و حمایت يك شبان. ملاحظه نمائید که انبیای الهی چه صدمات و بلائی دیدند به جهت این که نوع بشر محبّ یکدیگر گردند و به حبل الفت و اتفاق تشبّث نمایند و آن نفوس مقدّسه حتی جان خود را فدا کردند. به بینید چه قدر خلق غافلند که با وجود این زحمات هنوز در جنگ و جدال اند و با وجود این نصایح باز خون یکدیگر ریزند. چه قدر نادانند و چه قدر در غفلت و ظلمتند. خدای به این مهربانی دارند که با جمیع یکسان معامله می فرماید. با وجود این مخالف رضای او حرکت نمایند او به جمیع رئوف و مهربان است، اینها در نهایت عداوت و طغیان.^{۳۷}

هر قصوری که در نفسی می بینیم آنرا از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمی دیدیم.^{۳۸}

انسان چه قدر بزرگوار است اگر در ره پروردگار بپوید. و چه قدر جمیل است اگر نور الهی در جبین بتابد. و چه قدر داناست اگر از عالم ملکوت خبر گیرد. و چه قدر تواناست اگر در سبیل الهی استقامت نماید. و چه قدر بیناست اگر مشاهدهٔ انوار جمال فرماید. و چه قدر شنواست اگر ندای حق بشنود. پس شکر کن خدا را که ندای الهی به گوش هوش رسید و جان و دل به جوش و خروش آمد. پس قدم استقامت ثابت و راسخ دار تا روز به روز این موهبت بیفزاید و عالم وجود بیاراید.^{۳۹}



نظام اداری آئین بهائی

آئین بهائی، برای نخستین بار در تاریخ عالم انسانی، طرح تازه‌ای به جهت ایجاد کاخ تمدن جهانی برای بشر به ارمغان آورده. طرحی که به خامه مؤسس و بانی این آئین ترسیم گشته، و بنا به پیمان پروردگار، تا هزار سال یا بیشتر، زوال نپذیرد.

بسیاری از اجزاء و ارکان این نظم نوین، در طی سده پیشین، از عالم پنهان به تدریج پای به عرصه عیان نهاده، و هم اکنون به سرعت در حال رشد و گسترش است. به حدی که دامنه‌اش در عصر ما به بیش از دویست کشور توسعه یافته، و مردم دنیا را در هزارها شهر و روستا، چون ارکان یک پیکر متحد و مرتبط ساخته است. سرانجام، دامنه این نظام جهان‌آرا چنان گسترش یابد که سراسر گیتی را



به پرتو خود بیاراید. و آنچنان که در نامه‌های آسمانی پیشین نوید داده‌اند، نوع انسان را در پناه يك حکم و فرمان، یعنی حکومت یزدان، متحد و هم‌آهنگ سازد.

این بنیان نوین آسمانی را با بنیان‌های دیگر شباهتی نیست، زیرا طرح آن به دست توانای پروردگار ترسیم یافته، و حال آنکه طرح‌های دیگر، زائیده فکر بشر است. نظام بهائی را منشاء، الهام حضرت یزدان است، نظام‌های دیگر جهان را مبداء، اندیشه مردمان. البته آن را بر این رجحان است، بلکه تفوق و تمایزی کران. آیا بین آن که از آینده گیتی آگاه است، و آن که حتی از دقیقه پسین خود ناآگاه، فرقی نیست؟

در ادیان دیگر، شبیه چنین بنیانی هرگز برپا نگشته. زیرا پیامبران پیشین، نظر به عدم اقتضای زمان، طرحی برای اداره جهان و وحدت عالم انسان ترسیم ننمودند، و آثاری از خود به یادگار نگذاشتند.

بهائیان بر آنند که چون نقش تمدن جهان جدید به دست توانای پروردگار بر صفحه تقدیر ترسیم یافته، شکی نیست که در موعد مقدر تحقق یافته، سرانجام آثارش بر پهنه گیتی نمودار گردد، و چون بناهای ناپایدار دیگر، بر اثر تندبادهای تحولات و انقلابات متلاشی نشود. نظامی که بر پایه الهام الهی استوار گشته، چگونه در هم ریزد و به نیستی و سستی گراید؟

مؤسّسات اداری بهائی

مؤسّسات آئین بهائی، بر محافل محلی استوار گشته. در هر شهر و روستا که جمعیت بهائی به نه نفر یا بیشتر بالغ شود، انجمنی به نام "محفل روحانی" برای اداره امور محلی بهائیان آن دیار برقرار می‌شود. این محافل، زیر نظر "محفل ملی" که مرجع نهائی اداری در هر کشور است، ایفای وظیفه می‌کنند.



علاوه بر اینها، جمعی به جهت عضویت در انجمنی به نام "بیت العدل اعظم" به نمایندگی از طرف عموم بهائیان عالم برگزیده می شوند. این انجمن بدیع و بی سابقه، مدیر و مدبر جامعه جهانی بهائی است.

"چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی، لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند."^۱ "آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده، باید امنای بیت عدل مشورت نمایند، آنچه را پسندیدند مجری دارند."^۲ حضرت بهاء الله

اعضاء [بیت العدل] باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسان باشند... این مجمع مرجع کل امور است.^۳ حضرت بهاء الله

بهائیان معتقدند که در عصر ما بشر را دیگر نیازی به پیشوای مذهبی نیست. بلوغ عالم انسان به حدی رسیده که باید همه پیروان در اداره امور روحانی و اجتماعی خویش شرکت کنند، و سرنوشت خود را به دست گروهی محدود نسپارند.

مدیران و مدبران جامعه بهائی حائز حقوق و امتیازات خاصی نیستند. آنها مأمورند که در نهایت لطف و صفا با دیگر بهائیان بیامیزند، و از کبر و غرور به پرهیزند، و یقین کنند که در آستان الهی، سروری و برتری بندگان به آگاهی و صفای خاطر و بشردوستی و خدمت و محبت است، نه به نام و مقام و مرتبت. این نمایندگان، باید نمونه پاک و صفا و خلوص و بندگی و وفا باشند، و هرگز جاه و منصب را وسیله وصول به آرمانها و هدفهای شخصی نشمارند.

باید شخصی رئیس باشد که خود اصرار در ریاست نداشته باشد. فی الحقیقه در خیال شهرت و برتری نباشد. بلکه بگوید من خود را سزاوار و لایق این



مقام نمی دانم و طاقت تحمل این ثقل عظیم ندارم. این گونه نفوس مستحقّ ریاستند. زیرا اگر خیر و فائدهٔ عموم مراد است که رئیس باید خیرخواه باشد نه خودخواه و اگر غرض شخصی منظور باشد که این مضرّ به عالم انسانی و منفعت عمومی است.^۴ حضرت عبدالبهاء

مدیران و مدبران عالم بهائی به رأی بهائیان برای مدّتی معین برگزیده می شوند. بنا بر دستوره‌های روشنی که به قلم مؤسس این آئین نگاشته شده، این نمایندگان موظف اند که برای حلّ هر مشکلی در نهایت مهر و ملاحظت و رعایت عدالت به شور و مشورت پردازند، و آنچه با رأی اکثریت اعضاء موافق افتد، لازم الاجراء شمرند.

”آسمان حکمت الهی به دو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت. در جمیع امور به مشورت متمسک شوید... راه نماید و آگاهی عطا کند.“^۵ ”مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ و گمان را به یقین تبدیل نماید... از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود. و بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا.“^۶ حضرت بهاء الله

”امور را جزئی و کلی به مشورت قرار دهید. برای خویش بدون مشاورت، در امر مهمّی مباشرت ننمائید.“^۷ ”قضیهٔ مشورت در امور بسیار مهمّ و از اعظم وسائط راحت و سعادت نفوس... مشورت از اوامر قطعیهٔ ربّ بریه است.“^۸ ”در هر مسئله تحرّی حقیقت کنید نه اصرار در رأی... منجر به منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند.“^۹ ”در جمیع امور جزئی و کلی خویش شور نمائید... چه شور از اوامر الهیه... است و جاذب عون و عنایت حقّ.“^{۱۰} حضرت عبدالبهاء



مشاورین باید رأی خود را به کمال آزادی بیان دارند تا از تصادم افکار آنان نور حقیقت آشکار شود. مجادله و اصرار در رأی ابداً جائز نیست.

حین عقد مجلس هر يك به کمال حریت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید. اگر دیگری مقاومت می کند ابداً او مکدر نشود. زیرا تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است.^{۱۱} حضرت عبدالبهاء

پذیرفتن رأی اکثریت از وظائف روحانی بهائیان است:

باید رأی خود را در هر امری و در هر جلسه ای در نهایت صداقت و روشنی و خیرخواهی و خضوع و خلوص ابداء و اظهار دارند و آنچه را بعد از مشورت کامل و مذاکره تام رأی اکثریت بر آن قرار گرفت به دل و جان بدون ادنی کدورت و رنجش اجرا نمایند ولو آنکه رأی اکثریت مخالف واقع و عاری از صواب باشد.^{۱۲} حضرت شوقی ربّانی

همواره باید در نظر داشت که تشکیلات اداری بهائی وسیله اند نه هدف:

مبادا اسباب از مسبّب و فرع از اصل پیشی گیرد. یعنی ادارات و تشکیلات امر شعله ایمان و آتش خلوص را خلی وارد آرد.^{۱۳} حضرت شوقی ربّانی

مؤسّسات بهائی بر رأی یکایک بهائیان استوار است، و آنها را هدف نهائی ترویج هماهنگی و یگانگی بین پیروان این آئین جهانی، و گسترش و توسعه این نیروی آسمانی به جمیع عالم انسانی است.

انتخابات بهائی را با انتخابات متداول جهان شباهت و قرابتی نیست. بنا بر دستورهای این آئین، رأی دهندگان هرگز در رأی یکدیگر مداخله نکنند. آنها



مأمورند که به کمال آزادی و بی نظری و توجّه به درگاه الهی کسانی را برگزینند که از نام و مقام بیزار، در خدمت به مردمان فداکار، از ناپاکی ها برکنار، و از تجربه و خرد و عقل کافی برخوردار باشند. کاندید کردن یا توصیه و تبلیغ، در انتخابات بهائی ابداً راه ندارد.

ضیافات نوزده روزه

از جمله مؤسّسات بی سابقه و نوین در آئین بهائی، ضیافتی است که هر نوزده روز یکبار برگزار می شود. در این محافل انس، بهائیان ابتدا توجّه به خدا کرده، به دعا و مناجات پردازند، و از گفتار برگزیدگان یزدان برخوردار شوند، سپس مدّتی وقف آگاهی از اوضاع و اخبار آئین خود کنند، و در مهم امور جامعه به تبادل نظر و مشاوره پردازند، و در پایان با دوستان و آشنایان به گفتگو پرداخته از حال هم جويا شوند.

به راستی زندگی بشر امروز بسی شگفت آور است. زیرا همسایگان، حتی پس از سال ها همسایگی، یکدیگر را نشناسند و به دوستی و مراقت نگرینند. آئین حضرت بهاء الله به نیروی معجزآسای نظم نوینش، سدّ آهنین بیگانگی و بی اعتمادی را از میان مردمان براندازد، به حدّی که همسایگان هرگز با هم ناآشنا نمانند، و در بین جمعیت، قرین غربت نگردند.

خدمات اجتماعی

علاوه بر مؤسّسات فوق، بهائیان انجمن های دیگری نیز برای ترقّی و رفاه عالم انسان دایر نموده اند. هدف این انجمن ها توسعه بهداشت، زراعت، تعلیم و تربیت، و بهبود امور اجتماعی کشورها و اجتماعات فقیر است. چنانچه پیروان



این آئین به ایجاد هزارها برنامه بهداشتی و کشاورزی و تربیتی در سراسر جهان پرداخته‌اند.

هدف اجتماعی دین در عصر ما

دیانت در نظر بهائیان، تنها عبارت از افکار پاک و عقائد و عواطف روحانی نیست. پیروان این آئین را محور زندگانی، پیام و نظام یزدانی است که همواره از آن الهام گرفته و می‌کوشند تا گفتار و رفتار و پندارشان، پیوسته در حول این محور اصلی در دوران و جولان باشد.

دایره دوستی و آشنائی بین بهائیان، تنها محدود به پیوستگان و هم‌کیشان و نزدیکان نیست. آئین جدید، موانع نژاد و میهن و ملیت و مقام و مرتبت، همه را از میان براندازد، به طوری که هر فرد بهائی با صدها و هزارها نمونه از نهالان باغستان پر بار و بریزدان آشنا شده، آنها را به دایره دوستی و هم‌سخنی بیفزاید.

”با جمیع اهل عالم به روح و ریحان [الطف و صفا، فرح و نشاط] معاشرت نمایند. چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست. و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است.“^{۱۴} ”اهل بها... به کمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکر دارند به آنچه که نفع آن به کلّ راجع است... عالم به محبت خلق شده، و کلّ به و داد و اتحاد مأمورند.“^{۱۵}

حضرت بهاء الله

از بخشش‌های بزرگ یزدان به بندگان، یاران وفادار است که خاطر از رشک و ریا مبرا دارند. بهائیان به هر دیار که سفر کنند، از این خوان گسترده پروردگار برخوردارند. زیرا به این حلقه پهن‌آور دوستی که به دورترین اقطار و اقالیم عالم رسیده، به پیوندند و از صفا و وفای یاران، و دانش و معرفت حقیقت جویان تمتع جویند.



حلاوت صحبت دوستان حقیقی چون انگبین کام دل و جان را شکرین و

حضرت عبدالبهاء

شیرین می نماید. ۱۶

دیانت، در نظر بهائیان، عبارت از رعایت رسوم و آداب ظاهری نیست. دیانت یعنی به شادی زیستن، با مردمان در آمیختن، و به نوع انسان مهر ورزیدن. دیانت یعنی بند بیگانگی گسستن، به غریبان پیوستن، به محبت مردمان دل بستن، و از تاریکی آز و ریا رستن. دیانت یعنی با همه بندگان خدا دوست شدن، بنی آدم را اعضاء یکدیگر و اجزای یک پیکر شمردن، بیگانه را آشنا انگاشتن، و دشمنان و بداندیشان را یار مهربان بودن. دیانت یعنی با ذهن باز به هر چیز نگریستن، در برابر حقیقت سر تسلیم فرود آوردن، حکمت و معرفت اندوختن، و از تقلید و توهم و تعصب گریختن.

اگر کیش یزدان، به شادی مردمان نیفزاید، روان‌های آشفته نیارآمد، و خاطرهای خسته ننوازد، پس به چه کار آید؟ ایمان به کیش یزدان، باید آذسان و شرانگیز باشد. دل‌های سرد و افسرده را به آتش مهر و محبت بسوزاند، و روان‌های خسته را به تابش عشق الهی و رستاخیز دانش و آگاهی برانگیزاند. این چنین است نیازهای مردمان، و مقصود از ظهور و پیدایش پیام‌آوران یزدان.

بهائیان برآنند که آئین حضرت بهاء الله، هر جوینده و پژوهنده‌ای را، به این هدف ها رهنمون گردد. زیرا نظام اداری آن به همین سبب بنیان شده، و به تدریج این آرمان‌های بلند آسمانی را در سراسر گیتی، جامه عمل پوشانده، و از عرصه گفتار و پندار، اندک اندک، به عالم تحقق و یقین درآورده.



نظر بهائیان به وضع کنونی جهان و آینده آن

زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد. ۱ حضرت بهاء الله

زندگی ما با شتاب روزافزون و شگفت آوری در مسیر تغییر و تحول به پیش می رود. از جهتی، تمدن جدید، نوید دنیای بهتری به بشر می دهد، و از جانبی، مشکلات تازه ای برای او به ارمغان می آورد. در طی روزگاران گذشته، هیچگاه



عالم انسان با اینهمه انقلاب و دگرگونی روبرو نگشته. تغییرات و تحولات بقدری پی در پی و متواتر است که کسی را فرصت تأمل و تفکر نیست که فرجام این حکایت پرماجرا و تمدن سحرآسا به کجا خواهد کشید.

”انقلاب عالم هر یوم در ازدیاد است و لکن اهل آن سبب و علت را ادراک ننموده‌اند.“^۲ ”عالم منقلب است و نفسی سبب و علت آن را ادراک ننموده. طیب حقیقی را از معالجهٔ امراض منع ننموده‌اند، و خود نه درد می‌دانند و نه دوا.“^۳ حضرت بهاءالله

تمدن این عصر، کشتی گمشده‌ای را ماند که در تلاطم و کشاکش طوفانی سرکش و پرخوف و خطرگرفتار گشته. طوفانی که با شتاب روزافزون و شگفت آسائی، بار سنگین و سهمگین خویش را به پیش راند، و هر دم در امواج هولناک و پرهراس دریا در هم کوید. مردم عصر ما که ساکنان این کشتی گمگشته‌اند، چنان پندارند که آنان را اختیاری در برگزیدن و شناختن هدف و سرنوشت خویش نیست. این ناظران ناآگاه، به کمال ترس و بیم، حرکات هولناک کشتی و امواج مهیب و وحشت‌زای دریا را می‌نگرند، بدون آنکه به سرنوشت تاریک و سرانجام پرماجرای خویش پی ببرند. مشکل مهم اینجاست که طوفان ابداً تمایلی به آرامش و سکون ندارد، و پیش‌بینی‌ها همه حاکی از آن است که وسعت و شدت آشوب و انقلاب دریای پربلا دمبدم در افزایش است.

”دو نفس دیده نمی‌شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند.“^۴ ”کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند. امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیرهٔ ستم عالم و امم را احاطه ننموده.“^۵ ”عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد. و وجه آن



بر غفلت و لامذهبی متوجه. و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد. بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می رود.^۶ ”انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید.“^۷ حضرت بهاء الله

از ابتدای تاریخ تا حدود قرن هجدهم، تمدن مادی بشر را چندان تغییر و تحوّل نبود. هنوز بعد از هزارها سال رشد و تکامل، مردم به کمک حیوانات و کشتی های بادی سفر می کردند. ولی از آن پس، تمدن مادی بکلی دگرگون گشت، به حدی که بسیاری از علما و محققین یقین کردند که پس از هزارها سال رنج و کوشش و تحمل عجز و بندگی در آستانه آفرینش، بشر برای نخستین بار قدرت یافته که به نیروی خرد و دانش، بدی ها و دشواری ها را از عرصه گیتی براندازد، و جهان را مسخر اراده خود سازد.

این وهم و گمان بیهوده و این رؤیای پررنگ و نگار، در انظار مردم آن روزگار بسیار دل انگیز و پرج و اعتبار جلوه می نمود. زیرا دانستی های تازه و بدیع، منظری بس سحرآمیز آفریده بود. جمعی از طلّیعه داران عصر علم، در آغاز قرن نوزدهم به کمال امید و اطمینان بیان می داشتند که دور ایمان و آئین به انجام آمد و موسم دانش و هنر فرا رسید. بشر را دیگر نیازی به دینداری و خداشناسی نیست. علم دآوری است یکتا و خداوندگاری غالب و توانا. ایمان ما دانش است، و آئین و مرام ما تتبع و کوشش. پس از گذشت يك قرن، ما به آشکار می بینیم که این نوید و امید و آمال خیال انگیز و سحرآسا، و این تصوّر طلائی، رؤیائی بیش نبود. بعد از اینهمه حوادث هولناک و پیکارها و بیدادگری های عصر جدید، می بینیم که نه فقط مشکلات بشر حلّ نشده بلکه پیچیده تر و مبهم تر



گشته، و به راستی فرشتهٔ پرفروغ و فریبای دانش و تمدن، و اهریمن رنج افزای ناکامی‌ها و ناهمواری‌ها، همواره با هم همراه و همگام بوده‌اند.

به راستی می‌گویم هر امری از امور اعتدالش محبوب، چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده. آلت جهنمیه به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفساد قویهٔ قاهره ممکن نه مگر به اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و به صلح اکبر تمسک نمائید.^۸ حضرت بهاء الله

مدنیت با توحش توأم و همعنان است، مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید... به اخلاق الهیه گردد.^۹ حضرت عبدالبهاء

بسیاری از دانایان و دانشوران عصر ما کم‌کم به این حقیقت رسیده‌اند که تنها راه رهائی بشر از جنگ و جدائی، پذیرفتن و برگزیدن آرمان‌ها و ارزش‌هایی روحانی و آئین و مرامی است جهانی.

از جمله قوانین جهان آفرینش آن است که برای حلّ هر مشکل یا دفع هر ناملائی، باید علت اصلی را کشف کرده، برفع آن پرداخت. والاّ مداوا دفع مرض نکند، و علاج شفای دائم نبخشد. بهائیان برآنند که ریشه و سبب اصلی همهٔ نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشری دینی است. اگر پایهٔ دین پاک پروردگار و عشق و ایمان به یزدان در دل‌ها محکم و استوار شود، همهٔ ناروائی‌ها و رنج‌ها خودبخود از عرصهٔ گیتی رخت بریندد. اما تا هنگامی که جان‌ها به نیروی ایمان از پلیدی‌ها پاک و مصفا نگشته، و مردمان پای بند دام ریا و خودپرستی و



خودخواهی و رشک و آزند، مشکلات موجود دمبدم پیچیده تر و مبهم تر و سرنوشت دنیا تاریک تر و اسفناک تر خواهد گشت.

به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده...^{۱۰} حضرت بهاء الله

کوشش‌ها و تلاش‌های خیرخواهان دیگر جهان، برای اصلاح عالم انسان، اگر چه ستوده و سزاوار تحسین است، ولی به سرچشمه و سرمنشأ نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشرایی ندارد. زیرا همّت و نیت آنان برای گمان متکی است که جوهر و سرشت اصلی انسان جسم است نه جان، و آدمی عنصر خاکی است، نه پدیده آسمانی، پیکر است، نه روح مصوّر. و حال آنکه، این پنداری است بی مقدار و گمانی بی اعتبار، و ما خود به عیان می بینیم که متمدنین عصر ما، خاطر از پرتو شادی‌ها روشن ندارند. شماره خودکشی‌ها و جنایات و اختلالات روانی و درهم گسیختن روابط انسانی در این کشورها، خود شاهدی است گویا بر این مدّعا.

شادمانی و کامرانی و تکامل تمدن انسانی، بر پایه وجدان‌های فرد فرد مردم جهان جای دارد، و هر قدر این پایه پایدارتر گردد، رفاه و رستگاری عالمیان افزونتر شود. اما اگر بنیان وجدان و ایمان مردمان به سستی گراید، هر چه بنا شود، بر پای نایستد و قرار و دوام نیابد. ثروت ملال آرد و دانش موجب وبال گردد. آزادی به آشوب و اضطراب انجامد و پیروی از هوس‌های روزگار، جز نومیدی و یأس ثمری نبخشد.

رابطه بهائیان با حکومت‌های جهان، بر همین اعتقاد استوار گشته. زیرا بهائیان از طرفی اطاعت از حکومت را لازم شمرند، و از جهتی از دخالت در سیاست



امتناع ورزند. هیچ دولت و حکومتی بی نقص نیست، زیرا حکومت‌های کنونی عالم همه بر پندار و افکار بشر مستقر گشته. با این حال بهائیان، عدم کمال را دلیل بر عدم اطاعت نشمرند. روا نیست که انسان به علت نقص قانون، از قانون پیروی ننماید، و انقلاب و اغتشاش به پا کرده، چنین اندیشد و چنین آموزد که به طغیان جهان بهشت برین گردد و فرشته خرد و دانائی ناگهان بر اهریمن جهل و خودخواهی چیره شود.

تکامل و ترقی حقیقی و پایدار، در صورتی میسر است که افراد اجتماع هر یک گامی بلند در راه اصلاح و تکامل خویش بردارند و پیوسته بکوشند تا با رفتار پاک و بی‌ریا و با راستی و درستی و مهر و صفا، رسم بدی از جهان براندازند و تیرگی‌ها را روشنی بخشند. از این گذشته، نخستین لازمه رشد و ترقی هر ملتی، نظم و امنیت است. اگر بنای نظم و امنیت استوار نباشد، اصلاح امور ابداً ممکن نشود.

اما عدم دخالت بهائیان در سیاست کنونی جهان، بر این عقیده استوار گشته که تغییر و بهبود حقیقی و پایدار، از روح و وجدان مردم فداکار آغاز می‌شود، نه از سیاست و صولت حاکمان. متصدیان قانون و فرمان بسیارند، ولی ساکنان قلمرو عشق و عرفان و حامیان کشور مهر و ایمان، انگشت شمار. بنابراین بهائیان، قوای خویش را صرف اصلاح و اعتلاء یک یک افراد اجتماع کرده، بنائی آسمانی و تمدنی جدید و پایدار، بر وجدان مردم فداکار پایه می‌نهند. بنائی که بر نظم و سیاست الهی مستقر و استوار است، نه تدبیر خلل‌پذیر بشری. وانگاه که بنای اخلاق و آگاهی و تربیت و عدالت انسان‌ها اتمام یافت، نظام و نقشه جهانی که آئین بهائی برای عالمیان به ارمغان آورده، خودبخود برقرار خواهد گشت.



ابداً در امور دنیا و مایه‌تعلق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه.^{۱۱}
حضرت بهاء الله

”در امور سیاسی قطعاً مکالمه ننمائید و به صداقت به حکومت معامله ننمائید. کاری به کاری نداشته باشید و با هیچ حزبی همدستان نگردید.“^{۱۲} ”انسان باید در امور وقتی اوقات عزیز را صرف نماید که منتج نتیجه‌ای گردد و خدمتی به عالم انسانی نماید و سبب ترقی و اتحاد ملت شود نه باعث اختلال امور و ترویج اغراض نفوس.“^{۱۳} ”بهائیان به امور سیاسیہ تعلقی ندارند... کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد در شئون مزرعه‌ای با دهقان و روستا نستیزد.“^{۱۴} ”باید متابعت سیاست الهیه نمود. زیرا بشر هر قدر کوشش نماید نمی‌تواند سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس نماید.“^{۱۵} ”ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم. هر نوعی که خدا با بندگان خود معامله می‌کند همان نوع رفتار نمائیم. اقتدا به خدا کنیم.“^{۱۶}
حضرت عبداله‌اء

دنیای منقلب و متلاطم امروز، چون شهری آسیب‌پذیر است که در آستانه سیل‌ها و تندبادها و طوفان‌های پیاپی بنا شده. مردم گیتی را روش چنان است که به انتظار هجوم طوفان و طغیان نشینند، و هرگاه جمعی بی‌گناه را در پرتگاه مهیب و غرقاب پهراس و هیبتش محکوم به فنا یابند، با قدرت هرچه فزونتر بشتابند و بکوشند تا آنان را از چنگال طبیعت و دست یغماگر قضا و قدر باز ستانند. البته این کاری است بس نیکو و کرداری است شایسته تحسین و ستایش، اما موجب اصلی را مانع نشود. مردمان چنین شهری باید پیوسته در غرقاب اضطراب و غم غوطه‌خورند و حتی از نم‌هر بارانی در بیم و هراس افتند.



بر خلاف دیگران، بهائیان را نیت و آرمان چنان است که نیروهای خویش را صرف رفع علت اصلی کنند، و اندک اندک در برابر این سیل های بلاخیز سدی بنا نهند که از گزند روزگار در امان ماند و طوفان های حوادث و تندبادهای تحولات و تغییرات آنرا در هم نکوبد. اگر چه احداث چنین سدی مستلزم گذشت و فداکاری بسیار است، اما درد مردم عالم را عاجی است کامل. سدی است که به سیر زمان، از بن نیفتد، و سیل تهاجم ناملايمات و دشواری های روزگار آنرا از پای در نیاورد.

امروز جهان وجود مانند شخص علیل است... این مرض به داروی سیاسی و درمان آزادی مداوا نگردد و علاج نپذیرد. زیرا مرض تعلق به اخلاق و وجدان دارد... عاجی خواهیم که جان را زنده نماید و وجدان به پرورد.^{۱۷}
حضرت عبدالبهاء

عالم را به مثابه هیكل انسانی ملاحظه کن و این هیكل بنفسه صحیح و کامل خلق شده و لکن باسباب متغایره مریض گشته و لزال مرض او رفع نشده چه که به دست اطبای غیرحاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیی حاذق صحت یافت عضوهای دیگرش به امراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته اند.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

حال به بینیم پایان عصر ما به چه انجامد؟ بهائیان برآنند که بشر چندی در مسیر تکامل تمدن ظاهری و انحطاط تمدن معنوی به پیش رود تا به جائی که از دینداری و خداپرستی چندان آثاری در دفتر روزگار نماند. و سرانجام رسم بی دینی چنان بر جهانیان چیره شود و تاریکی غفلت چنان غالب آید که مردمان اهریمنان شوند و خوی درندگان گیرند. در گیرودار چنین بحران و تدنی وجدانی



و انحطاط فضائل انسانی، ناگهان روزنه آگاهی روی بنماید، نسیم سحرگاهی بوزد، و آفتاب بامداد الهی بر دل های خفته بتابد. در آن زمان مردمان دریابند که جز به اتکاء به تعالیم آسمانی و پذیرش پیامبر الهی، راهی به صلح و صفا و آرامش و آسایش نیست. وجدان پاک و عشق و ایمان بی ریا به بارگاه دانای تواناست که شادمانی جاودانی بخشد و سرمایه سعادت سرمدی شود.

در روزگاری چنین در هم و آشفته، مردم گیتی به پایگاه بلند و ارجمند آئین جهان آفرین پی برده، دسته دسته به آن بگروند و تعالیم حضرت بهاءالله را به دل و جان خواهان شوند. و آن چنان که پیمبران پیشین نوید داده اند، برای نخستین بار، فرمان یزدان بر عالم و عالمیان چیره شود و حکم و حکومت الهی بر اریکه هستی استقرار یابد. از آن پس، مردمان در نهایت آسایش و آرامش، در سایه یک منشور و یک دستور و آئین، بیاسایند و بیامیزند و به ستایش و نیایش جهان آفرین پردازند.

بهائیان در هر خطه و دیار که ساکنند، وظیفه خود دانند که به اطراف و اکناف گیتی منتشر شوند و مردمان را آگاهی بخشند. تاریخ شاهی است گویا بر آنکه، ترقیات عالم، همواره مرهون همم و مساعی گروهی معدود از مردم فداکار بوده که به آرمان های آسمانی خویش دل محکم بسته و به نور امید جان و روان روشن داشته اند.

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاءالله

”عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته.“^{۱۹} ”عالم منقلب است و



افکار عباد مختلف.^{۲۰} ”دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پز شک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند.“^{۲۱}

اگر علمای عصر بگذارند و من علی الارض رائهٔ محبت و اتحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند و راحت اندر راحت مشاهده نمایند و آسایش اندر آسایش.^{۲۲}

در جمیع امور باید رؤساء به اعتدال ناظر باشند، چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه به قبول اهل معرفت فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد.^{۲۳}

ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این يك شبر عالم يك وطن و يك مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید.^{۲۴}

”مرئی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است: مجازات و مکافات. و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم.“^{۲۵} ”عالم به دو چیز محتاج: نظم و عدل.“^{۲۶} ”خیمهٔ نظم عالم به دو ستون قائم و بریا: مکافات و مجازات.“^{۲۷}



زندگی پس از مرگ

فرستادگان الهی، در نامه‌های آسمانی خود، همه از روز واپسین و عذاب و ثواب و معاد و میزان سخن گفته، پیروان را آگاه نموده‌اند که پاکان و نیکان را مسکن و مأوی بهشت برین است، و تبه‌کاران و بدسرشتان را جایگاه دوزخ آتشین.

از آغاز تاریخ تا عصر ما، آگاهی بشر از جهان دیگر بسیار محدود بود، تا آنکه بامداد روز واپسین بدمید، و پیک پروردگار، اسرار نهفته و نکته‌های ناگفته هویدا فرمود.

از جمله آنکه، تن به ترکیب عناصر به هستی پیوندد، و به تحلیل عناصر به نیستی گراید. از این نظر، بشر را با جانوران، سرشت و سرنوشت یکسان است. اما روح



را حقیقتی است یکتا و هویتی است یگانه. از ترکیب عناصر هستی نیافته، و از آنِ عالم خاك نیست. روان چون پرتو آفتاب است، و تن چون آئینه مصفا و تابناک. هرگاه آئینه در هم شکند، پرتو آفتاب به نیستی نگراید، بلکه دیدگان را توانائی دیدن نماند.

انسانی که بصیرت دارد... می‌یابد که روح انسان فنائی نداشته و ندارد.^۱

حضرت عبدالبهاء

ما را در این گیتی و در این عرصه متناهی، آگاهی به حقیقت و سرشت روح و روان، ممکن نیست. گاه‌بگاه فروغ یا تابشی، از تجلیات این خورشید پر بخشش و درخشش، در عالم رؤیا بر ما بدرخشد، و ما را از این رمز سحرانگیز و حیرت افزا آگهی بخشد.

حضرت بهاء الله

درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود.^۲

این چه چیز است که بی چشم بنگرد، بی گوش بشنود، بی بال به پرواز آید، و بی زبان سخن گوید؟ این چه پدیده‌ای است سحرآسا که گاه‌بگاه از پس پرده روزگار بدر آید، در عرصه برین بخرامد، و نادیده‌ها به مردمان بنماید؟ چه رؤیاها که پس از سال‌ها تحقق یابد، و از تنگنای ناپیدای ابهام و تصور، پای به عرصه هستی نهد. حقیقتی که در نهاد چنین پدیده‌ای پنهان شده، از پیکر برتر است و از تن لطیف‌تر. زیرا تن ناتوان را، بر قلمرو زمان و مکان، چیرگی نیست.

مضمون گفتار:

خدا خواب را آفرید تا مردمان به جهان برین و زندگی باقی یقین کنند.^۳
حضرت باب



آثار این پدیده آسمانی و رمز نهانی گاه‌بگاه در افکار انسانی هویدا شده، پرده اسرار از چهره بر افکند. چه بسیار از مردمان که بی‌گفتار از پندار همفکران و همگنان آگه شده، با آنان به زبان پنهان دل سخن گویند. اینها نشانه‌ای است روشن بر هستی يك پدیده آسمانی و جاودانی که هرگز در پیکر نحیف و ناتوان ننگجد، و حدود عنصر جسمانی نپذیرد.

بهائیان بر آنند که روان آدمی، پس از آزادی از قید تن و رهائی از بند روزگار، فردیت و شخصیت و آگاهی خویش را از دست ندهد، و نیکی‌ها و خطاهای پیشین را از خاطر نبرد. چون نهالی که به دست باغبانی آگاه از گلزاری به گلزاری منتقل گشته، بعد از رهائی از تنگنای تن، همچنان به‌رشد و پرورش پردازد، و نیروهای نهفته اندك اندك بنماید، و از اندوخته‌ها و کوشش‌ها و رنج‌های روزگار پیشین، ثمراتی شیرین و دلنشین بار آرد. میوه‌های بهشتی برویاند، و در دامان بوستان بخشش‌ها و عطایای حضرت یزدان، بیارامد و بخرامد.

زندگی در این جهان، بالنسبه به ملك برین، چون حیات جنین است. نیروهائی که در عالم جنین به ما اعطا می‌شود، ما را در آن تنگنا به‌کار نیاید، بلکه آنها را رشد و پرورش، به نیت آسایش در این جهان است. و تا به این مأوای خاکی پای ننهیم، درك مقام و ارزش بخشش‌ها و نعمت‌های پروردگار نتوانیم. بنا به روش و آئین آفرینش، نقص در جهان پیشین، منجر به محرومیت در جهان پسین شود. و آنانکه با روحی آلوده و شرمسار به جهان جاودان روی آرند، بناچار از بسیاری بخشش‌ها و نعمت‌های الهی بهره‌مندی نتوانند. بدیهی است که محدودیت‌ها همواره به يك حدّ نیست. هر چه محدودیت شدیدتر، محرومیت بیشتر.

هر که در این عالم کوردل باشد در جهان دیگر کوردل‌تر و گمراه‌تر است.^۴

قرآن مجید



درک رموز ملك واپسین، از حدّ توانائی ما بیرون است، و تا به آن آستان بلند و بی کران رهسپر نگردیم، از اسرار آن عرصه اسرار آمیز، هرگز آگه و با خبر نشویم. کودک نازاده که دیده به جهان زیبا و روح افزا نگشوده، و ترانه های دلربا نشنوده، چگونه درک بینائی و زیبائی تواند؟ تا پیکر نپرورد، و قدم به عالم ما نهد، هرگز فهم پدیده های هستی نتواند.

مشعر ادراك آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراك نماید و بر حقیقت عارف شود.^۵
حضرت بهاء الله

روح انسانی چون از این خاکدان فانی به جهان رحمانی پرواز نماید پرده برافتد و حقایق آشکار گردد. جمیع امور مجهوله معلوم شود و حقایق مستوره محسوس گردد. ملاحظه نما که انسان در عالم رحم از گوش کر بود و از چشم نابینا و از زبان لال و از جمیع احساسات محروم و چون از آن جهان ظلمانی به این عالم روشن و نورانی انتقال نمود دیده بینا شد و گوش شنوا گشت و زبان گویا گردید.^۶
حضرت عبدالهء

حیات ظاهره در يك مقام، حکم حجاب بر آن صادق. چون از میان برخاست، ید عنایت، رایت قرب و لقا برافراشت.^۷
حضرت بهاء الله

آن عالم عالم کشف و شهود است. زیرا حجاب از میان برخیزد.^۸
حضرت عبدالهء

باید در عرصه خاك، روان را آماده عالم پاك کنیم. از ایمان و عشق به یزدان، سرمایه جاودانی اندوزیم، و از رفتار و گفتار و پندار بی ریا، توشه آسمانی مهیا کنیم. جان را صیقل دهیم، تا لایق بخشش های خالق مهرپرور شود، و دل را صفا بخشیم، تا منزل الطاف داور دادگستر گردد.



آنچه از پیش برای خویش فرستید، نزد خدا خواهید یافت. پروردگار به کارهای شما بیناست.^۹
قرآن مجید

چه بسیارند مردمانی که در این سرای سپنج، عمر گرانمایه را صرف خوشی‌های بی‌مایه و نیازها و هوس‌های بی‌مقدار و ناپایدار تن کنند. به آسایش و آرایش و آرایش پیکر پردازند، و به پرورش جان و روان، تن در ندهند. روح را به پلیدی‌های گوناگون، چون رشک و آز و خودپرستی و بداندیشی و ریا بیالایند، و با روانی فرسوده و شرمسار، و وجدانی آزرده و آلوده و گرفتار، عزم عالم اسرار کنند. این بی‌خبران، چنان انگارند که زندگی را انجام این جاست، و روان را مأوای آخرین، این سرزمین. این پندار و تصوّر بی‌مقدار، به فرجام جز نومی‌دی و ندامت حاصلی نبخشد و جز یأس و حسرت، بر و باری نیارد.

پیش از آنکه مرگ بی‌شکیب، بر شما پنجه افکند، توشه‌ نیکی از این گیتی برای آخرت بیندوزید، و در این کار از یکدیگر پیشی گیرید.^{۱۰}
امیر مؤمنان

این زمین زیبا و جهان پرآرایش، ”سنگ آزمایش“ است، نه سرای آسایش، حصیر فناست نه سریر بقا. مکتب کشف حقیقت است نه میکده عیش و عشرت. معبد بندگی و ستایش است نه بزم راحت و آرایش. مدرسه معارف الهی است نه ظلمت‌کده جهل و تباهی.

ما آنچه را در روی زمین است زیبا و درخشان جلوه دادیم تا مردمان را آزمایش کنیم و به‌بینیم رفتار کدام یک از آنها نیک‌تر است.^{۱۱}
قرآن مجید
جهان شیرین و سبز است و خدا شما را در آن جای داده تا به‌بیند چه می‌کنید.^{۱۲}
حضرت محمد



دنیا در ظاهر به صورتی مزین و مطرّز و زیبا مشهود که هر که دید پایش لغزید و
سر بنهاد.^{۱۳} حضرت بهاء الله

شما ای بندگان خدا، پیش از آنکه در ترازوی کردار نیک و بد ارزیابی شوید،
در این گیتی خود را بیازمائید.^{۱۴} امیر مؤمنان

دنیا هم آموزشگاه است و هم آزمایشگاه:

او پروردگاری است که بر کردار و رفتار شما آگاه است و نیکی را از چشم
دور نمی‌کند و بدی را با خشم پاسخ نمی‌گوید. خوان پر نعمت و اجر بی‌منت
برای شما مقرر کرده و با دلایل روشن شما را از کارهای بد بیم داده و به راه
راست کشانده، و برای هر یک از شما زمانی مقرر و وقتی معین کرده، تا در
حیات خود در بوتهٔ آزمایش این دنیا پرورش یابید و در آن دنیا سرافراز آئید.
این سرا، جای امتحان است، و آن جاودانه مکان، جای حساب و کتاب و
خانهٔ باقی شما.^{۱۵} امیر مؤمنان

شما را برای آزمایش به خیر و شرّ دچار می‌کنیم و شما را به خود باز می
گردانیم.^{۱۶} قرآن مجید

شما را آزمایش می‌کنیم به بینیم عمل کدامیک از شما بهتر است.^{۱۷} قرآن مجید
بدانید که مال هایتان و فرزندانان فقط آزمایش است و نزد خدا پاداشی
بزرگ هست.^{۱۸} قرآن مجید

گروهی از شما را وسیلهٔ امتحان گروهی دیگر قرار داده‌ایم.^{۱۹} قرآن مجید

”در ایام خوشی و آسایش هر نفسی خود را مظهر بخشش خداوند آفرینش
بیند. ولی روز آزمایش معلوم و واضح گردد.“^{۲۰} ”امتحان...حصاد [درو کردن]
اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است... اگر امتحانات الهیه نبود ابداً نفوس
تربیت نمی‌شدند.“^{۲۱} ”در موسم زمستان آنچه طغیان طوفان شدیدتر و باران



بوران عظیم تر، در فصل نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و
حلاوت و زینت چمن و لاله زار زیادتر شود. گریه ابر سبب خنده گل گردد و
دمدمه رعد نتیجه اش زمزمه بلبل شود... سفیدی برف سبزی چمن شود و
افسردگی خاک شکفتگی نسرين و نسترن گردد... سرو ببالد، فاخته بنالد، بلبل
بخواند، گل چهره برافروزد، لاله ساغر گیرد، نرگس مخمور گردد، بنفشه
مدهوش شود... جمع این فیوضات و تجلیات بهار اثر مصیبات زمستان
است.^{۲۲} حضرت عبدالبهاء

”الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده.“^{۲۳} ”زخارف
دنیا... چشمها را از دیدن منع نموده. اینهمه غفلت در صورتی است که در هر
حین خود دنیا ناس را از فنای خود اخبار می دهد. به افصح بیان می گوید:
عنقریب آنچه در من مشاهده می شود تغییر یابد و به فنا راجع شود.“^{۲۴}
حضرت بهاء الله

بنا بر حکمت الهی، اسرار عرصه برین از مردم زمین پنهان است زیرا:

اگر از عوالم الهیه و جهان معنوی الهی که بعد از عروج این ارواح... مقدر شده
بوئی به مشام جهانیان رسد البته هر یک در قربانگاه در سیل محبت الله به کمال
شوق و اشتیاق بشتابد.^{۲۵} حضرت عبدالبهاء

جلا و جلوه روح ما در این عالم آشکار نیست. زیرا این عرصه جسم است نه
جان. مرغ روح را پس از رهائی از قفس تن آواز و پرواز دیگر است.

کمالات مکتسبه در عالم مادون ظهورش در عالم فوق است. زیرا آن عالم
مادون استعداد... ظهور آن مواهب را ندارد.^{۲۶} حضرت عبدالبهاء

این عالم عالم آزادی و خدمت است، و این زمان زمان کوشش و همت. ما
دهقانیم و این جهان کشتزار. تا شادمانی بهار نگذشته، و اندوه خزان نرسیده، تا



گلزار زندگانی خارزار نشده، و روزگار فانی بسر نیامده، باید دانه‌های ایمان پاك و رفتار نيك را هر چه بیشتر در این کشتزار بکاریم، تا ما را در عالم پسین، خرمی انبوه فراهم گردد. آنان که عرصهٔ خاک ترك گفته، در مدارج افلاك مسکن گزیده‌اند، آرزوی رجوع در جان می‌پرورند، تا اگر شود چند صباحی به عرصهٔ ما روی آرند، شاید موفق به خدمتی گردند، و شایستهٔ مرحمتی شوند، سرمایهٔ آسمانی اندوزند، و با توشهٔ برتر به عوالم برین روی آرند.

و چون یکی از آنها تسلیم مرگ شود، می‌گوید پروردگارا مرا به عالم پیشین باز گردان تا به جبران گذشته به رفتار نیکی عامل شوم. هرگز چنین چیزی ممکن نیست.^{۲۷} قرآن مجید

وقتی خود را در آتش می‌یابند، می‌گویند ایکاش به دنیا بر می‌گشتیم تا آیات الهی را تکذیب نکنیم و جزو مؤمنین به‌شمار آئیم.^{۲۸} قرآن مجید

روز عذاب ستم‌کاران خواهند گفت: ای پروردگارا ما را فرصت دیگری به‌مدت کوتاه عطا کن. [این بار] دعوت تو را می‌پذیریم و از فرستادگانت پیروی می‌کنیم.^{۲۹} قرآن مجید

جمع ارواح پاکان و مقربان از بارگاه الهی طالبند که جامهٔ جسم بپوشند، از عرصهٔ افلاك عزم عالم خاک کنند، تا به خدمتی پردازند و شایستهٔ مرحمتی شوند:

و نفسی الحقّ جمیع حقایق عالین و ارواح مقربین که طائف حولند مسئلت نموده که به قمیص ظاهر هیکیهٔ انسانیه ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر به نصرت امرالله قیام نمایند. از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم... نماید بلکه باید... از خدا بخواهد که خدمتی از او... ظاهر شود ولو بذکر کلمه‌ای از کلمات او باشد...^{۳۰} حضرت بهاءالله



پس شایستهٔ بندگان راستان، و جویندگان شادمانی و کامرانی و طالبان ملکوت جاودانی آن است که ارمغانی که دست بخشایندهٔ یزدانی به آنان ارزانی فرموده، قدر شناسند و غنیمت شمردند. هدیهٔ بزرگ آفریدگار به بندگان، در این عرصهٔ هستی، تمایل به تکامل و ترقی است، پروردن روان و آماده شدن برای جهان جاودان، و حضور در بارگاه خالق مهربان است. دل بستن به سرای سپنج، شرط خرد و حکمت نیست. باید دیر یا زود، بار سفر بر بست و از این دیار بی اعتبار به عرصهٔ اسرار پرواز نمود. دنیا دار غرور است و جای عبور و قبور.

زندگی این دنیا بجز بازیچه و سرگرمی نیست. خانهٔ آخرت بهتر است. آیا خردمندانه نمی اندیشید؟^{۳۱} قرآن مجید

آنچه نزد شماست فانی شود. و آنچه نزد خداست باقی ماند.^{۳۲} قرآن مجید

دنیا را شأنی نبوده و نیست عنقریب من علی الارض به قبور راجع شوند... این دنیا و آنچه در او مشهود است، نزد صاحب بصر به يك کلمه ای از کلمات الهی معادله نمی نماید. چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود، و این... دائم و باقی خواهد ماند. هیچ عاقلی به ملاحظهٔ یوم او یومین، نعمت باقیهٔ الهیه را از دست نمی دهد. برستی می گویم، جان لم یزل و لایزال، آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد، و لکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده.^{۳۳} حضرت بهاء الله

روزگار را به اهلش واکگذار. هیچ اعتنا به ایام دو روزهٔ دنیا مکن تا این پیراهن کهنهٔ دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقی جاوید مسکن گیری.^{۳۴} حضرت بهاء الله

درست تفکر کنید، شاید به نار امل و هوئ نسوزید، و به اشیاء... دنیای دنیه، از حق ممنوع نگردید. عزت و ذلت، فقر و غنا، زحمت و راحت، کل در مرور است، و عنقریب جمیع من علی الارض به قبور راجع... اگر چه دنیا محل فریب



و خدعه است، ولكن جميع ناس را در كلّ حين به فنا اخبار می نماید.^{۳۵}
حضرت بهاء الله

”پس اینک، از خواب بی خبری بیدار شوید، و این چند روزه باقی عمر را دریابید. و آنرا با پرهیزکاری سپری کنید و در رفتار و اعمال خوب بر یکدیگر پیشی بگیرید. زیرا که این چند روزه باقی عمر... بس کوتاه و اندک است.“^{۳۶}
”این ویرانه، سرائی است که هیچکس از آن جان به سلامت بدر نبرد، مگر اینکه راه رستگاری بیاموزد و فرامین خداوندی را از جان و دل بپذیرد. با این دستاویزهای فانی و دلخواستی های خاکی، در این گیتی، رستگاری نصیبشان نشود. در این عالم باید آموخته شد! باید آموخته شد! باید تربیت شد! تا در آزمونگاه ازلی و ابدی سرفراز بدر آمد.“^{۳۷}
امیر مؤمنان

مضمون گفتار:

نفوس خود را از زنگار زخارف دیار فنا بسترید. مبدا به دنیا تقرّب جوئید. زیرا حاکم به ظلم و فحشاست و مانع وصول به راه راست. دنیا غفلت شماست از آفریننده شما و توجّه شما به غیرش. و آخرت تقرّب شماست به آفریدگار مقتدر و جمیل شما. هر چه شما را از عشق خدا باز دارد، دنیا است. از آن پرهیزید تا رستگار شوید.

مؤمن متوسّل به پروردگار اگر خود را به زیورهای روزگار بیاراید بر او باسی نیست. زیرا جهان آفرین هرچه در آسمان ها و زمین است برای موحدین آفریده.^{۳۸}
حضرت بهاء الله

مضمون گفتار:

دنیا تار و غبارانگیز است. زحمتش از راحتش پیشتر و بلایش از شادیش بیشتر. ”اوست محبوب غافلین و مبعوض عارفین. راحت و وفا در او چون



کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصا. چیزهایی در او باید دید و با کسانی معاشر شد که دیدنشان مکروه است و مصاحبتشان نامطلوب.

اگر دنیا را مقامی بود، مرا بر بساطش مستقرّ می دیدی و اگر قدر و منزلتی داشت سازنده و سلطانش از آن رو بر نمی تافت. دنیا را به اهلش واگذار. مبادا غمش غمگینت کند، یا زخارفش دلخوش و شاد. عزّتش ذلّت است، ثروتش فقر، و بقایش فنا. کجاست شوکت پرویز و زر ابریزش؟ چه شد جلال فرعون ها و قصرهای پر جلایشان؟ کجا رفت ثروت جابران و صف های لشگرهایشان؟ اگر به دیدار قصرکسری روی، آن را مسکن عنکبوتان و جفدان یابی. پس پند گیرید ای صاحبان عقل.

از آنچه بر تو وارد شده غم مخور. ما تو را تسلیت می بخشیم و توصیه می کنیم به صبر و شکیبائی. پروردگارت حاکم و مختار است.

ما از دنیا جز مردمش چیزی نخواهیم. دنیا براستی قدمگاه من است... و منظرِ دوستان من. طلوعگاه قدرت من است و مظهر اسم ها و صفات نیک و بلندپایه من. پروردگارت مبین و آگاه است.^{۳۹} حضرت بهاء الله

مضمون بیان:

بگو ای مردمان به خدا سوگند آنچه نزد شماست به فنا گراید و قضا اثری از شما نگذارد. پس به ملکوت بقا درآئید. این چنین پروردگارِ بزرگ و پر جلالِ شما، شما را اندرز می دهد.^{۴۰} حضرت بهاء الله

پشیمانی و پریشانی و رنج جاودانی آنان راست که در بزم زندگانی خاموش نشینند، ترانه های آسمانی نسرایند و ساغر معانی ننوشند، محفل شادمانی نیارایند، و نغمه ملکوتی نشنوند، شمع شب افروز نشوند، و پروانه جانسوز نگردند، شاهد عشق نبینند و شیفته یار نشوند. این ساکتان، سرانجام چون



پرنده‌گانی بال و پر شکسته، و به‌گل دنیا آغشته، با خاطری افسرده و آشفته، و روانی پژمرده و پریشان، نظر به کرانه‌های بی‌کران ابدیت افکنده، عزم پرواز کنند:

”مَثَل شما مَثَل طیری است که به اجنحهٔ منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید، و بعد به گمان دانه به آب و گل ارض میل نماید، و به حرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید، و بعد که ارادهٔ صعود نماید، خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید، چه که اجنحهٔ آلوده به آب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود.“^{۴۱} ”ای پسرِ روح، هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گُل، مگر طيور افنده [قلوب] عباد که به تراب فانی قانع شده، از آشیان باقی دور مانده‌اند.“^{۴۲}

حضرت بهاء‌الله

پس تا زمان باقی است و فرصت مهیا، همتی باید نمود و روان را آمادهٔ عوالم روح افزا کرد، و الاً نهال بی‌همال انسانی جز یأس و تأثر باری نیارد، و گلزار پرطراوت و لطافت زندگانی، جز حسرت و اسف حاصلی نرویانند.

بهرهٔ هر يك از شما، از این گیتی، قطعه خاکی بقدر درازا و پهنای قامت شماست. پس... مهلت را غنیمت شمیرید. اینک که پنجهٔ مرگ گریبانتان را نگرفته و مرغ روح از قفس تتان پر نکشیده، زمان برای رستگاری و پیروزی مهیا است. تن‌ها سالم و فرصت مغتنم است. مهلت باقی و اراده و اختیار برقرار. زمان برای توبه بی‌شمارست و لحظهٔ جلب رضای خدا و حاجت نجات جان بسیار. پیش از آنکه فرصت از دست برود و در تنگنای گور، کار از کار بگذرد و بیم نابودی در دلتان راه یابد، و مرگ بر سر شما سایه گسترده و پنجهٔ عدالت گریبانتان را بگیرد آماده شوید، و پیش از اینکه رخت از سرای



گیتی برندید، کار نیکی توشه راه کنید، زیرا که چون فرصت گذشت و هنگام مغتنم از دست رفت، دیگر دریغ و افسوس سودی ندارد.^{۴۳} امیر مؤمنان

”آنچه در دنیا موجود عنقریب مفقود خواهد شد.“^{۴۴} ”دنیا را وفائی نبوده و نیست. جهد نمائید تا در این ایام فانیه کسب لثالی باقیه نمائید. عمل پاک و مقدّس البتّه در کتاب حفظ الهی محفوظ خواهد ماند.“^{۴۵} حضرت بهاء الله

”این چند روز ایام حیات دنیویه که چون ظلّ زائل است عنقریب بسر آید. جهد نمائید تا مشمول الطاف و عنایت ربّ احدیت گردید.“^{۴۶} ”ایام بسر آید و جز پشیمانی از برای اهل دنیا نماند.“^{۴۷} ”بساط این خاکدان فانی عنقریب برچیده گردد. پس باید در فکر عزّت و حشمت جاودانی بود.“^{۴۸} حضرت عبداله‌اء

در این جهان آب و گل شادمانی محال و ممتنع، مگر آنکه انسان دل به جهان دیگر بندد و سیر در عالم دیگر کند و مقصدش بلند و مرادش ارجمند باشد. چون خود را موفق بیند درهای شادمانی گشوده شود و دلبر آمال و آرزو جلوه نماید. این سرور ابدیست و فرح سرمدی والا هر شادمانی را ناکامی در پی و هر کامرانی را پشیمانی در عقب. اینست که لذائذ این عالم ظلمانی را به سراب فانی تشبیه فرموده‌اند.^{۴۹} حضرت عبداله‌اء

مضمون گفتار:

”بر در این بهشت، فرشته‌های امر ایستاده‌اند، و اگر از کسی بوی حبّ دنیا را بیابند... او را از ورود به جنان و دیدار پروردگار قدیم و پراحسان باز دارند.“^{۵۰}

”آنان که قلبشان متعلّق به دنیاست، هرگز ورود به ملکوتم نتوانند. زیرا پروردگار، اغیار را از این مقام باز داشته و آنرا تنها مسکن و دیار نیکان ساخته.“^{۵۱} حضرت بهاء الله



بهشت و دوزخ

نامه های آسمانی پیشین، مؤمنین و نکوسرشتان را با بهشت برین و حوریان و فرشتگان یار و قرین دانسته اند، و منکرین و بدکاران را با عتاب و عذاب و دوزخ آتشین. بنا بر این گفتارهای آسمانی، بسیاری از مردمان چنان انگاشته اند که آنان و هم کیشان آنان را جای در بهشت است، و خوشی و شادی دائم در سرنوشت. دیگران چون از پیروی از آئین راستی سر باز زدند، در دوزخ آتشبار تا انجام روزگار در تب و تاب افتند، و به عذاب و عقاب گرفتار شوند.

از جمله، عامه مسیحیان با ایمان بر آنند که تنها منجی جهان هستی و تنها فروغ و تابش راستی، یگانه فرزند خدا، مسیح بی همتاست، و آنکه به غیر او گردد و



سروری جز او جوید، هرگز به سرچشمهٔ نجات و حیات راه نیابد، و از آب زندگانی جاودانی سیراب نشود. چنین گمگشتهٔ تبه‌کاری، تا انجام روزگار پای بند عذاب آفریننده شود، و مخاطب و معذب به عتاب و خطاب جان‌گیرنده.

بهائیان برآنند که اگر چه در این پندارها پرتوی از نور حقیقت و راستی تابان است، ولی آنچه مقصد و نیت پیمبران یزدان بوده، نه چنان است که مردمان پنداشته‌اند. بنابر نامه‌های آسمانی آئین بهائی، بهشت، نزدیک شدن به آستان حضرت یزدان است، و دوزخ، دوری جستن و کناره گرفتن از آن آستان بی‌کران.

”در حیات اولی مقصود از جنّت رضای او و دخول در امر او بوده.“^۱ ”هر نفسی که به کلمهٔ بلی موفق شد از صراط گذشت و به جنّت رضا فائز... شد.“^۲
حضرت بهاء الله

مضمون گفتار:

بهشت رسیدن به رضای الهی است، و آتش ابدی دوزخ، داوری عادلانه
پروردگار.^۳
حضرت باب

نزدیکی و دوری امری است نسبی، نه مطلق. هر چه عمل برتر و ایمان پاک‌تر، تقرّب و تمتّع بیشتر. سیرت و طینتِ پاکِ حقیقت‌پرستان، و صفا و وفای راستان و آزادگان، بالنسبه به سعی و کوشش آنان، منجر به بهره جستن از مینوی جاودان، و نزدیکی آنان به بارگاه حضرت یزدان شود. و نیت و رفتار نکوهیدهٔ ناپاکان و بدسرستان، موجب محرومیت آنان از آنهمه نعمت‌ها و بخشش‌ها و شادی‌های بیکران گردد.

مردمان را به دو گروه نیکوکار و تبه‌کار تقسیم نتوان نمود، زیرا هر کس را در سیر تکامل روحانی، مقامی است مختصّ و مرتبتی است معین. چنین رویه‌ای، با عدل داور دادگستر و خالق مهرپرور، هرگز سازگار نیستند.



تکامل وجدانی، و رشد و پرورش حقیقت انسانی را شباهت بسیار به کسب هنر و دانش است. در هر مدرسه، جویندگان دانش را روش و کوشش گوناگون است. گروهی، از آغاز کمر همّت به کسب علم و حکمت بریندند، و ازدانائی و آگاهی استاد بهره وافر جویند. برخی دیگر، به کوشش تن در ندهند، و از آزمایش نهراسند، تا روز موعود فرا رسد. وانگاه به بیم و هراس افتند، و با شتاب و اضطراب هرچه فزونتر، نکته ای چند به خاطر سپرده، با دلی پر تشویش و انقلاب نزد استاد روند. گروهی دیگر، دانش آموختن را شایسته مقام بلند و ارجمند خود نشناسند، و عمر گرانقدر را صرف هوس های آنی و هدف های زندگانی جسمانی کنند، به این امید که روز آزمایش هرگز فرا نرسد، و چرخ روزگار هرچه زودتر از سیر و سفر سیر شود.

باری هر دانشجوئی را نسبت به همّت و کوشش، از درخت دانش خوشه ای است، و از نهال آگاهی و دانائی توشه ای. آنانکه در دبستان این جهان، روح و روان به پرورند، و گفتار برگزیدگان یزدان بپذیرند، چون نوآموزان گلستان دانش و هنر، به فرجام از خرمن کوشش و کاوش خویش خوشه های پر ثمر چینند، و توشه های پر بار و برانبازند.

در عالم هستی، چیزی پر اجرتر و برتر از این نیست که انسان با دلی پاک و پرفروغ، و روانی روشن و تابناک، و روحی مفتخر به عشق و ایمان، و خاطری وارسته از این جهان، و امیدی پیوسته به یزدان، و عمری آراسته به مهر و وفا و لطف و صفا، عزم عوالم بالا کند. و بهم چنین در عرصه هستی، ندامت و پشیمانی و حسرت و زیانی، برای بشر افزونتر از این نه، که در دم واپسین، با وجدانی تیره و آلوده و شرمسار و خاطری فرسوده و آزرده و اسفبار، و گذشته ای



آکنده از خودخواهی و خودپرستی و رشک و ریا و هوس‌ها و سرمستی‌های ناپایدار این دنیا، بار سفر ببرند، و از این آشیان خاکی قصد جهان پنهان کند. براستی این است نخستین تابش آگاهی از دوزخ آتشین. آگاه شدن از تعصبات و تقصیرها و خودخواهی‌ها و حسادت‌ها و تکبرها و تزیورها و نادرستی‌ها و ظلم‌ها و بداندیشی‌های پیشین، سوزنده‌ترین آتشی است که بر روح و نفس آدمی چیره شود. چنین آگاهی جانکاهی را اثر کمتر از شعله‌ی شرانگیز و جانسوز نیست.

در عالم ما نیز بهشت و دوزخی هست. مؤمنین نکوکار و ستوده سرشت و پارسا، نه تنها پاداش رفتار خویش را در دیار پسین بیابند، در این روزگار نیز از نتایج کردار و نیت و سیرت پاک و بی‌ریای خود برخوردار شوند. زیرا سعادت هنگامی دست دهد، و شاهد شادمانی و کامرانی و عزت جاودانی هنگامی رخ بنماید که آدمی به استعدادات خداداد خویش پی برده، نیروهای خفته و نهفته را به پرورد و برویاند. آنانکه به خوشی‌های عالم بالا دل خوش کنند، و به عشق راستی و حقیقت‌پرستی و تسلیم و توکل به‌آفریننده‌ی هستی، از بدی‌ها بپرهیزند و به نیکی‌ها گرایند، درهای شادی را در هر دو عالم گشاده یابند.

بهشت و جهنم هم در این عالم هست و هم در آن عالم. نفوسی که در این عالم به هر پیش‌آمدی تسلیم و لزال در حال رضا و بر مقدرات خود خشنود و قانع باشند و ابداً چون و چرا نکنند و صابر باشند، این نفوس در جنت نعیم‌اند.^۴
حضرت بهاء‌الله

سرنوشت ما در این دنیا انعکاسی از درون ماست. هر پندار و گفتار و کرداری که از ما می‌تراود، در آئینه‌ی زندگی نقش بسته، تصویری از دنیا به ما جلوه می‌دهد. ممکن نیست گلی نثار کنیم و خود از بوی مشکبارش به اهتزاز نیائیم.



هر مرغ خوش آواز چون نغمهٔ خوشی بسراید، خود بیشتر از سایر مرغان به هیجان و حرکت آید.^۵
حضرت عبدالهاء

بنا بر تعالیم آئین بهائی، بهر میزان که انسان در این جهان برای رسیدن به هدف های آسمانی، از روی صفای خاطر و نیت و سیرت پاک و بی ریا گام برداشته، خویش را از تنگنای ناپیدای غفلت، به مراتب بلند و بی منتهای انسانیت برساند، به همان اندازه جان و وجدانش، و حقیقت و هویت جاودانش، از پرتو خدا و شادی ها روشنی یافته، از بهشت بخشش ها و نعمت های جهاندار برخوردار شود. این چنین است معنای راستین بهشت برین، چه در این روزگار و چه در روزگار واپسین.

به راحت یومی قانع مشو، و از راحت بی زوال باقیه مگذر، و گلشن باقی عیش جاودان را به گلخن فانی ترابی تبدیل منما. از زندان به صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان به رضوان دلکش لامکان بخرام.^۶ حضرت بهاء الله آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم؟^۷
قرآن مجید

نمونه‌هایی از آثار حضرت بهاء الله

”ای عباد، پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالانید، تا از طیران در آسمان‌های قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید.“^۸ ”دنیا نمایشی است بی حقیقت، و نیستی است به صورت هستی آراسته. دل باو مبندید، و از پروردگار خود مگسلید، و مباحثید از غفلت کنندگان. براستی می‌گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید، و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند، و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب مانند.“^۹



مالِ فانی عباد را از مالِ باقی منع نموده. به اشیای فانیه بشأنی تمسک نموده‌اند که از نعمت‌های باقیه الهی ممنوع شدند. بگوای عباد ایام در مرور و اشیاء فانی. جهد نمائید شاید فائز شوید...مقرّ رجوع بر حسب ظاهر تاریک و ظلمانی مشاهده می‌شود. سراج لازم و تنهائی را رفیق واجب. سبحان الله باز هم سبحان الله انسان از برای تکسب در دنیا به چندین اسباب خود را محتاج مشاهده می‌نماید و جمیع همّش به تحصیل آن متوجّه و حال آنکه به تغییر و فنایش موقن است و حال از برای عالمی که به دوام ملک و ملکوت باید در آن ساکن شود تدارکی ننموده. بگو یا قوم خذالعمل قبل ان یأتی الاجل اغنمواالفرصة قبل ان تفوت والمهلة قبل ان تموت. ان الوقت یأتی بغتة لعمرالله اذلاً لا تحفظکم الحصون ولا تحرسکم الجنود اسمعوا نداءالمظلوم انه یدکرکم لوجهالله وینصیحکم فضلاً من عنده.^{۱۰}

هیچ عاقلی به جهت فانی باقی را از دست نمی‌گذارد. کلّ گواهی می‌دهند بر فنای عالم، مع ذلك باو متمسک‌اند و مشاهده می‌نمایند به تراب راجعند مع ذلك از او غافل.^{۱۱}

نعمت‌های باقیه را نگذارید، و به اشیای فانیه قانع نشوید...چه شب‌ها که رفت، و چه روزها که درگذشت، و چه وقت‌ها که به آخر رسید، و چه ساعت‌ها که به انتها آمده، و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده، باطل نشود. عمرها چون برق می‌گذرد، و فرق‌ها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود، و امور از شست.^{۱۲}

پس با دل پاک و قلب طاهر و خاطر منزه، در ایام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش، تا به فراغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّیابی.^{۱۳}



انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند، و مقصود آنکه عباد تربیت شوند، تا در حین صعود [رحلت] با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ [بهشت برین] نمایند.^{۱۴}

از زحمت ایام معدوده دل‌تنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید، چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور.^{۱۵}

ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود، دل‌تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید، و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید، و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البته به جمیع آنها رسیده فائز گردید.^{۱۶}

ای برادر هر بحری لؤلؤ ندارد و هر شاخی گل نیارد و بلبل بر آن نسراید. پس تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی باز نگشته... سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بوئی از گلشن باقی بشنوید...^{۱۷}

”قدر وقت را بدانید و به آنچه سزاوار است تمسک نمائید.“^{۱۸} ”اجر هیچ عملی ضایع نخواهد شد.“^{۱۹}

مضمون گفتار:

دنیا به طالبان خود می‌خندد و به صدای بلند خطاب به آنها می‌گوید: آیا هیچیک از شما خیر و وفائی از من دیده‌اید؟ بزودی شما را به خاک بر می‌گردانم، نا امید و زیان‌کار. همان‌طور که پیشینیان را برگرداندم.^{۲۰}



جهان پسین

این فصل چند نمونه دیگر از آثار بهائی را درباره جهان پسین عرضه می‌دارد.

از برای خدا عوالم مالانهایه... بوده و هست. ولی کلّ در حول این عالم طائف است. اگر در این عالم مؤمن شود در کلّ عوالم در جنت است والا در دون آن.^۱
حضرت باب

کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود.^۲ حضرت بهاءالله

”آن جهان در این جهان است ولی اهل این جهان از آن بی خبر. مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بی‌خبرند.“^۳ ”چون روح انسانی به جهان الهی شتابد... پرده برافتد و حقیقت جلوه نماید.“^۴ ”حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم‌رتبه را می‌نماید.“^۵
حضرت عبداله‌الله



قربیت ناسوت را بسبب عدیت ملکوت از پی و وصلت جسمانی را فرقت
روحانی از عقب.^۶ حضرت عبدالبهاء

آن ملاقات ابدی است و آن اجتماع سرمدی و آن عیش و عشرت دائمی.
عنقریب جمیع در آن صومعه الهیه جمع گردیم و کلّ در آن جهان وسیع بال و
پرگشائیم.^۷ حضرت عبدالبهاء

”کلّ بعد از موت مطلع به اعمال و افعال خود خواهند شد... اهل حقّ را در آن
حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم چنین اصحاب ضلال را
خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه.“^۸ [اسرار
موت] اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به شأنی
مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند.“^۹ [ارواح
لطیفه طیبه مقدّسه به کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود.“^{۱۰}
حضرت بهاء الله

”اگر الیوم مقامات نفوس موفقه [مؤمنین] ذکر شود بیم آن است که از فرط
سرور بعضی هلاک شوند.“^{۱۱} ”از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه
استماع شده.“^{۱۲} حضرت بهاء الله

روان از کردار پسندیده خوشنود می شود و داد و دهش در راه خدا به او می
رسد.^{۱۳} حضرت بهاء الله

ای مادر از فراق پسر منال بلکه بیال... قسم به آفتاب صبح حقیقت در مقامی
ساکن است که وصف آن به قلم نیاید و ذکر آن به بیان اتمام نپذیرد... این جای
شکر است نه شکایت. اگر فرح از تو مشاهده کند بر سرورش بیفزاید. و اگر
حزن بیند محزون شود. به ذکر الله مشغول باش و به فرح تمام به ثنائش ناطق
شو.^{۱۴} حضرت بهاء الله



”اگر فی الحقیقه به آنچه از قلم اعلیٰ [حضرت بهاء الله] جاری شده عامل شوند
جمع در جمیع عوالم به آسایش و راحت تمام فائز گردند.“^{۱۵} ”امروز روز زرع
و اخذ ثمر است.“^{۱۶} حضرت بهاء الله

هر کتاب را جز اهلش قادر بر قرائت آن نه چه که خطوط آن مختلف است.
مثلاً خطّ عبرانی را جز اهل آن قرائت نتواند نمود و هم چنین سریانی و سایر
خطوط و لکن کتاب عالم را هر نفسی بر قرائت آن قادر چه که بر هر لوحی از
الواح عالم کلمه تغییر و فنا مرقوم و مسطور. جمیع آنرا مشاهده می نمایند و
تغییرات و تبدیلات و اختلافات را در هر حین می بینند و جمیع این امور به
قلم جلی در کتاب عالم نوشته شده و مع ذلك کلّ غافل و مدهوشند. سبحان
الله این چه سکر است که عالم را از انتباه منع نموده و این چه نوم است که
جمیع را احاطه کرده. قسم به اشراقات انوار شمس معانی... که اگر نفسی اقلّ
از شعر به شعور آید خود را به این ایام فانیه مشغول ننماید و از مقام محمود
محروم نکند. در پستی نفوس مشاهده کنید که جمیع مقررّ و معترفند به فنا و
نیستی آنچه باو مشغولند. مع ذلك هر يك به شیئی اسیر و به شیئی مبتلی
مشاهده می شوند...^{۱۷} حضرت بهاء الله

”هر مرغی چون پر بویاند در زمین استقرار نیابد... مگر مرغانی پا بسته و یا
بال و پر شکسته.“^{۱۸} ”در این جهان فانی کسی را بقائی نه... نه مستمند ماند
نه ارجمند، نه امیر ماند نه فقیر، نه وزیر ماند و نه اسیر. بینایان کور گردند و
زندگان اسیر گور گردند. خوشا به حال کسی که رضای الهی جوید و راه
هدایت پویید و اسرار حقیقت گوید.“^{۱۹} حضرت عبدالبهاء

”بر هر ورقی از اوراق دنیا... اسرار فنا مرقوم و مسطور... مع ذلك باو دل بسته اند
و باو مشغولند و باو مسرورند.“^{۲۰} ”اگر دنیا قابل بود انبیاء... خود را به دست
مشرکین نمی دادند.“^{۲۱} ”ای دوست، دل که محلّ اسرار باقیه است محلّ



افکار فانیه مکن، و سرمایه عمر گرانمایه را به اشتغال دنیای فانیه از دست مده. از عالم قدسی، به تراب دل میند، و اهل بساط انسی، وطن خاکی میسند.^{۲۲} حضرت بهاءالله

”پیرهن چاک کن و چون گل صد برگ خندان در این گلستان جلوه‌ای نما. تا نفس باقی است وقت را غنیمت شمر و جان در راه جانان بسپر. عمرها بسر آید و جانها به لب آید. جز زیان و خسران چیزی نماند.“^{۲۳} ”این ایام بسیار عزیز است. فرصت را غنیمت دان. شمعی روشن کن که خاموش نشود و الی الابد روشنائی به عالم انسانی دهد.“^{۲۴} ”تا زمان از دست نرفته است این فرصت را غنیمت شمیرید... عنقریب این چند روزه عمر فانی به سر آید و با دست تهی به حفره خاموشی درآئیم.“^{۲۵} حضرت عبداله‌بهاء

ای ابناء غفلت! به پادشاهی فانی دل میندید و مسرور مشوید. مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیاد اجل او را به خاک اندازد. دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پند گیرید ای بندگان هوی!^{۲۶} حضرت بهاءالله

”عالم کتابی است مبین. در هر حین بر زوال خود گواهی داده و می دهد... و به افصح بیان می گوید: ای عباد در تغییرات من نظر نمائید. گاهی به ظلمت شب ظاهر می شوم و هنگامی به نور فجر. اشجارم وقتی به کمال سبزی و طراوت مشهود و گاهی زرد و سبک و خشک منظور... پیری و جوانی و موت و حیات منادی اند از جانب او و آگاه می نمایند بر خاتمه امور. نیکوست حال نفسی که از او بگسست و به حق پیوست.“^{۲۷} ”بگو ای دوستان امروز را مثل و نظیر نبوده و نیست. در این روز مبارک هر عمل خالصی که ظاهر شود او از سلطان اعمال محسوب است... بزرگی این ایام محدود نشده و نخواهد شد. جهد نمائید تا صاحب مقامی شوید که باقی باشد و هیچ صاحب قدرتی قادر بر اخذ آن نباشد.“^{۲۸} حضرت بهاءالله



ایام گذشته را به خاطر آنچه بود و چه شد و چه نتیجه حاصل گشت. آینده مثل سابق است و ماضی آئینهٔ مستقبل. هرچه در او بینی در این خواهی دید. هرچه در آن یافتی در این خواهی یافت. به یک نسق و یک وتیره است. ولی جمیع خلق از ماضی شاکی و به مستقبل امیدوار. گمان کنند که زمان کلال و ملال بگذرد و ایامی در نهایت خوشی و حلاوت رخ نماید. هیئات هیئات این جهان عالم خاک است و این نفس منهک و ناپاک. چگونه مسرت و فرح و شادمانی و کامرانی حاصل آید؟ هیئات هیئات، مگر آنکه انسان غیر خدا را نسیان کند. نظر از این جهان پستی بردارد و آنچه در جهان بالاست مشاهده نماید... آنوقت مسرور دو جهان گردد و درخشندهٔ جاودان شود.^{۲۹}

حضرت عبدالبهاء

مضمون گفتار:

”پروردگار را عالم ها و خلق های بسیار است. مخلوقات او در هر عالمی به حدی است که احدی قادر به شمارش آنها نیست مگر نفس او که حسابگر و دانا است.“^{۳۰} ”مرگ دری است از درهای رحمت پروردگار تو. به آن آنچه از چشم ها پنهان است آشکار شود. مردن چیزی نیست جز ارتقاء روح از مقامی پائین به مقامی بلند. به آن بساط شادی و نشاط گسترده شود.“^{۳۱} ”پروردگار اسرار عالم پسین را همواره در گنجینه های قدرت پنهان کرده... تا بندگان به خاطر این مقام بزرگ که هدیهٔ عرصهٔ ابدی است جان را فدا نکنند و آنان که در تاریکی محض گام می نهند به آن واصل نشوند.“^{۳۲} ”بعد از رفع حجاب از روح، باقی نماند از آن مگر آیت یا حقیقتی که پروردگار در آن به ودیعه نهاده.“^{۳۳}

حضرت بهاء الله

مضمون گفتار:

”این زندگی ناپایدار و لذائذ بی اعتبارش به اتمام آید. دیری نباید که با پشیمانی به خالقان روی آرید و از خواب برخاسته خود را در محضر الهی



یابید تا اعمالتان را توجیه کنید.^{۳۴} ”همه مصنوع پروردگارانند و به او رجوع می کنند. همه در برابر داوری او خواهند ایستاد. او پروردگار روز رستاخیر و روز حساب است.“^{۳۵} حضرت باب

مضمون بیان:

به حوریه فردوس بگو، از غرفه های قدس بیرون آی، حریر بقا و ابریشم مصفا به اسم ابهای من بپوش، و نغمه های تازه و شیرین را که از سوی عرش برین در زمزمه است بشنو. سپس از افق نقاب با زیبایی حوراء بتاب و مردمان را از پرتو روی پر انوارت محروم مدار... سپس به نیکوترین نواها در ذکر اسم صاحب اسم ها به تعنی پرداز...

مبادا هیکل اطهرت را از پیرهن انور باز داری. هر دم از زیورهای بقا از ملکوت انشاء بر آن بیفزا تا زیبایی الهی را بنمائی و فضل پروردگارت را بر عالمیان به اتمام آری. اگر در نفسی رائقه محبت یزدانت را یافتی، جان فدایش کن. زیرا ما تو را برای او آفریدیم و در عرصه بقا نزد مقربین از تو عهد گرفتیم.

از تیرهای تابعان توهم و گمان ناله سرآمده. آنان را به خود واگذار... بین زمین و آسمان ندا کن که به حقیقت خدا سوگند، من فرشته آفریده بهاء ام. از قصر اسم ابهایش آمده ام. او مرا به زیور اسم ها آراسته است. در پس پرده های عصمت، پنهان از انظار مردمان بودم. تازه ترین الحان را از ساحت رحمان شنیدم. دیدم بهشت از شوق شنیدنش و شعف دیدنش به اهتزاز آمد... بگو او حاکم مختار و قادر حکیم است.

آنان که آیات الهی و سلطنتش را منکرند، مغلوبان نفس و هوایند و ساکنان دیار نار. پس چه بد است مأوای منکرین.^{۳۶} حضرت بهاء الله



امتیازات و نتایج ایمان به آئین پروردگار

آفریدگار جهان که انسان را از روی محبت و عطوفت آفریده، هرگز به ناکامی بندگان خود راضی نیست. و به راستی جای شگفتی و حیرت بسیار است که داور مهرپرور و دانای دادگستر، بندگان را به مهربانی خواند، اما آنان را مشمول محبت و مرحمت خود ننماید.

فضل پروردگار به مردمان بسیار است. ولی اکثرشان قدر نشناسند و شکر بجای نیاورند.^۱
قرآن مجید



خدا چه نعمتی به ایرانیان عنایت فرمود، ولکن قدر ندانستند. اگر کفران
نموده بودند، دولت ایران اول دولت می شد.^۲ حضرت عبداله‌ها

بهائیان بر آنند که ناکامی های بشر، نتیجه نافرمانی از حکم و اراده یزدانی
است، والا سازنده گیتی هرگز نسبت به بندگان بی مهر و عطوفت نیست. بلکه از
روی فضل و احسان، استعدادات بی کران در گنجینه نهاد مردمان نهاده، و در
موعد مقرر، چراغ های حکمت و معرفت در پیکر پیمبران برافروخته، شاید
تشنگان بیابان نادانی به آب زندگانی رسند، و گمگشتگان وادی وهم و گمان به
شاهراه آگاهی و کامرانی راه یابند، به نعمت های جاودانی امیدوار گردند، و از
سرشت انسانی برخوردار شوند.

مضمون گفتار

ای پسر وجود! بهشت تو دوستی من است، و خانه آسمانی تو، وصال من.
پس در آن وارد شو و صبر مکن. این است آنچه در ملکوت پر شکوه ما برای
تو مقدر شده.^۳ حضرت بهاء الله

حال اگر مردمان به حقیقت نگریند، و ندای روح افزای راستی نشنوند و
نشناسند، البته نباید از مقابله با اندوه و ناکامی دچار حیرت گردند، زیرا فرمان
عدالت را اقتضا چنان است که تا کوشش یار نشود و تا همت بدرقه راه نگردد،
نهال آمال حاصلی نپوردد، و گلشن امید و آرزو بار و بری نیارد. و اگر بنای عالم
بر بنیانی جز این جای گیرد، انقلاب و اضطراب رخ بگشاید و آشوب و اغتشاش
بر جهان چیره شود.

تا پیامبری را نفرستاده ایم، مردمان را مجازات نکنیم.^۴ قرآن مجید



غفلت عباد و اعمال باطله ایشان بصور بلائی مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده... آن شعله [جنگ] در بلاد ایران مستور است و البته این ستر را ظهور و بروزی از پی.^۵ حضرت بهاء الله

بلائی به دو قسم است. قسمی به جهت امتحان است و دیگری سزای اعمال. آنچه به جهت امتحان است تربیت و تأدیب است و آنچه سزای اعمال است انتقام شدید است.^۶ حضرت عبداله

خداوند فضل و نعمت خود را به قومی عوض نکند مگر آنکه آنها نفوس خود را عوض کنند.^۷ قرآن مجید

خداوند در هیچ مورد به مردمان ظلم نکند. مردمان به خود ظلم کنند.^۸ قرآن مجید
سبب چیست که محروم و ممنوعند؟... سبب اعمال و افعال بوده و هست.^۹ حضرت بهاء الله

خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و بریا: مجازات و مکافات.^{۱۰} حضرت بهاء الله
آیا در زمین سیر نمی کنند که به بیند سرنوشت مردم پیشین چه شد؟... آنان را پیمبرانی با دلیل و برهان آمد [ولی به انکار برخاستند] پس خداوند به آنها ظلم نکرد. آنها به خود ظلم کردند. بدی است فرجام کسانی که بدی کنند، مردمانی که آیات و کلمات الهی را دروغ پندارند و به تمسخر پردازند!^{۱۱} قرآن مجید

پس شادمانی و کامرانی و سعادت جاودانی بندگان، تا حد استعداد و نیروهای خداداد، بسته به سعی و کوشش و خواست خود آنهاست. مردمان را آزادی است که برگزیده یزدان را به پذیرند، و از گفتارش اسرار آسمانی آموزند، و به رستگاری پاینده رسند، و یا آنکه راه تعصب پویند، و در بیابان پندار و گمان رهسپر شوند.



اگر مردمان از حقیقت روی بتابند بر تو بحثی نیست. وظیفه تو ابلاغ کلام
یزدان است.^{۱۲}
قرآن مجید

شگفتا که جویندگان راه راستی، در هنگام تابش و پیدایش برگزیدگان الهی و مهرهای تابان آسمان آگاهی، به جای آنکه جام سعادت جویند و به راستی پیوندند، به ناسپاسی گرایند، و خویش را از آئین آسمانی و نعمت‌های جاودانی، بی بهره و نصیب کنند. حتی گروهی از این حد هم قدم فراتر نهاده، به آزار و اذیت حقیقت پرستان پردازند، که شما هم همراه و همراهی ما شوید، و از پندار نیاکان دور مگردید.

مضمون گفتار:

”ای پسر بلندپایه! من تو را به بقا می خوانم، و تو فنا می جوئی. چرا از آنچه ما دوست داریم روگردانی، و به آنچه خود دوست داری مایلی؟“^{۱۳} ”ای پسر انسان! برای تو از درخت پرفرّ و پرفروغ، میوه‌های مصفاً مقدر داشته‌ام. چطور از آنها روگردانده، به آنچه کم ارزش است راضی شده‌ای؟ پس به آنچه در عالم بالا برای تو برتر است رجوع کن.“^{۱۴} ”بگو به خدا سوگند به جامی دست یافته‌اید که احدی از پیشینیان به آن فائز نگشته. زود است بدانید، اگر به صبر بگروید... بگو سوگند به خدا، هرکه از این جام بنوشد، هرگز تشنه نشود.“^{۱۵}

حضرت بهاء الله

باری، برومندترین نهال زندگانی آدمی، ایمان به پاك یزدان و برگزیدگان پاکباز اوست و برترین و گواراترین میوه این نهال بی همال، آگاهی از اسرار رستگاری و بهره‌وری از بخشش‌های الهی است که در هر عصری و روزگاری بواسطه فرستنده‌ای به‌بندگان اعطاء شود.



بی نیاز به آواز بلند می فرماید، جهان خوشی آمده، غمگین مباشید، راز نهان
پدیدار شده، اندوهگین مشوید.^{۱۶} حضرت بهاء الله

اما گمان نرود که ایمان به کیش یزدان تنها بر اندیشه و پندار استوار است، و
آنکه به گفتار آئین جهان آفرین را بستاید، به ناگاه پرتو بختش بدرخشد، و
شادمانی جاودانی و بخشش یزدانی، از آن وی گردد. هر کس بنا بر استعداد و
سعی خویش تواند که از خوان گسترده پروردگار برخوردار شود. نعمت هائی یابد و
خوشی هائی جوید که هرگز به وصف در نیاید، و در دل بی خبران خطور نکند.
ولی نخستین شرط بهره گرفتن، اقرار و اعتراف به مهر فروزان راستی است. تا
کسی پیمبر زمان را نپذیرد و با جویندگان حقیقت که رموز رستگاری یافته اند،
هم صحبت و همنشین نشود، چگونه به خواست یزدان پی برد و به ترقی و تکامل
جان پردازد؟

گیاه را نخستین شرط رشد و پرورش آن است که از پرتو آفتاب تمتع جوید، و به
کمال شوق و شور، ظهور و طلوعش را انتظار کشد. اقرار به گفتار آفریدگار نمودن،
چون دیده گشودن و رخ افروختن به تابش و درخشش مهر جهان افروز است. هرگاه
روان آدمی به فروغ ایمان و عرفان بیفزود، کوشش و کاوش مثمر به ثمر گردد، و
به فرجام جوینده را به سرمنز آرزو رساند، والا در تاریکی جستن، از مقصود باز
ماندن است.

وانگاه که دیدگان به فروغ مهر فروزان راستی روشن گشت، هنگام اهتمام و
کوشش فرا رسد، زیرا رشد و کمال را نور به تنهائی کفایت ننماید. تا دریا نجوشد
و امواج بر نخیزد، در شاهوار بر ساحل نریزد.



آفرینندهٔ یکتا مردم را یکسان آفریده... پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته به کوشش است. هر که بیشتر کوشد، بیشتر رود.^{۱۷} حضرت بهاء الله

”هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد.“^{۱۸} ”حصول هر شیئی مشروط به سه چیز است: اول دانستن، دوم اراده، سوم عمل.“^{۱۹} حضرت عبدالبهاء

گیاهان در آغاز، از پرتو خورشید رخ برافروزند، و به لطف و احسانش یقین کنند، وانگاه دست‌های نیاز و تمنا را، با شکیبائی و همت و بردباری بسیار، به سینهٔ سخت و تاریک خاک فرو برند، تا از گنجینه‌های بکر زمین سهمی برند، و از ذخائر بی‌کران خداداد قسمتی جویند. زان پس از فرط شادمانی بر خود ببالند، و پیکر به بار و بر بیاریند و سر به فراز آسمان برافرازند، و زبان به شکر و نیایش گشایند که خداوند آفرینش چنان بخشش و درخششی نمود، و چنان احسان و عنایتی فرمود.

ریشهٔ گیاه پاک و برومند، هرگز از موانع سنگین و سخت اندیشه نکند، و از تنگنای تاریک و تنگ دلتنگ نشود، از دشواری‌ها نهراسد، و از سختی‌ها روی برنتابد، با سنگ‌ها بیامیزد، و با صخره‌ها مدارا کند، تا به فرجام در قلب زمین جا گیرد. وانگاه از نعمت‌های نهفته در دل خاک، و نیروهای تابناک آفتاب، بار و بر شیرین و خوشگوار بار آرد.

کوشش، موجب تکامل و پرورش است، و تکامل و پرورش، سرچشمهٔ شادی‌ها و کامرانی‌ها. دانهٔ ناچیزی که در زیر خاک تیره پنهان بود، ناگهان سر بر فراز آسمان کشد، خودآرائی کند، و زیبائی بنماید، و با فخر و مباهات، در دامان بوستان ببالد و بخرامد. چنین نهالی برومند را، در برابر تندبادها و طوفان‌ها یارای پایداری بسیار است. زیرا او را با زمین و آسمان پیوند است. دست‌های



نیاز و تمناً را به خاک پیوسته، و سرسپاس و ستایش و شکر و نیایش، بر فراز آسمان برافراشته.

”قدر وقت را بدانید... این وقت... عالم را جان بخشد.“^{۲۰} ”فرصت را از دست مدهید، و وقت را ضایع مگذارید. قسم به دریای علم لدنی که آنی از این ایام افضل است از قرون و اعصار. یشهد بذلك ربکم المختار.“^{۲۱} حضرت بهاءالله

”تا توانی جهان سوز گرد و شمع شب افروز شو تا ایام را همه نوروز یابی. آرام مجو، سکون و قرار مطلب. سر به بالین راحت منه و در بستر پرند و پرنیان مخسب. روز و شب شور و وله طلب و ذوق و طرب نما و شوق و جذب خواه. چون دریا به جوش آ و مانند نهنگ الهی خروش نما.“^{۲۲} ”قدر این ایام را بدانید و مگذارید که بیهوده بگذرد. تا توانید بکوشید و بخروشید تا جامی لبریز از باده شورانگیز از دست یار عزیز بنوشید.“^{۲۳} ”والآ ایام معدود مفقود گردد و حیات موقت به وفات ابدی انجامد.“^{۲۴} حضرت عبداله

پس پیام آور جدید یزدان را پذیرفتن، و مهرش را به دل سپردن، نخستین گام در راه کامیابی و کامکاری است. اما پذیرش باید پیوسته با تتبع و کوشش توأم شود، و الاً اقرار مبنی بر تقلید، پایدار نماند، و ایمان متکی بر بی دانشی، با تحولات جانکاه روزگار، مقابله نتواند، و در بوتۀ آزمایش مداومت و مقاومت ننماید.

آنچه شایسته حقیقت جویان است، و نخستین شرط کامیابی در راه راستی و آزادی، انصاف و عدالت است. اگر این فضیلت آسمانی، آئین دیرین مردمان شود، شاهد حقیقت، چون آفتاب جهانتاب در غایت روشنی، نقاب از چهره برافکند، و در کمال جمال و جلوه رخ بنماید. زیرا ممکن نیست که کسی را نظرگاه انصاف و عدالت باشد، و دست سرنوشت، او را به سرچشمه راستی نرساند.



اول انصاف است، و جمیع امور منوط به آن.^{۲۵} حضرت بهاء الله

مضمون گفتار:

ای پسر روح! محبوب‌ترین چیزها نزد من انصاف است. اگر مرا خواهی، از آن روی بر متاب، و در اجرای آن غفلت موز، تا مورد اعتماد من باشی. و تو در صورتی به آن موفق شوی که هر چیزی را به چشم خود بینی، نه به چشم دیگران، و خود آنرا بشناسی، نه به تقلید از مردمان. در این باره فکر کن که چه شایسته‌توست. براستی، انصاف هدیه من، و لطف من است به تو. آنرا در مد نظر نگاهدار.^{۲۶} حضرت بهاء الله

فرستادگان یزدان را، نیت و هدف از تحمل رنج‌ها و دشواری‌ها، نیک بختی مردمان است، و الا آنها را از دست روزگار، جز آزار پاداشی، و جز بلا نصیبی نیست. کامیابی و کامرانی آنان راست که به باغستان ایمان روی آرند، و از حاصل کوشش‌ها و رنج‌ها و بخشش‌های نامتناهی باغبان الهی، برخوردار شوند، روان به پرورند، و جان نثار جانان کنند، از خویشتن نیست گشته، به دوست آمیزند، و از بند روزگار رها شده، به یار پیوندند.

مضمون گفتار:

ای پسر انسان! اگر مرا دوست داری، از نفس خود روی برتاب، و اگر رضای مرا جوئی از رضای خود چشم بریند. تا تو در من فانی شوی، و من در تو باقی گردم.^{۲۷} حضرت بهاء الله

ایمان به آئین یزدان، مردمان را از حدود و قیود این جهان برهاند. درهای آزادی به روی طالبان بگشاید، و شادمانی جاودانی به جویندگان راستان بنماید. رهرو راه راستی، پس از آگاهی از کیش الهی، و ایمان به فرستاده یزدانی، دیدگاهش دگرگون گردد، و نظرگاهش آسمانی شود. اگر چه به گیتی پیوسته است، ولی نظر به



جهان بالا دارد، و اگر چه در دریای هستی غوطه ورست، ولی اسیر دام دنیا نیست. چون عاشقی دل داده و شاهدی شیدا و آزاده، هر آن زبان به شکر و ستایش خداوند آفرینش گشاید، و هر دم دریای دانش و معرفتش بستاید، پرتو عنایت و احسانش را در هر چیز بجوید، و تابش بخشش بی کرانش را از هر افقی بیابد، چون شمع شب افروز، هستی ها و بستگی ها بسوزد، و اشک شوق و شعف از چهره فروریزد، از آتش عشق بگدازد، و علم تسلیم برافرازد، "به قضا رضا دهد و از بلا پروا نکند"، از تنگدستی نهراسد، و از تباهی تن نیاندیشد، رنج را در راه دوست نعمت شمرد "و درد را درمان دل و جان یابد"، از رشک و آز پرهیزد، و از بخل و ریا بگریزد، از حوادث ناگوار دنیای ناپایدار نیفسرد، و از ملامت کوتاه نظران و بداندیشان آزوده و پریشان نگردد، چون سرو روان در بوستان هستی ببالد و بخرامد، و چون مرغان چمنستان شوق و شور، از فرط شادی و شعف به نغمه و پرواز آید.

چنین آزادی و آزادگی، و چنین اعتقاد و ایمانی آسمانی، مؤمن حقیقی را از ناکامی ها برهاند، و از آسیب و گزند روزگار در امان دارد. زیرا نیک بختی را در گنجینه نهاد خود یابد، نه در گفتار و پندار متملقان و منتقدان. نظر به احسان و عنایت یزدان دارد، نه به مساعدت و حمایت این و آن. از مهر و مرحمت الهی سرمست و سرشار است و به الطاف نامتناهیش امیدوار. شادی ها را از منبع محبت پروردگار جوید، نه از پدیده های ناپایدار روزگار. نظرگاهش ابدیت است، و همدم و همراهش نور حقیقت.

مضمون گفتار:

"ای پسر بیان! به من ناظر باش و از غیرم روی برتاب. زیرا سلطنتم باقی است، هرگز ناپدید نشود، دائمی است، هرگز تغییر نیابد. و اگر جز مرا طلب کنی، هرگز نیابی. حتی اگر سراسر عالم را تا ابد جستجو کنی." ۲۸



روح! ترا غنی آفریدم، چرا به فقر میگرایی؟ و عزیز ساختم، چرا دم از خواری می‌زنی؟ و از جوهر دانش ظاهر نمودم، چرا از غیر من طلب علم می‌کنی؟ و از گل محبت سرشتم، چرا به غیر من مشغولی؟ به خود نظر انداز تا مرا در وجودت قائم و قادر و مقتدر یابی.^{۲۹} حضرت بهاءالله

باری، ایمان حقیقی آدمی را به جایی رساند که خرد هرگز تصوّر پایگاه بلند و ارجمند آن نتواند. آنان که به چنین مدارج آسمانی نائل شده اند، هرگز آنی از شادی‌ها و خوشی‌های جاودان آنرا به خرمن‌های زر و گهر و خواسته‌های دلاویز و پررنگ و نگار روزگار، مبادله نکنند. به راستی دانای نخستین چه لطف و مرحمتی نموده، و چه مقام و منزلتی به بندگان بخشیده، و مردمان چگونه از آنهمه فضل و فضیلت روی برتافته‌اند.

آیا ارزنده‌تر از مهر و محبت پروردگار، ارمغانی برای بشر متصوّر است؟ آیا آرمانی برتر از کامرانی و شادمانی جاودانی برای آدمیان میسر است؟ آیا دولت و مرتبتی و شکوه و حشمتی پایدارتر از سروری و سلطنت در عالم اسرار، در ظلّ آفریدگار، به جهت مردمان مقدر و مقرر است؟ و آیا بجز پیام آوران یزدان کسی تواناست که به چنین آرمان‌های بلند آسمانی جامه عمل پوشاند؟

یزدان پاك راه را به ما نموده، خوان بخشش و دهش گسترده، و طعام‌های آسمانی از هرگونه فراهم آورده. بر ماست که به دیده بینا بنگریم و بیاییم، و به ستایش و نیایش خداوند آفرینش زبان گشائیم، و یا آنکه چشم بینش بر بندیم، و در راه تعصبات نیاکان و پیشینیان رهسپر شویم. بر ماست که گوش هوش فرا داریم و گفتار سروش ایزدی بشنویم، و یا آنکه به کم و بیش روزگار دل بندیم، و به جای پرورش روان، به پرستش تن پردازیم. بر ماست که در انجمن انس گرد



آئیم، و ترانه‌های آستی و دوستی بسرائیم، و یا آنکه به خاک و گل تمایل جوئیم، و جان و دل وقف شادی‌های بی حاصل کنیم.

آزادی عقیده و وجدان، و مسئولیت شناسائی و پذیرش آئین یزدان، از بخشش‌های بزرگ پروردگار است به بندگان. ما را جز گفتن وظیفه‌ای، و جز نمودن راه مقصودی و آرمانی نیست.

”یا اهل بهاء... آنچه را دارید بنمائید، اگر مقبول افتاد مطلوب حاصل، والاّ تعرّض باطل.“^{۳۰} ”قسم به آفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود، و به آن مأمورم. والاّ از ایمان اهل اکوان، نفعی به سلطان امکان راجع نه... انه لهوالغنی عما سویه.“^{۳۱} حضرت بهاءالله

وظیفه تو تبلیغ و تعلیم است و وظیفه ما به حساب رسیدن.^{۳۲} قرآن مجید

نمونه‌هایی از آثار

حضرت بهاءالله

ای بندگان، سزاوار اینک در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده، و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت، و دوست را در این جامه بشناخت. بگو ای مردمان، چراغ یزدان روشن است، آن را به بادهای نافرمانی خاموش نمائید. روز ستایش است، به آسایش تن و آرایش جان پردازید. اهریمنان در کمین گاهان ایستاده‌اند، آگاه باشید، و به روشنی نام خداوند یکتا، خود را از تیره‌گی‌ها آزاد نمائید.^{۳۳}

بگو ای دوستان، خود را از دریای بخشش یزدانی دور نمائید، چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود، آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب



زندگانی، و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیریید: بگذارید آنچه در جهان دیده می شود، و بگیریید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده.^{۳۴}

ای بنده من. از بند ملك خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن. وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.^{۳۵}

”امروز روز ظهور مقامات انسانی است. جهد نمائید تا از شما ظاهر شود آنچه لایق هست.“^{۳۶} ”این ایام را غنیمت شمیرید و به ذکر دوست مشغول گردید... از خلق بگذرید و به حق توجه نمائید. از دنیای فانیه فارغ شوید و به مدینه باقیه الهیه توجه کنید. این است وصیت دوست یکتا. هر که توجه نمود قسمت برد و نصیب برداشت و هر که غافل شد محروم و بعید ماند.“^{۳۷} ”الیوم یومی است که اگر از نفسی امری فوت شود، به قرن های لایحصری تدارک آن ممکن نه.“^{۳۸}

مضمون گفتار:

کوهها از آیات یزدان در پروازند و درختها از نسیم خوش جانان در اهتزاز. اما مردمان در پس پرده غفلت در خواب. ارکان جهان از واهمه یزدان در لرزش است. اما بندگان در بند وهم و گمان. جمیع موجودات از نفخ صور در جذب و شورند.

چه نیکوست حال کسی که شنید و رو آورد و چه تلخ است مآل کسی که رو برتافت. چه خوش فرجام است کسی که در این روز فیروز به پرتو اسم قیوم و



بی نیاز ما روشنی یافت و از نسیم خوش وحی به اهتزاز آمد و بین مردگان به پا خاست... چه نیکوست حال کسی که از آیات پروردگارش—مالک مردمان— تولّد دیگر یافت و در این فضای جان فزا به پرواز آمد.^{۳۹}

مضمون گفتار:

کسانی که به ارادهٔ قلبم هستی یافتند به کفران برخاستند و در ردّم لوحه‌ها آراستند تا اعمالشان عاطل گشت... بدین سبب فضل خدا به انتها رسید، چشمهٔ رحمت خشک شد، ابرکرم از ریزش باز ماند، و راحهٔ قدس ساکت گشت...

آنان که روح خود را در راه پروردگار ایثار نمودند، با امن و امان در عرصهٔ جنان آسودند و در بهشت برین به شعف و شادی مشغولند. خدمتکارانِ بها با جام‌های بقا دورشان طواف کنند و حوریه‌های عزّت شب و روز به خدمتشان پردازند. این چنین پروردگار، شهیدان راهش و بلادیدگان امرش را اجر دهد و عزیز کند. پس چه نیک فرجام‌اند مجاهدان یزدان.

بگو ای مردمان به یاری امر پروردگار برخیزید و از یاورانش شوید. بدانید که یزدان از غیرش بی نیاز است و آنچه از بندگانش خواهد از فضل اوست. زیرا به آن به عرصهٔ جنان، مقرّپاکان و مقرّبان، راه یابند...

در این هنگام قلم امر به حکمتی که احدی جز خدا آگاه نیست از حرکت باز ماند. در هر حال سپاس او راست. خدائی جز او نیست. امر و خلق از اوست و همه راجع به او.^{۴۰}

مضمون گفتار:

”ای مردمان از آنچه امروز دارید سودی نیارید. دنیا و زخارفش را بگذارید و آنچه از سوی پروردگار—خالق عالمیان—آمده برگزید. مبدا زخارف زمین



شما را از طوافگاه مقربین باز دارد. به رضای الهی بشتابید و به نظر عدل و انصاف مظهري را که از افق قدرت پروردگار تابیده بنگرید.^{۴۱} ”بگو ای بنده، بر نفس خود ترحم نما و با آیات الهی مجادله مکن و از مشرکین مباش. بگو سوگند به خدا اگر پرده اسرار را از این امر بردارم، از وحشت و اضطراب و ترس عذاب خود را پاره پاره کنید. از این رو، امر خدا را آن طور که در لوحه‌ها از قلم مقدر و آگاه رقم رفته بود پنهان کردیم.“^{۴۲}

مضمون بیان:

”بگو او نیازمند به کسی نیست. نصرت تماماً در پنجه قدرت اوست. هر که را بخواهد به حکم خود یاری کند. او عزیز و مقتدر و حکیم است. و هرگاه مردمان را به یاری خواند، این از فضل اوست بر آنها تا به خواست الهی رسند.“^{۴۳} ”ای اهل جهان، آیا گمان دارید که بی محبت این جوان الهی... به جنان راه توانید یافت؟... پس چه خطاست گمان نفس شما.“^{۴۴}

بخش دوم



گزیده‌ای از آثار آسمانی بهائی

بگو اگر راست می‌گوئید، از نزد پروردگار کتابی بیاورید که راهنمای بهتری از اینهاست تا از آن پیروی کنم. اگر نپذیرفتند، پس بدان که امیال و هوس‌های خود را دنبال می‌کنند.^۱ قرآن مجید

ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار.^۲ حضرت بهاء‌الله



نمونه‌هایی از آثار قلمی حضرت بهاء‌الله

فارسی سره

به نام خداوند یکتا. ستایش بیننده پاینده‌ای را سزاست که به شب‌نمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود، و به ستاره‌های دانائی بیاراست. و مردمان را به بارگاه بلند بینش و دانش راه داد. و این شب‌نم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی به آب زندگانی نامیده می‌شود، چه که مردگان بیابان



نادانی را زنده نماید، و هنگامی به روشنائی نخستین. و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت، چون بتابید، جنبش نخستین نمودار و آشکار شد. و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده. اوست داننده و بخشنده، و اوست پاك و پاکیزه از هر گفته و شنیده...

پس دانسته شد، نخستین بخشش کردگار، گفتار است، و پاینده و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان، و اوست نمودار یزدان. آنچه هویدا، از پرتو بینائی اوست، و هرچه آشکار، نمودار دانائی او. همه نام‌ها نام او، و آغاز و انجام کارها باو...

رگ جهان در دست پزشک دانا است. درد را می بیند، و به دانائی درمان می کند. هر روز را رازی است، و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی، و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید، و سخن از امروز رانید.

دیده می شود، گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته، و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند، پزشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می دانند، نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند، و دوست را دشمن شمرده‌اند... بگو ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می دهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد، هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^۳



بگو ای پسران خاك، یزدان پاك می فرماید، آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاك نماید و به آسایش رساند، همان راه راه من است. پاکي از آرایش، پاکي از چیزهائی است که زیان آرد، و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است، اگر چه نيك باشد. و آسایش هنگامی دست دهد، که هر کس خود را نيك خواه همه روی زمین نماید...



نخستین گفتار دانا آنکه، ای پسران خاك، از تاریکی بیگانگی، به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست، درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.

ای پسران دانش، چشم سر را، پلك به آن نازکی، از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید، دیگر پرده آزر اگر بر چشم دل فرود آید، چه خواهد نمود. بگو ای مردمان، تاریکی آزر و رشك، روشنائی جان را به پوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی به گوش هوش این گفتار را بشنود، پر آزادی برآرد، و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش به جوش آمد، و روشنائی هویدا گشت، تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی به آن مژده داده شد...

ای مردمان، گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است، و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید، و کوران را درهای بینائی نگشاید. دانای آسمانی می فرماید، گفتار درشت بجای شمشیر دیده می شود، و نرم آن بجای شیر. کودکان جهان، از این به دانائی رسند و برتری جویند.

زبان خرد می گوید، هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم، و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم، و منم شاهباز دست بی نیاز، که پرستگان را بگشایم، و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا می فرماید، راه آزادی باز شده، بشتابید، و چشمه دانائی جوشیده، از او بیاشامید. بگوای دوستان، سراپرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید، و برگ یک شاخسار. به راستی می گویم،



هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید، او پسندیدهٔ آفریننده بوده و هست. بگوای مردمان، در سایهٔ داد و راستی راه روید، و در سراپردهٔ یکتائی درآئید.

بگوای دارای چشم، گذشته آینهٔ آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید. امروز بهترین میوهٔ درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید.

بگوزبان گواه راستی من است، او را به دروغ میالائید، و جان گنجینهٔ راز من است او را به دست آرز مسپارید. امید چنان است که در این بامداد، که جهان از روشنی‌های خورشید دانش روشن است، به خواست دوست پی بریم، و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ای دوست، چون گوش کمیاب است، چندی است که خامه در کاشانهٔ خود خاموش مانده. کار به جائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته، و پسندیده‌تر آمده.

بگوای مردمان، سخن به اندازه گفته می شود، تا نورسیدگان بمانند، و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد، تا کودکان جهان به جهان بزرگی درآیند، و در بارگاه یگانگی جای گزینند. ای دوست، زمین پاک دیدیم، تخم دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند یا برویاند. بگو، امروز به پیروزی دانای یکتا، آفتاب دانائی از پس پردهٔ جان برآمد... نیکوست کسی که بیاید و بیاید.^۴





آغاز گفتار، ستایش پروردگار است. ای بندگان، چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است، از آن بنوشید، تا به یاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و به کوی دوست یگانه درآئید، از جهان بگذرید، و آهنگ شهر جانان نمائید.

ای بندگان، آتش پرده سوز، برافروخته دست من است، او را به آب نادانی می‌فسرید. آسمان‌ها نشان‌های بزرگی من است، به دیده پاکیزه در او بنگرید. و ستاره‌ها، گواه راستی منند، به این راستی گواهی دهید.

ای بندگان، دیدن به دیده بوده، و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز، آواز سروش را نشنید، دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشی است که به دیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی، و گوش هوش فرا دار، تا گفتار خوش جانان بشنوی.

ای بندگان، اگر درد دوست دارید، درمان پدیدار. اگر دارای دیده بیننده‌اید، گل روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی برافروزید، و از نادان بگریزید. اینست گفتار پروردگار جهان.

ای بندگان، تن بی روان مرده است، و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست پیامیزید، و از دشمن به پرهیزید. دشمن شما چیزهای شماس است که به خواهش خود آن را یافته‌اید، و نگاه داشته‌اید، و جان را به آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است، آن را پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را به یاد گمراهان میلانید.

ای بندگان، به راستی می‌گوییم، راستگو کسی است که راه راست را دیده. و آن راه یکی است، و خداوند آن را پسندیده، و آماده نموده. و این راه در میان راه‌ها، مانند آفتاب جهان تاب است در میان ستارگان. هر کس به این راه نرسیده، آگاه نه، و بی راه بوده. اینست سخن یکتا خداوند بی مانند.



ای بندگان، روزگار بنگاه دیوان است. خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان، گمراهانند که در خوابگاه فراموشی، با کردار تباه آرمیده‌اند. خواب آنها خوشتر از بیداری است، و مردن آنها دلکشتتر از زندگی.

ای بندگان، نه هر تن دارای روان است و نه هر کالبد دارای جان. امروز، دارای روان تنی است که به جان آهنگ کوی جانان نموده. انجام هر آغاز امروز است، خود را کور مکنید. دوست یکتا نزدیک است، خود را دور منمائید.

ای بندگان، تن‌های شما مانند نهال‌های باغستان است، و از بی‌آبی نزدیک به خشکی است. پس به آب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روان است، تازه نمائید. گفتار را کردار باید. هر که گفتار را پذیرفت، مرد کردار اوست، وگرنه مردار به از اوست.

ای بندگان، سخن دوست شیرین است کو کسی که بیابد، کجاست گوشه‌ای که بشنود. نیکوست کسی که امروز با دوست پیوندد، و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد، تا جهان تازه بیند، و به مینوی پاینده راه یابد.

پروردگار جهان می‌فرماید، ای بندگان، از خواهش‌های خود بگذرید، و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی‌راهنما نروید، و گفتار هر راه‌نما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان، گمراهانند، و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است، و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان، راستی پیشه کنید، و از بیچارگان رو بر مگردانید، و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید.

ای بندگان، از کردار بد پاك باشید، و به گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا.^۵

۲۷



نمونه‌هایی از گفتار و آثار حضرت عبدالبهاء

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس

۲۱ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

حال جمیع بشر معرض غم و غصّه و ملال هستند. انسانی نیست که از برای او حزن و الم و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود. چون این احزان از مادیات حاصل می‌شود، چاره نیست جز اینکه رجوع به روحانیات



بکنیم. وقتی که از مادیات نهایت تنگدلی حاصل گردد، انسان توجه به روحانیات می‌کند، زائل می‌شود. انسان وقتی در نهایت مشقت، نهایت یأس می‌افتد، چون به خاطر آید خدای مهربان دارد، مسرور می‌شود. اگر به شدت فقر مادی افتد، به احساسات روحانی آید، خود را از کنز ملکوت غنی بیند... وقتی که در حبس عالم طبیعت دل‌تنگ شود، به فکر پرواز به عالم روح می‌افتد، مسرور می‌شود. وقتی که حیات جسمانی مختل باشد، به فکر حیات ابدیه افتد، ممنون می‌شود.

اما این نفوسی که توجهشان صرف به عالم مادیات است... در وقت بلا و محن چه تسلی خاطر دارند؟ نفسی که معتقد به این باشد که حیات انسان محصور در حیات مادی است، چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبتی گرفتار شود... به چه چیز امید دارد؟ و به چه چیز تسلی یابد؟ کسی که معتقد به حی قدیر مهربان نیست، چگونه روح و ریحان [شادی و نشاط] یابد؟ یقین است که در عذاب ابدی و نومیدی سرمدی است.

پس شماها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید، و انجذابات قلبی. دیده بینا دارید، و گوش شنوا. جانی زنده دارید، و دلی مملو از محبت الله. در هر مصیبتی گرفتار شوید، تسلی خاطر دارید. اگر زندگانی دنیوی مختل شود، به حیات آسمانی مستبشر هستید. اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید، به نورانیت ملکوت مسرورید. هر انسانی که احساس روحانی دارد، تسلی خاطر دارد.

من چهل سال در حبس بودم، با آنکه تحمل یکسال ممکن نبود. هر نفسی را به آن حبس می‌آوردند یکسال بیشتر زندگانی نمی‌کرد. از غم و غصه هلاک می‌شد. لکن من الحمد لله در این چهل سال در نهایت سرور بودم. هر صبح بر می‌خواستم، مثل اینکه يك بشارتی جدید به من می‌رسید. هر شب تاریک می‌شد، نور سرور در قلب می‌افزود... اگر توجه به خدا نبود، احساسات روحانی نبود، چهل سال در حبس چه می‌کردم؟



پس معلوم شد، اعظم موهبت عالم انسانی، احساسات روحانی است، و حیات ابدی انسان توجّه به خدا. امیدوارم روز به روز توجّهتان به خدا زیاد شود، و تسلی خاطر بیشتر گردد... و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود. اینست منتهی آمال و آرزوی ما، از خدا چنین می خواهیم!

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۲۷ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

رؤسای ادیان امروز گمان می کنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است. لهذا هر قومی تشبّث به تقلید نموده، آن را حقّ می دانند. و این تقلید چون حقیقت نیست، لهذا مخالف با یکدیگر است. و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده. زیرا همچنین گمان می کنند که دین مخالف علم است، و عقائد دینیه را تفکر و تعمّقی لازم نیست، و تطبیق به عقل و علم جائز نه... و حال آنکه علم و عقل نور است، دین باید مطابق علم و عقل باشد. دین که مطابق عقل کلّی نباشد جهل است...

اعظم موهبت الهی برای انسان علم است. و امتیاز انسان از حیوان به عقل و علم است... انسان آنچه می شنود باید آن را تطبیق به عقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند، آن حقّ است.^۲

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۲۷ اکتوبر، ۱۹۱۱ میلادی

از جمله برهان حضرت محمّد قرآن است که به شخص امّی وحی شده. و یک معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است... و از این گذشته



مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان می نماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود، بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود.

مثلاً يك مسأله از مسائل ریاضیه قرآن این است که تصریح به حرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است. ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل، ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده، و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند، و آلات و ادوات اختراع کردند، و کشف اسرار نمودند، ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است، و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند.

حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدرّس و تدریس در مسائل فلکیه، خطا نمایند و شخص امّی، از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم فنّ ریاضی نشنیده بود، با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده، به حقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد، و چنین مشاکل ریاضیه را حلّ فرمود. پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و به قوّت وحی حاصل گشته. برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست. و این قابل انکار نه.^۳

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس

۱۰ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

اول اساس بهاءالله تحرّی حقیقت است. یعنی باید نفوس از تقلیدی که از آباء و اجداد موروث مانده، منزّه و مقدّس گردند. زیرا موسویان تقلیدی دارند، زردشتیان تقلیدی دارند، مسیحیان تقلیدی دارند، بودائی ها تقلیدی



دارند، هر ملّتی تقالیدی دارد. گمان می کند که تقالید خودش حقّ است، و تقالید دیگران باطل... چگونه می شود حقّ ظاهر شود؟ پس باید موسوی ترك تعصّب بکند، مسیحی ترك تعصّب بکند... تا این قسم نشود، ممکن نیست حقیقت ظاهر شود...

نتیجه این بحث چه می شود؟ نتیجه اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند. نه به هیچ ملّتی متمسّک باشند، و نه از هیچ ملّتی متنفر... اختلاف در تقالید است. تحرّی حقیقت سبب می شود که جمیع بشر متّفق می شوند. این يك اساس از اساس بهاء الله است. ۴

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس

۲۵ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

جمیع مظاهر مقدّسه خدمت به حقیقت فرمودند. حضرت موسی ترویج حقیقت فرمود. حضرت مسیح تصریح حقیقت کرد... حضرت رسول تبشیر به حقیقت داد... حضرت بهاء الله تأسیس حقیقت فرمود...

خداوند با کلّ در نهایت صلح است، ما چرا با یکدیگر جنگ نمائیم؟ خداوند با کلّ مهربانست، ما چرا نامهربان باشیم؟ خداوند خالق کلّ و رازق کلّ و مربّی کلّ و حافظ کلّ است، ما چرا از یکدیگر جدا هستیم؟

سبب اینست که اساس ادیان الهی از میان رفته و فراموش شده، و تشبّث به تقالید موهومه گشته. و چون تقالید مختلف است، سبب بغض و عداوت بین بشر گردیده. اما اگر به اساس ادیان الهی نظر کنیم، کلّ یکی است. و اگر رجوع به آن نمائیم، کلّ متحد و متّفق می شویم. و علم وحدت عالم انسانی



در جمیع آفاق موج زند. نهایت این است که بعضی جاهلند باید تعلیم نمائیم، اطفالند باید تربیت شوند، تا به بلوغ رسند، مریضند باید به نهایت مهربانی معالجه گردند...

اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات مادیه غالب بر قلوب بشرگشته و احساسات الهیه از میان رفته...

پس ای اهل ادیان، بیائید تا از تقلید اوهام منزّه شوید، و به اساس ادیان الهی تشبّث نمائید، تا متفق و متحد شوید، و پرستش حقیقت کنید، و در نهایت الفت و یگانگی در ظلّ خیمه توحید راحت و آسایش نمائید.^۵

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۲۶ نوامبر، ۱۹۱۱ میلادی

هر پیغمبری مژده به خَلَف خویش داد. هر خَلَفی تصدیق سَلَف نمود. موسیٰ خبر از مسیح داد. مسیح تصدیق موسیٰ کرد. حضرت مسیح خبر از محمّد داد. حضرت محمّد تصدیق مسیح و موسیٰ نمود. جمیع با یکدیگر متحد بودند. ما چرا اختلاف کنیم؟ ما اَمّت آن نفوس مقدّسه هستیم. همین قسم که انبیا محبّ یکدیگرند، ما نیز باید محبّ یکدیگر باشیم. زیرا بندگان یک خدائیم. و الطاف الهی شامل عموم است. خدا با جمیع صلح است. ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم؟ خدا با همه مهربانست. ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم؟ اساس ادیان الهی محبّت است و الفت و یگانگی...

وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و به دوستی و راستی پردازیم. تعصّب مذهبی نماند. تعصّب جنسی نماند. تعصّب وطنی نماند. با یکدیگر



در نهایت الفت محبت کنیم. بنده يك درگاهيم و مستفیض از انوار يك آفتاب. به جميع انبياء بايد مؤمن باشيم و به جميع كتب آسمانی موقن شويم. از جميع تعصبات بيزار شويم و خدمت به خدا كنيم. وحدت عالم انسانی ترويج نمايم. فضائل عالم انسانی را آشكار كنيم. مانند حيوانات درنده نباشيم. به خونريزی راضی نگرديم. خون بشر را مقدس دانيم. اين چنين خون مقدس را از برای خاك نريزيم...

ملاحظه كنيد الآن در طرابلس غرب چه می شود. چه بسيار پدرانى بی پسر می شوند. چه بسيار اطفال صغير بی پدر می گردند. چه قدر مادران مهربان در مصيبت فرزندان خود می گریند. چه قدر زنان در مصيبت شوهران فغان و ناله می کنند. اين خون انسانی از برای خاك ريخته می شود. حيوانات درنده از برای خاك جنگ نمی کنند. هر يك به محلّ خود قناعت می نماید. گرگ به لانه خود قناعت می کند. پلنگ به مغاره خود اكتفا می نماید. شیر به بیشه خود قناعت کند. هيچ يك به فكر تعدی در حق ديگری نيفتند. ولی افسوس كه انسان بی رحم اگر همه آشيانه ها را به تصرف آرد باز در فكر آشيانه ديگر است. و حال آنكه خدا بشر را انسان خلق کرده، ولی از حيوانات درنده بدتر شده. حيوانات درنده ابناء جنس خویش را نمی درند. گرگ هر قدر درنده باشد در يك شب نهایت ده گوسفند می درد. ولکن يك انسان... صد هزار بشر را در يك روز قتل می نماید. حال انصاف دهيد اين به چه قانون درست می آيد؟

اگر يك نفس انسانی را بکشد، او را قاتل گویند. اما اگر خون صد هزار نفس را بریزد، او را سرور دلیران گویند. اگر نفسی ده درم از کسی بدزدد، او را سارق مجرم گویند. اما اگر يك مملکت را غارت کند، او را فاتح نامند. اگر



يك خانه را آتش زند، او را مجرم شمرند. لکن اگر مملکتی را به آتش توپ و تفنگ بسوزاند، او را جهانگیر گویند.

اینها جمیعاً... از عدم ایمان است. زیرا اگر انسان معتقد به عدالت الهی باشد، راضی نمی شود خاطری بیازارد. و به ریختن قطره ای از خون راضی نگردد. بلکه شب و روز می کوشد تا خاطری را مسرور کند...

امید ما چنانست که وحدت عالم انسانی انتشار یابد. بغض و عداوت بین بشر برافتد. صلح اکبر آشکار گردد. و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند و... این مشروط و موكول بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار گردند. محبّ عالم انسانی تزاید یابد. افکار عمومی منعطف به صلح شود. تا از کثرت محبّین صلح و صلاح، ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند.

محبت نورانیت است، بغض و عداوت ظلمت است. محبت سبب حیات است، عداوت سبب ممات. البته عقلا حیات را بر ممات ترجیح دهند. اتحاد را بر اختلاف مرجح شمرند. و به جان و دل بکوشند که این ابرهای ظلمانی زائل شود. شمس حقیقت اشراق کند. عالم عالم دیگر شود. کره ارض جنتی در نهایت طراوت و لطافت گردد. شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند. جنوب و شمال دست به دست یکدیگر دهند. تا محبت حقیقی الهی در عالم انسانی جلوه نماید. زیرا محبت به خلق محبت به خداست. مهربانی به خلق خدمتی به خدا.

دعا کنید، به جان و دل بکوشید تا سبب محبت بین بشر شوید. تا سبب عدالت شوید. تا سبب اتحاد شرق و غرب گردید. بلکه انشاء الله تعصب



مذهبی، تعصب جنسی، تعصب سیاسی، تعصب وطنی نماند. عالم آسایش و راحت یابد. جمیع شماها اولاد دارید. می دانید چه قدر عزیزند. این بیچارگان که الآن اولادشان شرحه شرحه می شوند آنها هم مثل شما هستند. ملاحظه کنید اگر پدر و مادری طفل عزیز خود را به خون آغشته بیند چه حالت پیدا می کند...

خدا ما را خلق کرده که با یکدیگر محبت کنیم، الفت کنیم، نه به یکدیگر شمشیر کشیم. بل محفل الفت و محبت ترتیب دهیم. انجمن عدل تأسیس کنیم نه صف حرب بیارائیم. چشم به ما داده که یکدیگر را به محبت الله نظر کنیم. دل داده که تعلق به یکدیگر داشته باشیم، نه اینکه با یکدیگر بغض و عداوت داشته باشیم...

از خدا بخواهید که شما را مؤید کند و به فضائل عالم انسانی موفق نماید. چراغی را که ایزد برافروخت خاموش نکنیم. باران رحمت پروردگار را قطع نمائیم. برکت آسمانی را مانع نشویم. موفق به آن شویم که عالم انسانی را تزیین دهیم. شرق و غرب را روشن کنیم. جمیع امم را با هم ارتباط دهیم. بنیان جنگ را براندازیم و سبب الفت قلوب شویم. اینست منتها آمال ما. اینست رجای ما. از خدا امیدواریم که به آن موفق گردیم.^۶



خداوندا بندگان را در ظلّ عنایت پناه ده. نادانان را بر اسرار حقیقت آگاه کن. بیچارگان را ملجئی بخش، و آوارگان را سر و سامانی ده. دل های شکسته را مسرور کن، و مرغان بال شکسته را پرواز ده. تشنگان را از سلسبیل عنایت بنوشان، و فقیران را از گنج ملکوت مستغنی فرما. طفلان را در مهد عنایت پرورش ده تا به بلوغ رسند. مریضان را به درمان آسمانی درمان فرما تا صحت و عافیت یابند. خداوندا کوران را بینا کن و کران را شنوا نما.



مردگان را زنده کن و پژمردگان را تر و تازه فرما. نومیدان را امیدوار کن و محرومان را بهره‌ای عطا فرما. توئی بخشنده، توئی دهنده، و توئی مهربان.

ای پروردگار، هرچند ضعیفیم ولی تو قوی هستی، و هرچند فقیریم تو غنی هستی، و هرچند ذلیلیم تو عزیز هستی. پس نظر به فقر و ضعف مفرما. بلکه آنچه مقتضای غنای مطلق و قوت و قدرت توست ارزانی کن. توئی رحیم، توئی رحمن، توئی بخشنده، توئی مهربان.^۷

نمونه‌هایی از نامه‌های حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای سرور هوشمندان، آنچه به قلم مشکین نگاشتی خواندیم و به آستان یزدان زیان ستایش گشادیم، که پرتو خورشید آسمانی چنان درخشید، که در دل‌های یاران سپیده امید دمید، و مژده رسید، که ای یاران دیرین، بجوشید و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سراپرده پیشینیان را برافراخت، و پرچم فارسیان را بلند نمود، و اختر ایرانیان را روشن کرد. خزان گذشت و دی بسر آمد. باد بهار رسید، و گلشن مشکبار دمید. تا اسیران سرور گردند و بی‌نویان رهبر. هر بی‌سر و سامان سر و سامان جوید، و لانه ویران ایوان کیوان گردد. کلبه و دودمان دیرین بهشت برین گردد، و آشیان مرغان اندوهگین گلگشت دلنشین. پس باید به پاداش این بخشش خداوند آفرینش، کوشش نمود تا همه یاران در سایه سراپرده یزدان در آیند، و بزرگواری جهان آسمان رخ بگشاید. تا روی زمین آئینه چرخ برین گردد، و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد.

ای یزدان پاک، این بنده دیرین را اندوهگین مخواه. شادمانی آسمانی بخش و فرّ یزدانی بده. ستاره روشن نما و گل گلشن کن. سرور راستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه. رویش را بدرخشان و گوهرش را بیفشان. جانش را



مشکبار کن و دلش را گلزار نما. تا بوی خوی خوشش جان پرور گردد و پرتو
رویش افرون از ماه و اختر. توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا.

ای یار دیرین، پرسش چند نموده بودی. پرسش نخست این بود که چرا آئین
پیغمبران دیگرگون گردد... زیرا باید فرمایش یزدان بر یک روش باشد تا
بخشش آسمان رخ بگشاید، انتهی.

بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد، و در هر نفس تغییر و
تبدیل جوید... مثل عالم امکان مثل هیکل انسان است که در طبیعت واحده
مداوم نه. بلکه از طبیعتی به طبیعتی دیگر و از مزاجی به مزاجی دیگر انتقال
نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود. لهذا پزشک دانا و حکیم
حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید. به دیده بینا ملاحظه کنید
که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره شیرخوار و چون
نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول
نماید. زمان طفولیت را حکمی، و دم شیرخواری را رزقی، و سن بلوغ را
اقتضائی، و جوانی را قوت و قدرتی، و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی. و در
هر درجه انسان را اقتضائی، و دردش را درمانی. هم چنین موسم صیف را
اقتضائی، و فصل خزان را خصوصیتی، و موسم دی را برودتی، و وقت بهار
را نسیم معطری و شمیم معنبری.

حکمت کلیه اقتضای این می نماید که به تغییر احوال تغییر احکام حاصل
گردد. و به تبدیل امراض، تغییر علاج شود. پزشک دانا هیکل انسان را در هر
مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید. و این تغییر و تبدیل عین حکمت
است. زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است. و چون علاج را تغییر دهد
نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است. اگر داروی اول موافق بود، چرا



تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد. ولی رنجور دانا اذعان نماید، و بروجدان بیفزاید.

و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است: قسمی تعلق به عالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق به جهان جان و دل. اساس آئین روحانی لم یتغیر و لم یتبدل است. از آغاز ایجاد تا یوم میعاد، و تا ابدالآباد، بر یک منوال بوده و هست. و آن فضائل عالم انسانی است، و آئین حقیقی دائمی سرمدی یزدانی، و روش و فرمایش ابدی خداوند آفرینش است. و قسمی از آئین تعلق به جسم دارد. آن به مقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه‌ای از سن تبدیل و تغییر یابد...

اما اسّ اساس آئین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست. مثلاً خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران و رفتار نیکوکاران، از لوازم آئین یزدان است، و این ابداً تغییر ننموده و نخواهد نمود. اما احکام جسمانی البته به اقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید. شما به بصر انصاف ملاحظه نمائید. در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظتی بی اندازه یافته، آیا ممکن است که احکام و آئین پیشینیان به تمامه مجری گردد؟ لا والله. و از این گذشته، اگر در ظهور مظاهر مقدسه آئین تازه تأسیس نگردد، جهان تجدید نشود، و هیكل عالم در قمیص تازه جلوه نماید.^۹



وقت بیداری است و هنگام هوشیاری و دم بی قراری. ایام این عالم درگذر است و فنای ابدی از برای نفوس غافله مقرر. تا وقت هست فرصت غنیمت دانید شمعی برافروزد علم تقدیس برافرازد... اینست نصیحت عبدالبهاء. به جان بکوشید و محبّ عالم باشید. خادم صلح و صلاح شوید و کافل فوز و فلاح گردید. خیرخواه عموم عالم باشید و خدمت به هیئت عالم انسانی کنید.^۹



پس احبّای الهی باید... نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر
شجر ایجاد مشاهده کنند. همیشه به این فکر باشند که خیری به نفسی رسانند
و محبت و رعایتی و مودّت و اعانتی به نفسی نمایند. دشمنی نبینند، و
بدخواهی نشمرند. جمیع من علی الارض را دوست انگارند، و اغیار را یار
دانند، و بیگانه را آشنا شمردند، و به قیدی مقید نباشند، بلکه از هر بندی آزاد
گردند. ایوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد، و اعدا را درّ
عطا مبذول دارد، حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود، و هر خصم لدود را
یار ودود...

ای یاران عزیز، جهان در جنگ و جدال است، و نوع انسان در نهایت
خصوصیت و وبال. ظلمت جفا احاطه نموده، و نورانیت وفا پنهان گشته. جمیع
ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده، و با یکدیگر جنگ و ستیزی نمایند. بنیان
بشر است که زیر و زبر است. هزاران خانمان است که بی سر و سامانست. در
هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته به خاک و خونست
و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون.

سروران سرداری نمایند و به خونریزی افتخار کنند و به فتنه انگیزی مباحات
نمایند. یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم. و دیگری گوید مملکتی
با خاک یکسان ساختم. و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم. اینست مدار
فخر و مباحات بین نوع بشر. در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم، و
آشتی و حق پرستی مقدوح...

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و
راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود...



یتیمان را پدر مهربان گردید، و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید. فقیران را کنز غنا گردید، و مریضان را درمان و شفا. معین هر مظلومی باشید، و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمائید، و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید، و اعتنا نکنید. بالعکس معامله نمائید. و به حقیقت مهربان باشید، نه به ظاهر و صورت.

هر نفسی... باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد، و موهبت آموزگار. بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند، و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار... محبت نور است در هر خانه بتابد، و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبای الهی همتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد، تا سر پنهان آشکار شود، و حقائق اشیاء مشهود و عیان گردد.^{۱۰}



آنی سکون نیابید و دقیقه‌ای قرار مجوئید و دمی نیاسائید. مانند دریا پر جوش گردید و به مثابه نهنگ بحر بقا به خروش آئید. صمت و سکون و قرار و سکوت شأن اموات است نه احیاء و از خصائص جماد است نه طیور گلشن ملاء اعلیٰ. عنقریب این بساط حیات منطوی شود و این لذائذ و نعماء منتهی گردد. از برای نفوس یأس حاصل شود و هر مقصد و آرزویی باطل گردد. پس تا جان در جسد است باید حرکتی نمود و همتی کرد و بنیانی بنیاد نهاد که قرون و اعصار فتور به ارکان نرساند و احقاب و ادهار سبب انهدام نشود، ابدی باشد، و سرمدی تا سلطنت جان و وجدان در دو جهان ثابت و برقرار گردد. این است وصیت عبدالبهاء.^{۱۱}



ای بندگان... چراغ یزدان روشن است و پرتو مهر آسمان، روشنی بخش گلزار و گلشن. بانگ سروش است که بلند است و مژده پرجوش و خروش است که



جان بخش هر ارجمند و مستمند. بخشش یار مهربانست که نمودار است و ریزش ابر بهار است که گوهر بار است. دریای دانش و هوش است که گوهر فشان است و آتش جهان دل و جان است که زیانه اش تا دامنه آسمان است.

پس ای یاران یزدانی و دوستان جانی، ستایش پاك یزدان را که از کشور ایران چنین آفتابی آشکار نمود و از خاک پاك پارسیان چنین دار پروری نمودار فرمود. دست نیاز به درگاه خداوند بی انباز دراز کنید که ای پروردگار آمرزگار نیکوکار، ستایش و نیایش تو را سزاوار که این کشور خاموش را پر آتش نمودی و این افسردگان بی هوش را به جوش و خروش آوردی. ناامیدان را نوید امید دادی و مستمندان را به گنج روان راه نمودی... و بیچارگان را سر و سامان بخشیدی.

ای پروردگار، آنچه در نامه های آسمانی نوید فرمودی آشکار کن و آنچه به زبان پیغمبران گفتی نمودار فرما. نیروی یزدانیت بنما و بخشش آسمانیت آشکار کن. این کشور را بهشت برین ساز و این خاور و باختر را پرتو بخش روی زمین. این پارسیان را آسمانیان کن و این بی نام و بی نشانها را چون اختران پرتوافشان. توئی توانا، توئی بینا، توئی شنوا، توئی پشتیبان.^{۱۲}



روز آخر است. من فردا عازم رفتن هستم و شماها را نصیحت می کنم. همّتتان را بلند کنید و مقصدتان را عالی فرمائید. این عالم جسمانی حیات موقت است لابد منتهی می شود. حیات و لذات این عالم فانی است، راحتش منتهی به زحمت، عزّتش منتهی به ذلّت، حیاتش منتهی به ممات، بقایش منتهی به فنا می شود. هر چیزی که بقا ندارد در نزد عاقل جلوه ندارد. زیرا انسان عاقل توجه به عالم فانی نمی کند، توجه به عالم باقی می کند، به



حیات موقت قناعت نمی‌کند، حیات ابدی می‌طلبد. در ظلمت طبیعت نمی‌ماند، آرزوی ملکوت انوار می‌کند. لهذا قناعت به این حیات فانیه نکنید. يك حیاتی طلبید که نهایت ندارد. عزّتی طلبید که ابدی و سرمدی است، يك راحتی طلبید که آسمانی است، روحانیتی طلبید که ربّانی است...

ملاحظه کنید عقلائی که از پیش گذشته‌اند، دانایانی که از پیش گذشته‌اند، انبیائی که از پیش گذشته‌اند. آنها خود را از ظلمات عالم طبیعت نجات دادند و از انوار عالم ملکوت بهره و نصیب گرفتند. اعتنائی به حیات موقّتی این دنیا نمودند. حیات ابدی می‌طلبیدند. هرچند در زمین بودند لکن در ملکوت ابهی سیر می‌نمودند. هرچند ارواحشان اسیر این جسد بود لکن آزادی عالم بقا می‌جستند. تا آنکه ارواح مقدّسه آنها به ملکوت ابهی صعود نمود و حیات ابدی یافتند.

ملاحظه کنید که جمیع اعظام دنیا کلّ معدوم شدند. اثری از آنها باقی نیست. ولکن آن نفوس مقدّسه الی الابد آثارشان باقی است. شمع جمیع ملوک خاموش شد ولکن شمع آنان روزبروز روشن تر گشت. چه قدر در این عالم ملکه‌ها آمدند که در نهایت اقتدار بودند. جمیع آنها معدوم شدند، اثری از آنها نمانده است، مگر آنکه در بعضی کتب تاریخ اسمی از آنان مذکور. ولکن مریم مجدلیه يك زن دهاتی بود، چون به انوار ملکوت روشن شد نجم ساطع گشت و الی الابد از افق عزّت ابدیه می‌درخشد. از اینجا قیاس کنید که نفوسی که در ملکوت ابهی داخل می‌شوند چه عزّت ابدی می‌یابند. صیت آنان الی الابد باقی است و از افق ملکوت مانند ستاره می‌درخشند.

حیات آنها ابدی است، نام آنها ابدی است، ذکر آنها ابدی است، آثار آنها ابدی است. پس بکوشید تا انوار ملکوت ابهی بیابید، تا به فضل الهی زنده شوید... این است وصیت من. در حق شما دعا می‌کنم که خدا الطاف بی‌پایان خود را بر شما نازل کند.^{۱۳}



نمونه‌ای از آثار عربی حضرت بهاء الله

گزیده‌ای از لوح سلطان

خطاب به ناصرالدین شاه

تالله انی ما اردت الفساد بل تطهیر العباد عن کلّ ما منعهم عن التّقرب الی الله
مالک یوم التّناد کنت نائماً علی مضجعی مرّت علی نفعات ربّی الرّحمن و



ایقظنتی من التّوم و امرنی بالنداء بین الارض والسّماء ما كان هذا من عندی بل من عنده و یشهد بذلك سگان جبروته و ملکوته و اهل مدائن عزّه.

فونفسه الحقّ لاجزع من البلیا فی سبيله و لا عن الرّزایا فی حبه و رضائه قد جعل الله البلاء غادیه لهذه الدسكرة الخضراء و ذباله لمصباحه الّذی به اشرقت الارض والسّماء.

هل یبقی لاحد ما عنده من ثروته او یغنیه غداً عن مالک ناصيته لو ینظر احد فی الّذین ناموا تحت الرّضام و جاوروا الرّغام هل یقدر ان یمیز رمم جماجم المالك عن براجم المملوک لا فو مالک الملوک و هل یعرف الولاة من الرّعاة و هل یمیز اولی الثروة والغنا من الّذی کان بلا حذاء و وطاء تالله قد رفع الفرق الّا لمن قضی الحقّ و قضی بالحقّ این العلماء والفضلاء والامراء این دقة انظارهم و حدة ابصارهم و رقة افکارهم و سلامة اذکارهم و این خزائنهم المستورة و زخارفهم المشهودة و سرهم الموضوعة و فرشهم الموضوعة هیئات قد صار الکل بوراً و جعلهم قضاء الله هباءً منشوراً قد نث ما کنزوا و تشتت ما جمعوا و تبدد ما کتموا اصبحوا لا یری الّا اماکنهم الخالیة و سقوفهم الخاویة و جذوعهم المنقعة و قشيبهم البالیة انّ البصیر لا یشغله المال عن النظر الی المآل و الخبیر لا تمسکه الاموال عن التّوجه الی الغنی المتعال این من حکم علی ما طلعت الشمس علیها و اسرف و استطرف فی الدّنیة و ما خلق فیها این صاحب الکتیبة السّمراء والرّایة الصفراء این من حکم فی الزّوراء و این من ظلم فی الفیحاء و این الّذین ارتعد الكنوز من کرمهم و قبض البحر عند بسط اکفهم و هممهم و این من طال ذراعه فی العصیان و مال ذرعه عن الرّحمن این الّذی کان ان یمتدح اللّذات و یجتنب اثمار الشّهوات این ربّات الّکمال و ذوات الجمال این اغصانهم المتمایلة و افنانهم المتطاولة و قصورهم العالیة و بساتینهم المعروشة و این دقة اذیمها و رقة نسیمها و خریر مائها و هزیز اریاحها



و هدير ورقائها و حفياف اشجارها و اين سحورهم المفتره و ثغورهم المبتسمة
فواهاً لهم قد هبطوا الحضيض و جاووا القضيض لا يسمع اليوم منهم ذكر و
لا ركز و لا يعرف منهم امر و لا رمز ايمارون القوم و هم يشهدون اينكرون و هم
يعلمون لم ادر باي وادٍ يهيمون اما يرون يذهبون و لا يرجعون الى متى يغيرون و
ينجدون يهبطون و يصعدون.

الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله طوبى لمن قال او يقول بلى يا
ربّ آن و حان و ينقطع عما كان الى مالك الاكوان و ملك الامكان هيهات
لا يحصد الا ما زرع و لا يؤخذ الا ما وضع الا بفضل الله و كرمه هل حملت
الارض بالذى لا تمنعه سبحات الجلال عن الصعود الى ملكوت ربّه العزيز
المتعال و هل لنا من العمل ما يزول به العلل و يقربنا الى مالك العلل نسل الله
بان يعاملنا بفضل لا بعدله و يجعلنا ممن توجه اليه و انقطع عما سواه.

يا ملك قد رايت فى سبيل الله مالارثت عين و لاسمعت اذن قد انكرنى
المعارف و ضاق على المخارف قد نصب ضحضاح السلامة و اصفر
ضحضاح الراحة كم من البلايا نزلت و كم منها سوف تنزل امشى مقبلاً الى
العزير الوهاب و عن ورائى تنساب الحباب قد استهل مدمعى الى ان بلّ
مضجعى و ليس حزنى لنفسى تالله رأسى يشتاقر الرّماح فى حبّ موليه و ما
مررت على شجر الا وقد خاطبه فؤادى يا ليت قطعت لاسمى و صلب عليك
جسدى فى سبيل ربّى بل بما ارى الناس فى سكرتهم يعمهون و لا يعرفون
رفعوا اهوائهم و وضعوا الههم كأنهم اتخذوا امرالله هزواً و لهواً و لعباً و
يحسبون أنّهم محسنون و فى حصن الامان هم محصّنون ليس الامر كما يظنون
غداً يرون ما ينكرون.

فسوف يخرجوننا اولوالحكم والغناء من هذه الارض التى سميت بادرنه الى
مدينة عكا و ممّا يحكون أنّها اخرب مدن الدنيا و اقبحها صورةً و اردتها هواً و



انتنها ماءً كأنها دار حكومة الصدى لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه و
ارادوا ان يحبسوا الغلام فيها و يسدوا على وجوهنا ابواب الرخاء و يصدوا عنا
عرض الحيوۃ الدنيا فيما غبر من ايامنا تالله لو ينهكنى اللغب و يهلكنى السغب
و يجعل فراشى من الصخرة الصماء و مؤانسى و حوش العراء لا اجزع و اصبر كما
صبر اولو الحزم و اصحاب العزم بحول الله مالك القدم و خالق الامم و اشكر الله
على كل الاحوال و نرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس يعتق الرقاب من السلاسل
والاطناب و يجعل الوجوه خالصة لوجهه العزيز الوهاب انه مجيب لمن دعاه و
قريب لمن ناجاه و نستله بان يجعل هذا البلاء الادهم درعا لهيكل امره و به
يحفظه من سيوف شاحذة و قضب نافذة لم يزل بالبلاء علا امره و سنا ذكره
هذا من سنته قد خلت فى القرون الخالية و الاعصار الماضية فسوف يعلمون
القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا عثر جوادهم و طوى مهادهم و كلت اسيافهم و
زلت اقدامهم.

لم ادralى متى يركبون مطية الهوى و يهيمون فى هيماء الغفلة و الغوى ابقى عزة
من عز و ذلة من ذل ام يبقى من اتكا على الوسادة العليا و بلغ فى العزة الى
الغاية القصوى لا و ربى الرحمن كل من عليها فان و يبقى وجه ربى العزيز المنان
اى درع ما اصابها سهم الردى و اى فود ما عرته يد القضا و اى حصن منع عنه
رسول الموت اذا اتى و اى سرير ما كسر و اى سدير ما قفر لو علم الناس
ما وراء الختام من رحيق رحمة ربهم العزيز العالم لنبذوا الملام و استرضوا عن
الغلام و اما الان حجبونى بحجاب الظلام الذى نسجوه بايدي الظنون
والاوهام.

سوف تشق يد البيضاء جيلاً لهذه الليلة الدلماء و يفتح الله لمدينة باباً رتاجاً يومئذ
يدخلون فيها الناس افواجا و يقولون ما قائلته اللائمات من قبل ليظهر فى الغايات
ما بدافى البدايات ايريدون الإقامة و رجلهم فى الركاب و هل يرون لدهابهم من



ایاب لا وربّ الارباب الاّ فی المآب یومئذ یقوم الناس من الاجداث و یسئلون عن التراث طوبی لمن لا تسومه الاثقال فی ذلك الیوم الذی فیہ تمر الجبال و یحضر الكل للسؤال فی محضر الله المتعال انه شدید النکال.

نسئل الله بان یقدس قلوب بعض العلماء من الضغينة والبغضاء لینظروا الاشیاء بعین لا یغلبها الاغضاء و یصعدهم الی مقام لا تقلّبهم الدنیا و ریاستها عن النظر الی الافق الاعلی و لا یشغلهم المعاش و اسباب الفراش عن الیوم الذی فیہ یجعل الجبال کالفراش و لو انّهم یفرحون بما ورد علینا من البلاء فسوف یأتی یوم فیہ ینوحون و ینحون.

فورّی لو خیرت فیما هم علیه من العزّة والغناء والثروة والعلاء والرّاحة والرّخاء و ما انافیہ من الشّدة والبلاء لا اخترت ما انافیہ الیوم والان لا ابدل ذرة من هذه البلیا بما خلق فی ملکوت الانشاء لولا البلاء فی سبیل الله ما لذی بقائی و مانفعی حیوتی و لا یخفی علی اهل البصر والنّاظرین الی المنظر الاکبر بانی فی اکثر ایامی کنت کعبد یكون جالساً تحت سیف علّق بشعرة واحدة و لم یدرمتی ینزل علیه اینزل فی الحین او بعد حین و فی کلّ ذلك نشکر الله ربّ العالمین و نحمده فی کلّ الاحوال انه علی کلّ شیئی شهید.

نسئل الله بان یبسط ظلّه لیسرعن الیه الموحدون و یأدین فیہ المخلصون و یرزق العباد من روض عناية زهراً و من افق الطافه زهراً و یویده فیما یحبّ و یرضی و یوفقه علی ما یقربه الی مطلع اسمائه الحسنی لیغضّ الطرف ممّا یرى من الاحجاف و ینظر الی الرّعیة بعین الالطاف و یحفظهم من الاعتساف و نسئله تعالی بان یجمع الكلّ علی خلیج البحر الا عظم الذی کلّ قطرة منه تنادی انه مبشر العالمین و محیی العالمین و الحمد لله مالک یوم الدین و نسئله تعالی بان یجعلک ناصرّاً لامره و ناظراً الی عدله لتحمک علی العباد کما تحکم علی ذوی قرباتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک انه لهوالمقتدر المتعالی المهین القیوم.



ضمیمه

اصل آیات عربی که در این کتاب

بکار رفته

پیشگفتار

۱. فبشّر عبادالذین یستمعون القول فیَتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولواالالباب.
سوره زمر، آیه های ۱۷-۱۸
۳. وان ربک لدو فضل علی الناس ولكن اکثرهم لا یشکرون.
سوره نمل، آیه ۷۳
۱۰. یا ایهاالذین آمنوا ان جاءکم فاسق ببناء فتبینوا. ان تصیبوا قوماً بجهلة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.
سوره حجرات، آیه ۶
۱۱. فسئل به خبیراً.
سوره فرقان، آیه ۵۹
۱۲. ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً.
سوره یونس، آیه ۳۶



۱۴. خافوا الله ولا تتبّعوا ما عندكم من الاوهام اتّبِعوا ما يأمرکم به ربکم العزیز الحکیم.
حضرت بهاء الله
۱۵. قل ضعوا الاوهام تالله قد اشرق نیر الایقان.
حضرت بهاء الله
۱۶. هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب.
سوره زمر، آیه ۹

فصل ۱

۱۴. ولو انفقنا ما فی الارض جمیعاً ما آلت بین قلوبهم و لكن الله الّف بینهم انّه عزیز حکیم.
سوره انفال، آیه ۶۲
۳۸. اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً فسیح بحمد ربک.
سوره نصر، آیه های ۱-۳
۴۰. ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود و مانؤخره الا لاجل معدود.
سوره هود، آیه های ۱۰۳-۱۰۴
۴۶. قل اذا جاء النصر کل یدعون الایمان و یدخلون فی امرالله.
حضرت بهاء الله

فصل ۲

۲. و ما امرنا الا واحد.
سوره قمر، آیه ۵۰
۳. شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا.
سوره شوری، آیه ۱۳
۴. و انّ هذه امتکم امّة واحده و انا ربکم فاتّقون. فتقطّعوا امرهم بینهم زبراً کلّ حزب بما لیدیهم فرحون.
سوره مؤمنون، آیه های ۵۲-۵۴
۸. و لقد ارسلنا رسلاً من قبلك... لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتب.
سوره رعد، آیه های ۳۸-۳۹
۱۱. کلّ یوم هو فی شأن.
سوره رحمن، آیه ۲۹
۱۳. و ان شیئی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم.
سوره حجر، آیه ۲۱
۱۶. ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون.
سوره انبیاء، آیه ۲
۱۷. و ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم الا كانوا عنها معرضین.
سوره انعام، آیه ۴



۱۸. یا حسرةً علی العباد ما یأتیهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن. سوره یس، آیه ۳۰
۲۲. و کلاً نقصّ علیک من ابناء الرسل...موعظة و ذکرى للمؤمنین. سوره هود، آیه ۱۲۰
۲۴. لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب. سوره یوسف، آیه ۱۱۱

فصل ۳

۸. فبشّر عبادالذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اوالالباب. سوره زمر، آیه های ۱۷-۱۸
۹. لا اکراه فی الدین. سوره بقره، آیه ۲۵۶
۱۰. فهل علی الرّسل الا البلاغ المبین؟ سوره نحل، آیه ۳۵
۱۱. قل یا ایها الکافرون ل اعبد ما تعبدون و ل اانتهم عابدون ما اعبد...لکم دینکم ولی دین. سوره کافرون، آیه های ۱ و ۶
۱۲. ولو شاء ربّک لا من فی الارض کلّهم جمیعاً... سوره یونس، آیه ۹۹
۱۳. فذکر انما انت مذکر. لست علیهم بمصیطر. سوره غاشیه، آیه های ۲۱-۲۲
۱۶. و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا. سوره بقره، آیه ۱۷۰
۱۷. انا وجدنا آباءنا علی امّة و انا علی آثارهم مقتدون. قل اولوجئتکم باهدی ممّا وجدتم. سوره زخرف، آیه های ۲۳-۲۴
۱۹. اتّخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح... سوره توبه، آیه ۳۱
۲۲. ان یتّبعون الا الظنّ و ان هم الا یخرضون. سوره یونس، آیه ۶۶
۲۳. و ما یتبع اکثرهم الا ظناً انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً. سوره یونس، آیه ۳۶
۲۴. یقتلون ابناء الرّسول و یدخلون المساجد و یحسبون انّهم من المحسنین. حضرت بهاء الله
۲۵. افرایت من اتّخذ الهه هویه و اضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه... سوره جاثیه، آیه ۲۳
۲۷. قل ضعوا اصنام الاوهام ان هذا مطلع آیات ربّکم العزیز المحبوب. حضرت بهاء الله
۳۱. وکان الانسان اکثر شیئی جدلاً. سوره کهف، آیه ۵۴
۳۲. اذا جاؤک یجادلونک. سوره انعام، آیه ۲۵



۳۳. ان اعظم النَّاس خطايا يوم القيامة اكثرهم خوضاً في الباطل. حضرت محمد (نهج الفصاحة)
۳۶. قدر التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الامر من جبروت الله العلي الحكيم اياكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان الحسنة والموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها والآ فاعرضوا عنها ثم اقبلوا الى شطر القدس مقرّ مقدّس منير ولا تجادلوا للدنيا وما قدر فيها باحدٍ لأنّ الله تركها لاهلها و ما اراد منها الآ قلوب العباد و أنّها يسخرّ بجنود الوحي والبيان كذلك قدر الامر من انامل البهاء على لوح القضاء من لدن مقضى عليهم. حضرت بهاء الله
۳۷. اياكم ان تجادلوا مع احدٍ. حضرت بهاء الله

فصل ٤

٩. فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً. و لا يشرك بعبادة ربّه احداً. سورة كهف، آيه ١١٠
١٠. والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربّه والذى خبث لا يخرج الا نكداً. سورة اعراف، آيه ٥٨
١١. ان الذين آمنوا و عملوا الصّالحات يهديهم ربّهم بايمانهم. سورة يونس، آيه ٩
١٢. ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب. سورة غافر، آيه ٢٨
١٧. كذلك نبا الذين ترى فيهم خيراً يومئذٍ و كذلك علمهم سبل الحقّ لعلّهم يفقهون. حضرت باب
٣٥. والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا. سورة عنكبوت، آيه ٦٩
٣٦. ان الذين قالوا ربّنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة. سورة فصلت، آيه ٣٠
٤٣. انما يوفى الصّابرين اجرهم بغير حساب. سورة زمر، آيه ١٣
٤٤. من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور. سورة نور، آيه ٤٠
٤٥. من كان يريد العزّة فللّله العزّة جميعاً. سورة فاطر، آيه ١٠
٥٤. لن يعرفنا اليوم الا الذين صفت مرآت قلوبهم و طهرت انظارهم عن النّظر الى غير الله. حضرت بهاء الله
٥٥. قل ضعوا الاوهام قد اتى العلام على ظلل الغمام. حضرت بهاء الله
٥٦. اياك ان تمنعك شئون الخلق عن الحقّ. حضرت بهاء الله



فصل ۶

۱۴. والشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. سورة يس، آیه ۳۷
۳۹. طوبی لعالم...یدعوالنَّاسَ اِلَى اللّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ. تَاللّٰهُ اِنِ الْاَرْضَ تَبَاهِي بِهِ وَالسَّمَاءُ تَفْتَخِرُ بِوُجُودِهِ وَيَكْبُرْنَ عَلَيْهِ كُلُّ الْاَشْيَاءِ فِي كُلِّ حِينٍ. حضرت بهاء الله
۴۰. اِنِ اَوَّلَ الْعِلْمِ هُوَ عِرْفَانُهُ وَالَّذِي فَازَ بِهِ فَازَ بِكُلِّ الْعِلْمِ...طوبی لعالم فاز بالمعلوم و ترك الموهوم. حضرت بهاء الله

فصل ۷

۲۳. خَلَقْنَا النُّفُوسَ اطْوَاراً فَطُوبَى لِمَنْ يَعْرِفُ اطْوَارَهَا. حضرت بهاء الله

فصل ۸

۱۳. لَوْ اَنْفَقْتُ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً مَا اَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ اَلْفَ بَيْنَهُمْ. سورة انفال، آیه ۶۳

فصل ۹

۹. طوبی لمن اختار اخاه على نفسه. حضرت بهاء الله
۱۴. تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ الْاَسْبَابِ مَتَوَكِّلِينَ عَلَى اللّٰهِ مَسْبَبِ الْاَسْبَابِ. حضرت بهاء الله

فصل ۱۰

۵. اَحَبُّ الْخَلْقِ عِنْدَ الْحَقِّ اَرْسَخُهُمْ وَ اسْبَقُهُمْ فِي حُبِّ اللّٰهِ... حضرت بهاء الله

فصل ۱۲

۱۴. فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. سورة مؤمنون، آیه های ۵۲-۵۳
۱۵. وَ كَمِ مِنْ عِبَادٍ يَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ فِي كُلِّ عَمْرِهِمْ وَ هُمْ لِبَاسِ النَّارِ يَلْبَسُونَ بِمَا لَا يَلْبَسُونَ لِبَاسَ الْهُدَى وَ التَّقَى. حضرت باب



۲۱. ایكون افتخاركم بان تأكلوا و تشربوا و تجتمعوا الزخارف فى خزائنكم اوالترّين باحجار
الحمرة و الصّفرا و لؤلؤ بيض ثمين. ولو كان الافتخار بهذه الاشياء الفانيه فينبغى للتراب
بان يفتخر عليكم لانه يبذل و ينفق عليكم كلّ ذلك من مقدّر قدير. حضرت بهاء الله

فصل ۱۳

۳. قل انّ قوّة الله فى قلوب الّذين وحدالله و قالوا انه لاله الا هو. حضرت باب
۴. انه هوالنور فى ملكوت السموات والارض و ما بينهما ينورالله قلوبكم و يثبت اقدامكم
بنوره. حضرت باب
۵. فلتكبرواالله و لتعظّموه و لتقدّسوه و لتوحّدوه و لتعزّزه و لتعظّموه تعظيماً عظيماً.
حضرت باب
۱۸. شهدالله انه لاله الا هو له ملك السموات والارض و ما بينهما لن يدركه من شئى و
لا يعرفه و لا يوحّده من شئى فلا يوجد له من مثل و لا شبه و لا من كفو و
لا عدل فلتكبرواالله و لتعظّموه و لتقدّسوه و لتوحّدوه و لتعزّزه و لتعظّموه تعظيماً عظيماً
ذلك ما يدخلنكم فى الجنة ان انتم بآيات الله توقنون. حضرت باب
۱۹. لو يعرف نفسه عباده على ما هو عليه لينقطعن به كل عن كلّ شئى و يسكنن فى
جواره... فلما ستر منهم لذا التفتوا بدونه. حضرت بهاء الله
۲۰. انه كان واحداً فى صفاته و انقطعت كل الصفات عن ساحة قدسه... و يرجع كل ذلك
الاسماء والصفات الى انبيائه و رسله... حضرت بهاء الله

فصل ۱۴

۷. و اذامس الانسان الضّرّ دعانا... فلما كشفنا عنه ضرّه مرّكان لم يدعنا الى ضرّ مسّه.
سوره يونس، آيه ۱۲
۱۹. ثمّ اصلحوا ذات بينكم بحيث لن يهبّ منكم الا روائح الله و لن يشهد فى وجوهكم الا
نصرة الفردوس و تكونن من الّذينهم فى كلّ امر يفرحون و اذا يمسهّم الذلّة والبأساء
والضّرّاء فى كلّ ما كان من البلايا و يكون هم يصبرون فى سبيل بارئهم و يتوكّلون على
الله ثمّ الى مرضاته هم متوجهون. حضرت بهاء الله



٣٤. لكل نفس ينبغي ان يختار لنفسه ما لا يتصرف فيه غيره ويكون معه في كل الاحوال تالله انه لحب الله لو انتم من العارفين. حضرت بهاء الله

فصل ١٥

٦. قل يا قوم فافترئوا كلمات الله على احسن النعمات ليستجذب منها اهل الارضين والسّموات تالله الحقّ لواحد يتلو ما نزل من جبروت البقاء فقد يعثه الله في جنّة الخلد على جمال الذي يستضيئى من انوار وجهه اهل ملاء الاعلى و يزورنه اهل سرادق القدس واهل خباء الخفا الذين ما وقعت على وجوههم اعين الذينهم كفروا بآيات الرحمن... كذلك يجزى الله عباده الذين يذكرونه احسن الجزاء من عنده. حضرت بهاء الله

٩. الا بذكر الله تطمئنّ القلوب. سورة رعد، آيه ٢٨

١٦. بذكرى يطهر كل شئى. حضرت بهاء الله

١٨. انما يتقبل الله من المتقين. سورة مائده، آيه ٢٧

٢٣. فاذكرونى اذكركم. سورة بقره، آيه ١٥٢

٢٤. اذكرنى فى ارضى لاذكرك فى سمائى. حضرت بهاء الله

فصل ١٦

٥. قل كلّ من اوّل الذى لا اوّل له الى آخر الذى لا آخر له بمن يظهره الله يسجدون...

واجعل اللهم تلك الشجرة كلّها له ليظهرنّ منها ثمرات ما قد خلق الله فيها لمن قد اراد الله ان يظهر به ما اراد فأننى انا و عزّتك ما اردت ان يكون على تلك الشجرة من غصنٍ ولا ورقٍ ولا ثمرٍ لن يسجد له يوم ظهوره... وان شهدت يا الهى على من غصن او ورقٍ او ثمرٍ لم يسجد له يوم ظهوره فاقطعه...

فانّ مثله جلّ ذكره كمثّل الشّمس لو يقابلنه الى ما لانهاية مرايا كلهن ليستعكسنّ من تجلّى الشّمس فى حدّهم و ان لم يقابلها من احدٍ فيطلع الشمس و يغرب والحجاب للمرايا.

وانى ما قصّرت عن نصحى ذلك الخلق و تدبيرى لاقبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم و ان يؤمننّ به يوم ظهوره كلّ ما على الارض فاذاً يسركينونتى حيث كلّ قد بلغوا



الى ذروة وجودهم و وصلوا الى طلعة محبوبهم... والآ يحزن فؤادى و انى قدرى
كلّ شئى لذلك فكيف يحتجب احد...

و انّ بهاء من يظهره الله فوق كلّ بهاء و انّ جلاله فوق كلّ جلال و انّ جماله فوق كلّ
جمال و انّ عظمته فوق كلّ عظمة و انّ نوره فوق كلّ نور و انّ رحمته فوق كلّ رحمة و
انّ كماله فوق كلّ كمال و انّ عزّته فوق كلّ عزّة و انّ اسمائه فوق كلّ اسماء و انّ رضائه
فوق كلّ رضاء و انّ علوه فوق كلّ علو و انّ ظهوره فوق كلّ ظهور و انّ بطونه فوق كلّ
بطون و انّ علائه فوق كلّ علاء و انّ منه فوق كلّ من و انّ قوته فوق كلّ قوّة و انّ سلطنته
فوق كلّ سلطنة و انّ ملكه فوق كلّ ملك و انّ علمه نافذ فى كلّ شئى و انّ قدرته
مستطيلة على كلّ شئى.

۶. قل انّ من يظهره الله حجاب الله الاول انتم من وراء ذلك الحجاب غير الله لاتدركون و
من دون ذلك الحجاب كلّ ما يظهر من عند الله تدركون والله غيب ممتنع متعالى
محبوب.

فصل ۱۷

۴. انا ننصرك بك و بقلمك. لا تحزن عما ورد عليك و لا تخف انك من الآمنين. سوف
يبعث الله كنوز الارض و هم رجال ينصرونك بك و باسمك الذى به احياء الله افئدة
العارفين.

۵. قل اى و ربى لا اعلم حرفاً الا ما علمنى الله بجوده.

۱۰. و انك انت يا هدهد السبا اذهب بكتابى الى مداين الله و ان يسئلك الطيور عن
طير القدس قل انى تركتها حين التى كانت تحت مخاليب الانكار و منسر الاشرار و ما
كان عنده من ناصر الا الله الذى خلقه و سواه و جعله سراج جماله بين السموات
والارض...

و ان وجدت احداً من احبائى و يسئلى منى قل تالله انى خرجت عن مدينة السجن حين
الذى كان الحسين مطروحاً على الارض و كان ركبة الشين على صدره و يريد ان يقطع
رأسه و كان السنان واقفاً لتقاء الرأس و ينتظر بان يرفعه على السنان... فى تلك الحالة
رايت شفتاه يتحرك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطع عنه القلوب و عن ورائها
قلب الله المهيمن العزيز القيوم.



وَأَنِّي تَقَرَّبْتُ رَأْسِي إِلَى شَفَاتِهِ سَمِعْتُ بِأَنَّهُ تَحْتَ السَّيْفِ يَقُولُ يَا قَوْمِ تَاللَّهِ مَا نَطَقْتُ
بَيْنَكُمْ عَنِ الْهَوَىٰ بَلْ بِمَا نَطَقَ الطُّورُ فِي صَدْرِي الْمَقْدَسِ الْأَصْفَىٰ تَاللَّهِ لَنْ تَشْتَبِهَ
آيَاتُ اللَّهِ بِشَيْءٍ عَمَّا قَدَّرَ فِي جَبْرُوتِ الْقَضَاءِ وَعَمَّا كَانَ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ.

وَأَنْتُمْ يَا مَلَأَ الشَّرْكَ فَاسْتَنْشَقُوا هَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ جَبْرُوتِ الدَّاتِ مِنْ مَالِكِ
الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ أَنْ وَجَدْتُمْ مِنْهَا رَائِحَةَ الْقَمِيصِ عَنْ يُوسُفَ الْعَزِيزِ إِذَا فَارَحَمُوا عَلَيْهِ وَ
لَا تَقْتُلُوهُ بِأَسْيَافِ الْغُلِّ...

قَدْ جِئْتُ عَنْ مَنَبَعِ الْعِظَمَةِ وَالْجَلَالِ وَ مَخْزَنِ الرَّفْعَةِ وَالْإِجْلَالِ بِآيَاتِ الَّتِي مَا ظَهَرَتْ
حَرْفٌ مِنْهَا فِي الْمَلِكِ وَهَذَا اللَّوْحُ بَرَهَانِي بَيْنَكُمْ وَلَكُمْ وَعَلَيْكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَعْقِلُونَ.
وَيَا قَوْمِ تَاللَّهِ كُنْتُ سَاكِنًا فِي الْبَيْتِ وَصَامِتًا عَنْ كُلِّ الْإِلْحَانِ وَلَكِنَّ الرُّوحَ اهْتَرَنِي وَ
أَنْظَنِي بِالْحَقِّ وَظَهَرَتْ آثَارُهُ فِي وَجْهِهِ أَنْ أَنْتُمْ فِي جَمَالِي تَتَفَرَّسُونَ...

اتَّقَتُلُونَ الَّذِي بِأَمْرِهِ رَفَعَتِ السَّمَوَاتُ وَ مَوَجَّتِ الْبِحَارُ وَ ائْتَمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ كَشَفَتْ
الْأَسْرَارَ وَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَخْتَارِ عَنْ خَلْفِ الْإِسْتَارِ...وَلَوْ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَنِي بِكُلِّ الْأَسْيَافِ أَوْ
بِكُلِّ السَّهَامِ فِي كُلِّ حِينٍ تُضْرِبُونَ وَ أَنْطِقُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَنْ أَخَافُ
مِنْ أَحَدٍ وَ هَذَا مَذْهَبِي أَنْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ تَاللَّهِ هَذَا مَذْهَبُ كُلِّ الرَّسْلِ...وَلَمْ أَدْرَأْتُمْ بَأَى
مَذْهَبِ تَذَهَبُونَ.

وَ إِذَا بَلَغْتَ نِعْمَاتِ الْقُدْسِ إِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ سَكَتَ لِضَعْفِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ كَانَ فِي تِلْكَ
الْحَالَةِ فِي مَدَّةٍ فَلَمَّا أَفَاقَ فَتَحَ عَيْنَتَاهُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى شَطْرِ الْقُدْسِ بِلِحَاطِ الْإِنْسِ وَ قَالَ
أَيُّ رَبِّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى بَدَايِعِ قَضَايَاكَ وَ جَوَامِعِ رِزَايَاكَ مَرَّةً أَوْ دَعَتْنِي بِيَدِ النَّمْرُودِ ثُمَّ
بِيَدِ الْفِرْعَوْنَ...وَمَرَّةً أَوْ دَعَتْنِي فِي سَجْنِ الْمُشْرِكِينَ...وَمَرَّةً قَطَعْتَ رَأْسِي بِأَيْدِي
الْكَافِرِينَ وَ مَرَّةً أَرْفَعْتَنِي إِلَى الصَّلِيبِ...وَمَرَّةً ابْتَلَيْتَنِي فِي أَرْضِ الطُّفِّ بِحَيْثُ كُنْتُ
وَ حِيدًا بَيْنَ عِبَادِكَ وَ فَرِيدًا فِي مَمْلَكَتِكَ إِلَى أَنْ قَطَعُوا رَأْسِي ثُمَّ أَرْفَعُوهُ عَلَى السَّنَانِ وَ
دَارُوهُ فِي كُلِّ الدِّيَارِ وَ حَضَرُوهُ عَلَى مَقَاعِدِ الْمُشْرِكِينَ وَ مَوَاضِعِ الْمُنْكَرِينَ وَ مَرَّةً عَلَّقُونِي
فِي الْهَوَاءِ ثُمَّ ضَرَبُونِي بِمَا عِنْدَهُمْ مِنْ رِصَاصِ الْغُلِّ وَ الْبَغِضَاءِ إِلَى أَنْ قَطَعُوا أَرْكَانِي وَ
فَصَلُّوا جَوَارِحِي إِلَى أَنْ بَلَغَ الزَّمَانُ إِلَى هَذِهِ الْإَيَّامِ الَّتِي اجْتَمَعُوا الْمَغْلُونَ عَلَى نَفْسِي وَ



یتدبرون فی کلّ حین بان یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلك بکلّ ما هم علیه لمقتدرون...

فو عزّتک یا محبوبی اشکرک حینئذٍ فی تلك الحالة و علی کلّ ما ورد علی فی سبیل رضائک و اكون راضياً منک و من بدایع بلاياک و لكن یا الهی اقسّمک باسمائک المکنونة و جمالك الظاهر المستور... بان تدخل فی قلوب عبادک حبک ثم استقرهم یا الهی علی بساط رحمانیتک ثم استظلهم فی ظلّ شجرة فردانیتک و لاتحرّمهم عن نسّمات قدسک الّتی تهبّ عن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و أنّک انت المهيمن القيوم.

حضرت بهاء الله

۱۱. لا تحزنی عمّا ورد علی جمالی من طغاة خلقی و عصاة بریتی تالله لا یمنعنی البلا عن سروری و لا القضا عن بهجتی و جذبی و اشتیاقی و کلّما ازداد بلائی ازداد شوقی.

حضرت بهاء الله

۱۲. قد ظنّ المشرکون بانّ البلاء یمنع البهء عمّا اراد الله... قل لا و فاطر السّماء انه لا یمنعہ شیئی عن ذکر ربّه العزیز الحمید.

حضرت بهاء الله

فصل ۱۸

۷. لم یکن الفخر لکم الاّ بان تّبّعوا سنن الله فی انفسکم.

حضرت بهاء الله

۸. ما اراد الله من الارض و ما علیها الاّ قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلیاته. اذا قدّسوها عن دونها لیرتسم علیها ما خلقت لها.

حضرت بهاء الله

۹. لا تحملوا علی النّاس ما لاتحملوه علی انفسکم و لن ترضوا لاحد ما لاترضونه لکم و هذا خیر النّصح.

حضرت بهاء الله

۱۰. اهل البهء هم عباد لو یردون وادياً من الذهب یمرون عنه کمر السّحاب و لا یلتفتون الیه ابدأ الاّ انهم منی... و لو یردن علیهم ذوات الجمال باحسن الطّراز لاترتد الیهن ابصارهم بالهوی. اولتک خلقوا من التّقوی.

حضرت بهاء الله

۲۶. فاستبقوا الخیرات.

سوره بقره، آیه ۱۴۸

۳۴. یا ابن الوجود حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب لان الموت یأتیک بغتة و تقوم علی الحساب فی نفسک.

حضرت بهاء الله



٣٥. قل تلك حيوۃ تفتنى وكلّ نفس تنصرم الى الله ربّي و أنّه ليوفى اجورالذّين صبروا احسن الذّي كانوا يصنعون و انّ الله ربّك يجرى مقادير كلّ شئى كيف يشاء بامرّه و انّ الذّين يعملون فى مرضات ربّك اولئك هم الفائزون. حضرت باب

فصل ١٩

١. من كان يريد العزّة فللّه جميعاً اليه يصعدالكلم الطيب والعمل الصّالح يرفعه. سورة فاطر، آيه ١٠
١٦. طوبى لمن اختار اخاه على نفسه. أنّه من اهل البهاء. حضرت بهاءالله
١٧. اياكم يا قوم لاتكوننّ من الذّين يأمرّون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الاشياء ثمّ ملئكة المقرّبين. و ان يؤثّر قول هؤلاء فى احدٍ هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فى الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عندالله كمثّل السّراج يستضى منه العباد و هو يحترق فى نفسه و يكون من المحترقين. قل يا قوم لاتتركبوا ما يضيع به حرمتكم و حرمة الامر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقربوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم... ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثارالعدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين اياكم ان لاتخانوا فى اموال النّاس كونوا اماناً بينهم و لاتحرموا الفقراء عمّا اتاكم الله من فضله... حضرت بهاءالله
١٨. ان ارحموا على انفسكم ثمّ على ذوى القربى ثمّ عبادالله المخلصين و ان وجدتم من ذليلٍ لاتستكبروا عليه لانّ سلطان العزّيمّر عليه فى مداالايام و لايعلم كيف ذلك احد الاّ من كان مشيته مشية ربّكم العزيزالحكيم. ان يا ملاً الاغنياء ان رأيتم من فقير ذى متريّة لاتفروا عنه ثمّ اقعّدوا معه و استفسروا منه عمّا رشح عليه من رشحات ابحرالقضاء تالله فى تلك الحاله يشهدنكم اهل ملاً الاعلى و يصلين عليكم و يستغفرون لكم و يذكرنكم و يمجدنكم بالسنّ مقدّسٍ طاهرٍ فصيح. حضرت بهاءالله
١٩. فىا طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه و يا حبّذا المحسنّ لن يستهزء بمن عصى و يستر ما شهد منه ليسترالله عليه جرياته و أنّه هو خير السّاترين.



كونوا يا قوم ستاراً في الارض و غفّاراً في البلاد ليغفركم الله بفضلہ ثمّ اصفحوا ليصفح الله عنكم و يلبسكم بردالجميل. و ان استجاركم احد من المؤمنين و كنتم مستطیعاً فآجروه و لاتحرموه عمّا اراد ليحركم الله في ظلّ رحمته...

قل يا قوم عليكم بالصدق الخالص لانّ به يزين انفسكم و يرفع اسمائكم و يعلو مقداركم و يزداد مراتبكم بين ملاء الارض و في الآخرة لكم اجر كان على الحقّ عظيم.

من وجد لذّة العبودية و حلاوتها يبذلها بشيئ عمّا خلق بين السموات و الارضين و بها تستضيئ و جوهكم و تطهّر صدوركم و تقدّس انفسكم و تعلوا آثاركم بين العالمين. ثمّ اعلموا بانّ اكرمكم عند الله اخضعكم و اتقاكم...

حضرت بهاء الله

۲۰. و أنّك زين نفسك بحبيّ ثمّ قلبك بذكريّ ثمّ لسانك بتبليغ امرى... ثمّ امش بين الناس بوقار الله و سكينته ليظهر منك آثاره بين العالمين ان اشتعل في نفسك من هذه النار التي اوقدها الله في قلب الجنان ليحدث منك حرارة الامر في افئدة الذينهم آمنوا بالله و كانوا من المؤمنين. ان امش على اثرى و لا تكلم الا على الصدق الخالص ثمّ اخضع لعباد الله الموحدين. كذلك يعظك لسان الامران استمع بما امرت ثمّ اعمل به لتكون من الفائزين.

انّ الذين لن يظهر منهم اثار الله في اوامره اولئك لن يصدق عليهم حكم الايقان و لكنّ الناس اكثرهم احتجوا عن امر الله و كانوا من قوم سوء اخسرين... قدسوا قلوبكم عن حبّ الدنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سويه ثمّ اركانكم عن كلّ ما يمنعكم عن اللقا و يقربكم الى ما يأمركم به الهوى اتقوا الله يا قوم و كونوا من المتقين قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لاتفعلوا فما الفرق بينكم و بين الذينهم قالوا الله ربنا فلما جائهم على ظلل القدس اذا كفروا به و كانوا من المنكرين.

حضرت بهاء الله

فصل ۲۲

۳. و انّ الله قد خلق النوم في العباد ليوقنون بعوالم الاخرة و النشأة الباقية. حضرت باب
۴. و من كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى و اضلّ سبيلاً. سورة بنى اسرائيل، آيه ۷۲
۹. ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله. ان الله بما تعملون بصير. سورة بقره، آيه ۱۱۵



بقائها فناء این شوکة پرویز و ذهبه الابریز و این شوکة الفراغه و قصورهم العالیه و این ثروة الجابره و جنودهم المصفوفه لو تنظر الیوم فی قصر کسری لتراه محلاً للعنکبوت والصدی ان اعتبروا یا اولی التهی لا تحزن بما ورد علیک اذاً نعزیک و نسلیک و نوصیک بالصبر والاصطبار ان ربک هو الامر المختار انا ما اردنا من الدنیا الا اهلها وانها من حیث هی هی موطنی قدمی و منظر اولیائی و مطلع ظهورات قدرتی و مظهر اسمائی الحسنی و صفاتی العلیا ان ربک هو المبین العلیم. حضرت بهاء الله

۴۰. قل یا قوم تالله یفنی ما عندکم و یحو القضاء آثارکم ان ادخلوا ملکوت البقا کذلک یعظلمکم ربکم العلی الاعلی الابهی. حضرت بهاء الله

۵۰. علی باب هذا الرضوان ملئکة الامر لموقوفون علی اسمی الحافظ السميع العلیم و ان یجدن من احد روائح الدنیا و عما ظهر بین السموات والارض یمنعنه عن الدخول فی هذا الرضوان و عن الوقوف بین یدی ربک المنان القدیم. حضرت بهاء الله

۵۱. اعلما بان الذین كانت قلوبهم متعلقة بشئی عما فی السموات والارض لن یقدرن ان یدخلن ملکوتی لان الله قدس هذا المقام عن دونه و جعله موطن الابرار. حضرت بهاء الله

فصل ۲۳

۳. والجنة رضاه والنار ایام السقر عدله. حضرت باب

۷. افحسبتم انما خلقناکم عبثاً. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵

۲۰. ان الدنیا تضحک علی مریديها و تقول باعلی النداء مخاطبا اياهم هل رای احد مثلكم منی خیراً او وفاء سوف نرجعکم الی التراب خائبین خاسرین كما رجعنا الاولین. حضرت بهاء الله

فصل ۲۴

۳۰. و ان لله عالم بعد عالم و خلق بعد خلق و قدر فی کلّ عالم ما لا یحصیه احد الا نفسه المحصى العلیم. حضرت بهاء الله



٣١. ان الموت باب من ابواب رحمة ربك به يظهر ما هو المستور عن الابصار و ما الموت الا صعود الروح من مقامه الادنى الى المقام الاعلى و به يبسط بساط النشاط. حضرت بهاء الله
٣٢. لم يزل كان هذا السر محزوناً في كنوز القدرة... لئلا يهلكون العباد انفسهم رجاء لهذا المقام الاعظم في ممالك القدم و لن يصله الذين يمشون في ظلمات الصيلم المظلم. حضرت بهاء الله
٣٣. بعد از كشف حجابات عن وجهها لن يبقى منها الا آية الله التي اودعها الله فيها. حضرت بهاء الله
٣٤. تلك حياة فانيه و يقضى عنكم لذائدها و سترجنن الى الله و انتم عمّا قليل تندمون و انتم عمّا قليل تستنبهون و لسوف انتم بين يدي الله تحضرون و ستستولون عمّا كنتم تعملون. حضرت باب
٣٥. انما البدء من الله انما الرجوع اليه انما العرض عليه انما النشر اليه و البعث اليه و الحساب بيده. حضرت باب
٣٦. قل للحرورية الفردوس ان اخرجني من غرف القدس ثم البسى من حرر البقاء كيف تشاء من سندس السناء باسمي الابهي ثم اسمعي نغمات الابدع الاحلى عمّا ارتفع عن جهة عرش ربك العلى الاعلى ثم اطلعي عن افق النقاب بطراز الحوراء و لاتحرمي العباد من انوار وجهك البيضاء... ثم غني على احسن النغمات بين الارضين و السموات في ذكر اسم ملك الاسماء و الصفات و كذلك قدرنا لك الامر و انا كنا قادرين.
- اياك ان لا تخلعي عن هيكلك الاطهر قميص الانور ثم زدي عليه في كل حين من حلل البقاء في جبروت الانشاء ليظهر منك طراز الله في كل ما سواه و يتم فضل ربك على العالمين و ان وجدت من احد راحة حب ربك ان افدى نفسك في سبيله لانا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد في ذر البقاء و عند معشر المقرين.
- و لاتجزعي عن رمي الظنونات من اهل الاشارات دعيهم بانفسهم... ثم صحي بين الارض و السماء تالله الحق اني لحرورية خلقتني البهاء في قصر اسمه الابهي و زين نفسي بطراز الاسماء في الملاء الاعلى و اني لقد كنت محفوظة خلف حجابات العصمة و مستورة عن انظار البرية اذا سمعت ابداع الالحان عن شطرايمن الرحمن شهدت بان



الجنان تحركت فى نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها... قل انه لهوالحاکم فيما يشاء...

ان الذينهم كفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت عليهم النفس والهوى و رجعوا الى مقرهم فى النار فبئس مقر المنكرين.
حضرت بهاء الله

فصل ۲۵

۱. و ان ربك لذنو فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون. سوره نمل، آیه ۷۳
۳. يا ابن الوجود رضوانك حبی و جنتك و صلی فادخل فيها و لاتصبر هذا ما قدر لك فى ملكوتنا الاعلى و جبروتنا الاسنى. حضرت بهاء الله
۴. و ما كنا معديين حتى نبعث رسولا. سوره بنى اسرائيل، آیه ۱۵
۷. ان الله لم يك مغيراً نعمه انعمها على قول حتى يغيروا ما بانفسهم. سوره انفال، آیه ۵۴
۸. ان الله لا يظلم الناس شيئاً و لكن الناس انفسهم يظلمون. سوره يونس، آیه ۴۴
۱۱. اولم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم... و جائتهم رسالهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم و لكن كانوا انفسهم يظلمون ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوء ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون. سوره روم، آیه های ۹-۱۰
۱۲. فان تولوا فانما عليك البلاغ المبين. سوره نحل، آیه ۸۲
۱۳. يا ابن العماء ادعوك الى البقاء و انت تبتغى الفناء بم اعرضت عما نحب و اقبلت الى ما تحب. حضرت بهاء الله
۱۴. يا ابن البشر قدرت لك من الشجر الابهى الفواكه الاصفى كيف اعرضت عنه و رضيت بالذى هو ادنى فارجع الى ما هو خير لك فى الافق الاعلى. حضرت بهاء الله
۱۵. قل تالله قد فرتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تكونن من الصابرين... قل تالله من شرب من هذا الكأس لن يظماً ابداً. حضرت بهاء الله
۲۶. يا ابن الروح احب الاشياء عندى الانصاف لاترغب عنه ان تكن الى راغباً و لاتغفل منه لتكون لى اميناً و انت توفق بذلك ان تشاهد الاشياء بعينك لا بعين العباد و تعرفها بمعرفتک



- لابمعرفة احدٍ في البلاد فكّر في ذلك كيف ينبغي ان يكون ذلك من عطيتي عليك و
عنايتي لك فاجعله امام عينيك. حضرت بهاء الله
٢٧. يا ابن البشر ان تحبّ نفسي فاعرض عن نفسك و ان ترد رضائي فاعمض عن رضائك
لتكون في فانياً و اكون فيك باقياً. حضرت بهاء الله
٢٨. يا ابن البيان وجه بوجهي و اعرض عن غيري لانّ سلطاني باق لا يزول ابداً و ملكي
دائم لا يحول ابداً و ان تطلب سوائي لن تجدلو تفحص في الوجود سرمداً ازلا.
حضرت بهاء الله
٢٩. يا ابن الروح خلقتك غنياً كيف تفتقر و صنعتك عزيزاً بم تستدل و من جوهر العلم اظهرتك
لم تستعلم عن دوني و من طين الحبّ عجنتك كيف تشتغل بغيري فارجع البصر اليك
لتجدني فيك قائماً قادراً مقتدرأ قيوماً. حضرت بهاء الله
٣٢. فانّما عليك البلاغ و علينا الحساب. سوره رعد، آيه ٤٠
٣٩. الجبال تطير من آيات ربّها المتعال و الاشجار تتحرك من نفحات الله و لكنّ القوم في
غفلة و حجاب قد ارتعدت اركان العالم من خشية الله مولى الامم و لكنّ القوم اكثرهم
في مرية و شقاق قد انجذب كلّ الاشياء من نداء مالك الاسماء.
- طوبى لمن سمع و اقبل و ويل لكلّ منكر كفّار... طوبى لمن فاز اليوم بانوار اسمنا القيوم
و اهتزّ من نفحات الوحي و قام عن بين الاموات و طوبى لمن ولد مرّة اخرى من
آيات ربه مالك الورى و طار في هذا الهواء. حضرت بهاء الله
٤٠. انّ الذينهم خلقوا بارادة قلبى قد كفروا بنفسى و كتبوا فى ردّى الواحاً بها بطل
اعمالهم... و بذلك محت آثار الفضل و انقطعت مياه الرّحمة و منعت سحاب الجود و
انقطعت هبوب ارياح القدس عن العالمين...
- الذينهم انفقوا ارواحهم فى سبيل الله بارئهم... دخلوا جنّة الرّحمن و كانوا فيها لمن
الامينين اذأ يحبرنّ فى جنّة الاعلى و يطوفنّ عليهم غلمان الابهى بكاس البقاء و يخذ
منهم حوريات العزّ فى كلّ بكور و اصيل كذلك يجزى الله الذينهم استشهدوا فى سبيله
و يوفى اجورالدين اصابتهم الشّدائد فى امره فنعم اجر المجاهدين...



قول يا قوم قوموا على امرالله ودينه ثم انصروه وكونوا من الناصرين ثم اعلموا بانه لغنى
عمّا سويه و ما يأمر به الناس هذا من فضله عليهم لأنّ بذلك يصعدن الى مقرّ القرب فى
فردوس الاعلى...

إذا سكن قلم الامر عن حركته لحكمة آتت ما اطلع بها احد الآله العزيز الجميل
والحمد له فى كلّ الاحوال انه ما من اله الا هو له الخلق والامر و كلّ اليه لراجعين.
حضرت بهاء الله

۴۱. يا قوم لا ينفعكم اليوم ما عندكم ضعوا الدنيا و زخارفها خذوا ما امرتم به من لدى الله

ربّ العالمين اياكم ان تمنعكم زخارف الارض عن مطاف المقرّبين سارعوا الى مرضاة
الله ثم انظروا بطرف العدل والانصاف الى من اتى من افق الاقتدار. حضرت بهاء الله

۴۲. قل يا عبد فارحم على نفسك و لاتجادل بآيات الله و لا تكن من المشركين قل تالله لو

نكشفت القناع عن وجه الامر لتقطعوا ابدانكم و لكن سترنا الأمر بما قدر فى الالواح من
قلم الله المقدر العليم. حضرت بهاء الله

۴۳. قل انه لن يحتاج باحده و انّ النصر كلّه فى قبضته ينصر من يشاء بامر من عنده و انه

لهو العزيز المقتدر الحكيم و انه لو يأمر الناس بالنصر هذا من فضله عليهم ليبلغهم الى ما
اراد. حضرت بهاء الله

۴۴. ان يا اهل الارض أحسبتم ان تدخلوا الجنة... من غير حبّ هذا الغلام... الالهى فبئس ما

ظننتم فى انفسكم. حضرت بهاء الله

فصل ۲۶

۱. قل فاتوا بكتاب من عند الله هو اهدى منهما اتبعه ان كنتم صادقين فان لم يستجيبوا لك

فاعلم انما يتبعون اهوائهم. سورة قصص، آيه ۴۹-۵۰

ماخذ

پيشگفتار

۱. سوره زمر، آيه ۱۷-۱۸.
۲. رساله مدنيه، صفحه ۷۴.
۳. سوره نحل، آيه ۷۳.
۴. مائده آسماني، جلد ۵، صفحه ۴۶.
۵. لوح ابن ذئب، صفحه ۲۸.
۶. آثار قلم اعلى، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.
۷. پيام آسماني، صفحه ۸۲-۸۳.
۸. منتخباتي از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۸.
۹. پيام ملكوت، صفحه ۲۳.
۱۰. سوره حجرات، آيه ۶.
۱۱. سوره فرقان، آيه ۵۹.
۱۲. سوره يونس، آيه ۳۶.
۱۳. آثار قلم اعلى، جلد ۴، صفحه ۳۳۷-۳۳۸.



۱۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۲۲۲.
۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۶۵-۶۶.
۱۶. سوره زمر، آیه ۹.
۱۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۵.
۱۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.
۱۹. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۸.
۲۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۳۹.
۲۱. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۵-۷۶.

گزیده ای از آثار آسمانی بهائی

۲۲. دریای دانش، صفحه ۱۰۹-۱۱۰.
۲۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹-۲۰.
۲۴. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۲.
۲۵. پیام بدیع، سال ۹، شماره ۱۰۱، صفحه ۱.
۲۶. آیات الهی، چاپ آلمان، نشر دوم، صفحه ۲۰۸.
۲۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.
۲۸. عندلیب، شماره ۳۱، صفحه ۳.
۲۹. پیام آسمانی، صفحه ۱۱۴.
۳۰. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۳.
۳۱. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۲۸.
۳۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۶.
۳۳. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۳.
۳۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۸۴-۸۵.
۳۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۰۲.
۳۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۶۳.



- ۳۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۴۰.
- ۳۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۳۱.
- ۳۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۵۵.
- ۴۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۶.
- ۴۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۳۳.
- ۴۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۷۸.
- ۴۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۷۹-۸۰.
- ۴۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۲۷.
- ۴۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۲۲-۱۲۳.

فصل ۱

- ۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.
- ۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۱.
- ۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۰.
- ۴. ”بهاء“ یعنی نور یا فرّ (جلال). این کلمه از لقب مؤسس و بنیان‌گذار آئین بهائی ”بهاء الله“ گرفته شده. بنابراین، بهائی، یعنی پیرو بهاء الله و بهاء الله، یعنی نور یا فرّ یزدان (فرّ ایزدی). بنا بر مندرجات اوستا، ”فرّ“ چنین تعریف شده: ”فرّ فروغی است ایزدی، بدل هر که بتابد از همگان برتری یابد... و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود“ (فرهنگ معین). معانی دیگر ”فرّ“ عبارتند از: شوکت، حسن، زیبایی. معانی دیگر ”بهاء“ عبارتند از: رونق، زیبایی، نیکویی، عظمت، کمال (فرهنگ معین).
- ۵. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۳.
- ۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۵.
- ۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۸۹.



۸. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، چاپ مصر، سال ۱۹۲۱ میلادی، صفحه ۲۱۳ (از نطقهای حضرت عبدالبهاء در پاریس، سال ۱۹۱۱ میلادی).
۹. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۴۵ (از نطقهای حضرت عبدالبهاء در آمریکا، سال ۱۹۱۲ میلادی).
۱۰. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۱.
۱۱. حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله و بیان کننده تعالیم اوست.
۱۲. پیام ملکوت، صفحه ۱۳۹.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۳.
۱۴. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۱۱. "مقصود [بهاء] اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتحاد و اتفاق." (حضرت بهاءالله) - اشراقات، صفحه ۲۷۹.
۱۵. دیانت بهائی باختصار، صفحه ۱۰.
۱۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۷-۱۸.
۱۷. سوره انفال، آیه ۶۲.
۱۸. اقتدارات، صفحه ۲۷۳.
۱۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۳.
۲۰. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۶.
۲۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۳۱.
۲۲. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۸۴.
۲۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۴.
۲۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴۷.
۲۵. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴۱.
۲۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.



۲۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.
۲۸. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۴.
۲۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۲۰۷.
۳۰. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۵۴.
۳۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۵۹.
۳۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۳۳.
۳۳. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۱.
۳۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴۲.
۳۵. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۱۴۵.
۳۶. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۷۹-۲۸۰. برای مطالعه احادیثی که وضع تاریخ زمان ما را پیش بینی می کنند، به "مقدمه ای بر شیعه اسلام" (انگلیسی) تألیف موژان مؤمن، صفحات ۱۶۷-۱۶۸ مراجعه کنید.
۳۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۳.
۳۸. "سوشیانت" نجات دهنده. در اوستا مکرر از سوشیانت هائی نام برده شده که در آخرالزمان ظهور کنند و غالباً از آخرین سوشیانت که پس از ظهور او قیامت خواهد بود (فرهنگ معین). "هوشیدر" از اسامی دیگر این موعودان است.
۳۹. اوستا، نامه مینوی آئین زردشت، چاپ دوم، باهتام جلیل دوستخواه، صفحه ۲۹۰-۲۹۱.
۴۰. مصابیح هدایت، جلد ۱، صفحه ۲۶۳.
۴۱. سوره نصر، آیه ۲.
۴۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۶۷.
۴۳. سوره هود، آیه ۱۰۳-۱۰۴.
۴۴. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۹.
۴۵. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۳۸.



۴۶. قاموس ایقان، صفحه ۱۳۰۶.
۴۷. مائده آسمانی، جلد ۱، صفحه ۷۸.
۴۸. مائده آسمانی، جلد ۶، صفحه ۶۰.
۴۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۰۵.
۵۰. اشراقات، صفحه ۱۳۴.
۵۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۹.
۵۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۰.
۵۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.
۵۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴۲.
۵۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.
۵۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴۱.
۵۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۵.
۵۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۶۷.
۵۹. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۳۷.
۶۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۱۴.
۶۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴۰.
۶۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۷۷.
۶۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۶۷.
۶۴. پیام بدیع، سال ۹، شماره ۱۰۰، صفحه ۱.
۶۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۱۳۵.
۶۶. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۹۵.
۶۷. کتاب مستطاب ایقان، صفحه ۶۰.
۶۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۶۹.



۶۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۳۲.
۷۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۵۱.
۷۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۱۸۹.
۷۲. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۵۱-۱۵۲.
۷۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۹-۲۸۰.
۷۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۳۴-۳۵.
۷۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۱۵.
۷۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲.
۷۷. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۴۵.
۷۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۳۸.
۷۹. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۳۰.
۸۰. پیام ملکوت، صفحه ۱۸۳.
۸۱. رساله مدنیه، صفحه ۴.
۸۲. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، نشریه انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، جلد ۱، سال ۱۳۶۹ شمسی، صفحه ۱۶۱-۱۶۳.

فصل ۲

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۸.
۲. سوره قمر، آیه ۵۰.
۳. سوره شوری، آیه ۱۳.
۴. سوره مؤمنون، آیه ۵۲-۵۴.
۵. پیام ملکوت، صفحه ۱۶۶-۱۶۷.
۶. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۶۶.
۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹.



۸. سوره رعد، آیه ۳۸-۳۹.
۹. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۶۷.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۱.
۱۱. سوره رحمن، آیه ۲۹.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۶.
۱۳. سوره حجر، آیه ۲۱.
۱۴. انجیل یوحنا، فصل ۱۶، آیه ۱۲-۱۳ (ترجمه از انگلیسی).
۱۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۵-۳۶.
۱۶. سوره انبیاء، آیه ۲.
۱۷. سوره انعام، آیه ۴.
۱۸. سوره یس، آیه ۳۰.
۱۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۲۳.
۲۰. بشارة التور، صفحه ۱۶۱.
۲۱. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۳۸.
۲۲. سوره هود، آیه ۱۲۰.
۲۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۵.
۲۴. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.
۲۵. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳، صفحه ۲۵۰-۲۵۱.
۲۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۱.
۲۷. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۷.
۲۸. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۰۸.
۲۹. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۲۱۹.
۳۰. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۷۰.



۳۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۹۰.
۳۲. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲ (سفر آمریکا)، صفحه ۷۲.
۳۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۵.
۳۴. پیام ملکوت، صفحه ۱۸۴-۱۸۶.

فصل ۳

۱. تحرّی: جستن، درست جستن. تحرّی حقیقت: حقیقت جوئی (فرهنگ معین)، در طلب امر بهتر و سزاوارتر بودن (فرهنگ عمید)، رأی صواب و درست را جستجو کردن، طلب نمودن و خواستن (فرهنگ قدیمی).
۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.
۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۱.
۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.
۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، چاپ مصر، صفحه ۱۵۱-۱۵۲.
۶. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۰۹.
۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.
۸. سوره زمر، آیه ۱۷-۱۸.
۹. سوره بقره، آیه ۲۵۶.
۱۰. سوره نحل، آیه ۳۵.
۱۱. سوره کافرون، آیه ۱-۶.
۱۲. سوره یونس، آیه ۹۹.
۱۳. سوره غاشیه، آیه ۲۱-۲۲.
۱۴. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.
۱۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۸.
۱۶. سوره بقره، آیه ۱۷۰.



۱۷. سوره زخرف، آیه ۲۳-۲۴.
۱۸. پیام بدیع، سال ۹، شماره ۱۰۱، صفحه ۱.
۱۹. سوره توبه، آیه ۳۱.
۲۰. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۷۴.
۲۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۶۲.
۲۲. سوره یونس، آیه ۶۶.
۲۳. سوره یونس، آیه ۳۶.
۲۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۱۳.
۲۵. سوره جائیه، آیه ۲۳.
۲۶. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۱۰۳.
۲۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۹.
۲۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۹۱-۱۹۲.
۲۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳۰۴.
۳۰. اقتباس از آثار آسمانی بهائی.
۳۱. سوره کهف، آیه ۵۴.
۳۲. سوره انعام، آیه ۲۵.
۳۳. نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم)، مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده، صفحه ۱۲۰.
۳۴. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۳۷.
۳۵. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۲۴.
۳۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۴.
۳۷. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۶۸.



۳۸. اقتدارات، صفحه ۲۹۳.
۳۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۲۱.

فصل ۴

۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۶.
۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۸.
۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۸-۹۹.
۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۶.
۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۰.
۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۹-۱۰۰.
۷. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۷۵.
۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱.
۹. سوره کهف، آیه ۱۱۰.
۱۰. سوره اعراف، آیه ۵۸.
۱۱. سوره یونس، آیه ۹.
۱۲. سوره مؤمن، آیه ۲۸.
۱۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۲.
۱۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۱.
۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۱.
۱۶. بشارة التور، صفحه ۲۴۰.
۱۷. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۴.
۱۸. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۵۰.
۱۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲.



۲۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۸.
۲۱. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۲۳-۱۲۴.
۲۲. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۵۱-۱۵۲.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.
۲۴. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۱.
۲۵. پیام بدیع، شماره ۱۰۰، صفحه ۳.
۲۶. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۴.
۲۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۱۶.
۲۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۶.
۲۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷.
۳۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۹۰.
۳۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۰۰.
۳۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۱۲۵.
۳۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۱۲۸.
۳۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۸.
۳۵. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.
۳۶. سوره فصلت، آیه ۳۰.
۳۷. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۱.
۳۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۸۷.
۳۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۴۱.
۴۰. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۹.
۴۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۶.
۴۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۷-۹۸.



۴۳. سوره زمر، آیه ۱۳.
۴۴. سوره نور، آیه ۴۰.
۴۵. سوره فاطر، آیه ۱۰.
۴۶. انجیل شریف از انتشارات انجمن کتاب مقدس، ۱۹۷۶.
۴۷. مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۱۰۲.
۴۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۹.
۴۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۹۷.
۵۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۹.
۵۱. رساله مدنی، صفحه ۷۸.
۵۲. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۳۳.
۵۳. مائده آسمانی، جلد ۶، صفحه ۵.
۵۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۴.
۵۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۸.
۵۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۶۷.

فصل ۵

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۴.
۲. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۶.
۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۵۵.
۴. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۶.
۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۶۲-۲۶۳.
۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۷.
۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۲۸.
۸. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳، صفحه ۲۵۰.



۹. اشراقات، صفحه ۱۳۳-۱۳۴.
۱۰. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی، صفحه ۱۳۵-۱۳۶.
۱۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۱۴-۲۱۵.
۱۲. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۸۴-۲۸۵.

فصل ۶

۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۲۷.
۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۲.
۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۵۶.
۴. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۶۷.
۵. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۶۸.
۶. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۷۹-۲۸۰.
۷. بشارات کتب آسمانی، تألیف حسام نقبائی، نشر دوم، صفحه ۶۱.
۸. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۶۶.
۹. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۱.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۵-۲۵۶.
۱۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۴-۲۵۵.
۱۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۱-۵۲.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۶.
۱۴. سوره یس، آیه ۳۷.
۱۵. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۹-۱۰.
۱۶. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۷۲.
۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۶.
۱۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۰۴.



۱۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۷-۱۲۸.
۲۰. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۲۲.
۲۱. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۳۶.
۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۰.
۲۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۱.
۲۴. مائدهٔ آسمانی، جلد ۵، صفحه ۹۰.
۲۵. خطابات مبارکهٔ حضرت عبداله‌بهاء، جلد ۲، صفحه ۲۶۷-۲۶۸.
۲۶. خطابات مبارکهٔ حضرت عبداله‌بهاء، جلد ۲، صفحه ۲۴۵.
۲۷. خطابات مبارکهٔ حضرت عبداله‌بهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۱.
۲۸. خطابات مبارکهٔ حضرت عبداله‌بهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۲.
۲۹. پیام ملکوت، صفحه ۹۸.
۳۰. مجموعهٔ الواح مبارکه، صفحه ۲۶۴-۲۶۵.
۳۱. اشراقات، صفحه ۲۰۳.
۳۲. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۲۰.
۳۳. رسالهٔ مدنی، صفحه ۲۸.
۳۴. لوح ابن ذئب، صفحه ۱۳.
۳۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۱.
۳۶. مائدهٔ آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۷۱.
۳۷. رسالهٔ سیاسی، صفحه ۳۴-۳۵.
۳۸. پیام ملکوت، صفحه ۳۰-۳۱.
۳۹. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۲۶.
۴۰. مائدهٔ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۲۶.
۴۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۳.



- ۴۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۲.
- ۴۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۲۷.
- ۴۴. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۷.
- ۴۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۵۵.

فصل ۷

- ۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۹.
- ۲. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۸۳.
- ۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۰.
- ۴. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۷.
- ۵. منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، صفحه ۱۵.
- ۶. منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، صفحه ۱۷.
- ۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۴۷۰.
- ۸. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۳.
- ۹. منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، صفحه ۷۴.
- ۱۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۳-۲۹۴.
- ۱۱. منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، صفحه ۷۹.
- ۱۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۹.
- ۱۳. منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، صفحه ۱۳۴.
- ۱۴. منتخباتی از آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، صفحه ۷۸.
- ۱۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۲۵.
- ۱۶. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۲۲۸.
- ۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۵۱.
- ۱۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۹.



۱۹. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۵۷.
۲۰. اسرار مدنیه، صفحه ۸۶.
۲۱. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۱۴.
۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۹.
۲۳. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۱۴.
۲۴. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۸۳.
۲۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۰.
۲۶. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۸۸-۸۹.
۲۷. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۷۲.
۲۸. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۱۰۰.
۲۹. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۸۰-۸۱.
۳۰. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۶۳.

فصل ۸

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۷.
۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۸۶.
۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۳.
۴. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۵۲.
۵. اشراقات، صفحه ۱۴۱.
۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۷۳.
۷. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۶۵-۶۶.
۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۳۸.
۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۸۶.
۱۰. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۸۳-۸۴.



۱۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۳.
۱۲. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۳.
۱۳. سوره انفال، آیه ۶۳.
۱۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۸۸-۲۸۹.
۱۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۳۴.

فصل ۹

۱. تعدیل: برابر و میزان کردن، معتدل کردن.
معیشت: مایه زندگی جسمانی، رزق لازم برای زندگی (فرهنگ قدیمی).
۲. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۸.
۳. نبذهائی از تعالیم حضرت بهاءالله، صفحه ۳۲.
۴. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۷۴.
۵. کلمات مکنونه، مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۹.
۶. کلمات مکنونه، مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۹.
۷. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۵۳.
۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۸.
۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۹.
۱۰. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۲۷.
۱۱. کلمات مکنونه، مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۹۷.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۹۸.
۱۳. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۱۳۴.
۱۴. نبذهائی از تعالیم حضرت بهاءالله، صفحه ۳۲.
۱۵. مواسات: دیگری را شریک معاش خود نمودن، از مال خویش به دیگری دادن، عدل و همطرازی برقرار کردن (فرهنگ قدیمی).



۱۶. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۹۱-۲۹۲.
۱۷. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۶۶.
۱۸. مائده آسمانی، جلد ۶، صفحه ۱۳.
۱۹. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۰۳.

فصل ۱۰

۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۹-۲۲۰.
۲. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۸۹.
۳. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۴۸.
۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آمریکا، ۱۹۷۹ میلادی، صفحه ۲۹۱.
۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۸.
۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۳۵.
۷. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۸۷.

فصل ۱۱

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۱.
۲. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۱۷.
۳. لوح ابن ذئب، صفحه ۱۰۲.
۴. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۱.
۵. پیام ملکوت، صفحه ۴۱.

فصل ۱۲

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹-۲۰.
۲. پیام ملکوت، صفحه ۱۵۹.
۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۳.



۴. اقتدارات، صفحه ۲۸۰.
۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۵۴.
۶. پیام ملکوت، صفحه ۱۵۴.
۷. اسرار مدنیه، صفحه ۷۸.
۸. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۵۵.
۹. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۸۳.
۱۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۳.
۱۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۷.
۱۲. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳ میلادی، صفحه ۲۵۰-۲۵۱.
۱۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۱۱-۲۱۲.
۱۴. سوره مؤمنون، آیه ۵۲-۵۳.
۱۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۰۶.
۱۶. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۹.
۱۷. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۴.
۱۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۳.
۱۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۸۹.
۲۰. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۳۶.
۲۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۶۲.
۲۲. لئالی الحکمة، جلد ۲، صفحه ۲۹۹.
۲۳. ترجمه و اقتباس از لوح حضرت بهاء الله به ناصرالدینشاه.
۲۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳۶۴.
۲۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.
۲۶. سفرنامه، جلد ۲، صفحه ۴۱.



۲۷. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۲۶.
۲۸. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۹۱-۱۹۲.

فصل ۱۳

۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۷.
۲. امر و خلق، صفحه ۳۱۹.
۳. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۰۸.
۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۰۹.
۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۰۹.
۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۲.
۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۳۶.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۱۷.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۴۹.
۱۰. آثار قلم اعلی، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.
۱۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
۱۲. امر و خلق، صفحه ۳۴۴-۳۴۵.
۱۳. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۱۹.
۱۴. امر و خلق، صفحه ۲۳.
۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۱۰.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۴.
۱۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۰۸-۳۰۹.
۱۸. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۰۹.
۱۹. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۶۱-۱۶۲.
۲۰. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۳۲۱.



- ۲۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۴.
- ۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۳.
- ۲۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۶۰.
- ۲۴. امر و خلق، صفحه ۱۹۱.

فصل ۱۴

- ۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۹۰-۱۹۱.
- ۲. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۳۴.
- ۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۴.
- ۴. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۳۲-۳۳.
- ۵. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۳۸.
- ۶. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۴۲.
- ۷. سوره یونس، آیه ۱۲.
- ۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۰.
- ۹. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۴.
- ۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۹.
- ۱۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۷۸.
- ۱۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۳-۱۲۴.
- ۱۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۷.
- ۱۴. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۱۵۴.
- ۱۵. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۶۲.
- ۱۶. اشراقات، صفحه ۱۸۵.
- ۱۷. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۰۵.
- ۱۸. پیام بدیع، شماره ۱۴۴-۱۴۵، ۱۹۹۵، صفحه ۳۱.



۱۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۳۳.
۲۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.
۲۱. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۰۳.
۲۲. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۸۸.
۲۳. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۴۷.
۲۴. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۴.
۲۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۰۵.
۲۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۹۵.
۲۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۶، صفحه ۱۹۵.
۲۸. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۳.
۲۹. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۰۹.
۳۰. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۱۱.
۳۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۳۲.
۳۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۵۸.
۳۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۱۳-۲۱۴.
۳۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۳۸۷.
۳۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۱-۹۳.
۳۶. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۱۵.
۳۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۹۷.
۳۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۳۹. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.
۴۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.
۴۱. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۱۷.



۴۲. مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۶، صفحه ۱۱۹-۱۲۰.

فصل ۱۵

۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴۱.
۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۸.
۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۲، صفحه ۱۰۲.
۴. ترجمه از انگلیسی.
۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۲، صفحه ۹۹-۱۰۰.
۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۵۶-۵۷.
۷. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۹۶.
۸. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۰۴.
۹. سوره رعد، آیه ۲۸.
۱۰. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۴۳.
۱۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۱۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۲، صفحه ۱۰۰-۱۰۱.
۱۳. مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۵، صفحه ۱۶۰.
۱۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۲.
۱۵. مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۷.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۸۹.
۱۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴۱.
۱۸. سوره مائده، آیه ۲۷.
۱۹. الواح جناب زین، صفحه ۲۷۸.
۲۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۲، صفحه ۸۳.
۲۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهء، جلد ۲، صفحه ۱۲۸.



۲۲. این پرستشگاه را بهائیان مشرق‌الاذکار می‌خوانند. از جمله مؤسّسات تابعه آن عبارتند از دانشگاه، بیمارستان، محل پرستاری پیران، پرورشگاه یتیمان، و مؤسّسات مشابه دیگر.
۲۳. سوره بقره، آیه ۱۵۲.
۲۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶.
۲۵. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۴۷-۲۴۸.
۲۶. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۵۶-۵۷.
۲۷. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.
۲۸. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۵۵-۵۶.
۲۹. نثّات: القآت و الهامات الهی.
۳۰. اذکارالمقربین، جلد ۲، صفحه ۵۰-۵۱.
۳۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهّاء، جلد ۲، صفحه ۱۳.

فصل ۱۶

۱. تاریخ نبیل، صفحه ۷۵-۷۶، ترجمه و اقتباس از انگلیسی.
۲. لقب وحید (تنها و یکتا) از جانب حضرت باب به سید یحیی بخشیده شد، و به راستی او را نامی با مسمّی بود، زیرا در عصر خود دُرّی بود فرید و بی همتا و گوهری در حد کمال و صفا.
۳. تاریخ نبیل، صفحه ۱۷۴-۱۷۵، ترجمه و اقتباس از انگلیسی.
۴. شهادت حضرت باب در دوران سلطنت ناصرالدّین شاه، به حکم امیرکبیر، و به تشویق و تحریک و تأیید پیشوایان معروف زمان، انجام شد.
۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۰۹-۱۱۱.
۶. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۹۳.
۷. کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه به سماء عزّ احدیه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوئی پاک شود. حضرت بهاء الله



۸. "نقطه اولی" (نقطه اولیه) از القاب حضرت باب است.
۹. تاریخ نبیل، صفحه ۹۲-۹۴، ترجمه و اقتباس از انگلیسی.
۱۰. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۱۱-۱۱۲.
۱۱. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۱۳-۱۱۴.
۱۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۰۸-۱۰۹.

فصل ۱۷

۱. میرزا بزرگ از خطاطان بنام زمان خود بود و با قائم مقام فراهانی وزیر دادگستر و نویسنده دانشور همعصر صمیمیتی خاص داشت.
۲. سیاه چال در ابتدا محل ذخیره آب برای یکی از حمام‌های طهران بود.
۳. پیام بدیع، شماره ۱۰۱، سال ۹، صفحه ۱۸-۱۹.
۴. لوح ابن ذئب، چاپ مصر، سال ۱۹۲۰ میلادی، صفحه ۱۶-۱۷.
۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۶.
۶. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۷.
۷. از مناجاتهای حضرت بهاء الله، ترجمه و اقتباس از *Prayers and Meditations by Bahá'u'lláh*، صفحه ۱۵۵-۱۵۶.
۸. آثار قلم اعلی، جلد ۳، صفحه ۱۵۰-۱۵۱.
۹. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۶۲-۶۵.
۱۰. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۲۷-۲۸.
۱۱. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۵۴.
۱۲. عکا شهری است در جمهوری اسرائیل، در ساحل فلسطین غربی و ساحل شرقی بحر الروم (فرهنگ معین).
۱۳. لوح حکمت، مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۷-۳۹.
۱۴. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۶۱.



۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۵.

۱۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۷۸-۸۰.

فصل ۱۸

۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۰۴.

۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۰.

۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۰۴.

۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۰۰.

۶. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۶۴-۴۶۵.

۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۶۲.

۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۹۰.

۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۹.

۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۳.

۱۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۶۸.

۱۲. اقتدارات، صفحه ۱۶۷.

۱۳. اشراقات، صفحه ۱۳۳.

۱۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۵.

۱۵. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۹۱-۳۹۲.

۱۶. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۲۸-۴۲۹.

۱۷. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۲۹-۱۳۰.

۱۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۷، صفحه ۲۴۸-۲۴۹.

۱۹. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۰۲-۲۰۳.

۲۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۴.



۲۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۴.
۲۲. رسالهٔ سیاسیه، چاپ هندوستان، صفحه ۵۴.
۲۳. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ۳۷۶.
۲۴. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۸۱.
۲۵. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳، صفحه ۲۵۱.
۲۶. سوره بقره، آیه ۱۴۸.
۲۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین.
۲۸. اقتدارات، صفحه ۲۱۸.
۲۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۱۱.
۳۰. اقتدارات، صفحه ۲۷۱.
۳۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۷۹.
۳۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۵.
۳۳. خطابات مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۴۰.
۳۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴.
۳۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولی، صفحه ۱۱۳.
۳۶. سفرنامهٔ حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۸۵-۲۸۶.
۳۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۶۱-۲۶۲.
۳۸. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۵۴.

فصل ۱۹

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.
۲. ادعیهٔ حضرت محبوب، صفحه ۳۵۵.
۳. مجموعه الواح مبارکه، جلد ۲، صفحه ۳۹۳.
۴. آثار قلم اعلی، جلد ۷، صفحه ۶۶.



۵. اقتدارات، صفحه ۳۰۱.
۶. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۴۹.
۷. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۱۲.
۸. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۶۷.
۹. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۳۷.
۱۰. پیام آسمانی، صفحه ۵۲.
۱۱. ازدواج بهائی، صفحه ۱۱.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۱۶.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۴.
۱۴. اشراقات، صفحه ۱۴۰.
۱۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۴۸-۱۴۹.
۱۶. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۳۹.
۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۳-۱۱۴.
۱۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۴-۱۱۵.
۱۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۵-۱۱۸.
۲۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۱-۱۱۲.
۲۱. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۱۸.
۲۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۱۱.
۲۳. رساله سیاسیة، صفحه ۵۴.
۲۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۲.
۲۵. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۵۶.
۲۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۲.
۲۷. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۶۶.



۲۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۲.
۲۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۴۸.
۳۰. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۶۹.
۳۱. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۳۶-۱۳۷.
۳۲. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۳۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۷۴.
۳۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۸۵-۸۶.
۳۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۱۶.
۳۶. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۶۹-۷۱.
۳۷. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۳۴۴-۳۴۵.
۳۸. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۳۷.
۳۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۸۹.

فصل ۲۰

۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۲.
۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۲.
۳. پیام ملکوت، صفحه ۱۳۲.
۴. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۲۵.
۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۳۴۹.
۶. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۶۰.
۷. منتخباتی از آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت، صفحه ۷۲-۷۳.
۸. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۱۱-۴۱۲.
۹. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۰۹.
۱۰. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۱۳.



۱۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۱۵۲-۱۵۳.
۱۲. مائده آسمانی، جلد ۶، صفحه ۷۵.
۱۳. مائده آسمانی، جلد ۶، صفحه ۴۳.
۱۴. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحه ۱۸.
۱۵. اقتدارات، صفحه ۲۷۳.
۱۶. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۴۳-۱۴۴.

فصل ۲۱

۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۳.
۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۷۷.
۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۶.
۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۴۲.
۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۶۷.
۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۳.
۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۴۱.
۸. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۳۶-۳۷.
۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۳.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۸۸-۲۸۹.
۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۱۵.
۱۲. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۰۴.
۱۳. سفرنامه مبارکه، جلد ۲، صفحه ۳۷۰.
۱۴. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۶۵.
۱۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۴.
۱۶. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۹۰.



۱۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۷۸.
۱۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۶.
۱۹. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۷.
۲۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۰.
۲۱. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۲۷.
۲۲. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۲.
۲۳. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۰.
۲۴. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۰-۵۱.
۲۵. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۴۲.
۲۶. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۱۲.
۲۷. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۰۹.

فصل ۲۲

۱. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۱.
۲. امر و خلق، صفحه ۲۵۴-۲۵۵.
۳. امر و خلق، صفحه ۲۶۷.
۴. سوره بنی اسرائیل، آیه ۷۲.
۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۰.
۶. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۷۳.
۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۴۲.
۸. امر و خلق، صفحه ۲۴۰.
۹. سوره بقره، آیه ۱۱۵.
۱۰. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین.
۱۱. سوره کهف، آیه ۷.



۱۲. نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم، مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده، صفحه ۱۲۳.
۱۳. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۵.
۱۴. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۳۱.
۱۵. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۰۵-۲۰۶.
۱۶. سوره انبیاء، آیه ۳۶.
۱۷. سوره هود، آیه ۷.
۱۸. سوره انفال، آیه ۲۸.
۱۹. سوره فرقان، آیه ۲۰.
۲۰. مکاتیب حضرت عبدالیهاء، جلد ۸، صفحه ۲۳۸.
۲۱. پیام آسمانی، صفحه ۴۸.
۲۲. پیام آسمانی، صفحه ۴۹.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۲۸.
۲۴. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۵۶.
۲۵. مکاتیب حضرت عبدالیهاء، جلد ۴، صفحه ۵۷.
۲۶. مکاتیب حضرت عبدالیهاء، جلد ۴، صفحه ۵۸.
۲۷. سوره مؤمنون، آیه ۹۹-۱۰۰.
۲۸. سوره انعام، آیه ۲۷.
۲۹. سوره ابراهیم، آیه ۴۴.
۳۰. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۱۳.
۳۱. سوره انعام، آیه ۳۲.
۳۲. سوره نحل، آیه ۹۶.
۳۳. اقتدارات، صفحه ۲۷۵-۲۷۶.



۳۴. پیام بدیع، شماره ۸۰، صفحه ۳.
۳۵. اقتدارات، صفحه ۳۱۳.
۳۶. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۲۱.
۳۷. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۱۷۶.
۳۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۲-۱۱۳.
۳۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۳۹-۱۴۰.
۴۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۳۱.
۴۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۲۵-۳۲۶.
۴۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۷۳.
۴۳. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۱۵-۲۱۶.
۴۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۲۴.
۴۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۰۰.
۴۶. اسرار مدنیّه، صفحه ۹۴.
۴۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۱۲۰.
۴۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۱۵۳.
۴۹. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۲۰۷-۲۰۸.
۵۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۵۵.
۵۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۶.

فصل ۲۳

۱. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۴.
۲. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۳.
۳. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۱.
۴. پیام آسمانی، صفحه ۵۱.



۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۱۰۳.
۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۴.
۷. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.
۸. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۲۶.
۹. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۲۸-۳۲۹.
۱۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳۶۴-۳۶۵.
۱۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۶، صفحه ۶۷.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۳۵-۳۳۶.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۸۶.
۱۴. اشراقات، صفحه ۲۱۶.
۱۵. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۲۹.
۱۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۲۹.
۱۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۳۱-۱۳۲.
۱۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۸.
۱۹. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۷۱.
۲۰. اقتدارات، صفحه ۳۰۱.

فصل ۲۴

۱. امر و خلق، صفحه ۹۳.
۲. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۰.
۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۸۹.
۴. مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۸۹.
۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۶۷.
۶. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۵، صفحه ۲۲.



۷. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۵۳.
۸. مائده آسمانی، جلد ۱، صفحه ۷۳-۷۴.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۲۲.
۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۰۴.
۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۴.
۱۲. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۵.
۱۳. امر و خلق، صفحه ۲۴۷.
۱۴. امر و خلق، صفحه ۲۳۵-۲۳۶.
۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۲۱.
۱۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۰۲.
۱۷. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۶۱.
۱۸. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۵۶.
۱۹. پیام آسمانی، صفحه ۵۳.
۲۰. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۴۲-۱۴۳.
۲۱. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۳۶.
۲۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۱۲۸.
۲۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۹۲-۱۹۳.
۲۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۹۳.
۲۵. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۵۷.
۲۶. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۶۹.
۲۷. لئالی الحکمة، جلد ۳، صفحه ۳۵۱.
۲۸. عندلیب، شماره ۱۹، صفحه ۴.
۲۹. بشارة النور، صفحه ۱۲۵-۱۲۶.



۳۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۰۳.
۳۱. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۹۵.
۳۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۳، صفحه ۵۸-۵۷.
۳۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۹۶.
۳۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۳-۱۱۴.
۳۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۱.
۳۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۱۱-۱۱۰.

فصل ۲۵

۱. سوره نمل، آیه ۷۳.
۲. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۴۶.
۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۱۸-۱۹.
۴. سوره بنی اسرائیل، آیه ۱۵.
۵. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۱۸.
۶. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۸.
۷. سوره انفال، آیه ۵۴.
۸. سوره یونس، آیه ۴۴.
۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۳۰-۲۳۱.
۱۰. اشراقات، صفحه ۲۲.
۱۱. سوره روم، آیه ۹-۱۰.
۱۲. سوره نحل، آیه ۸۲.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۲.
۱۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۲.
۱۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۲۷.



۱۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۰.
۱۷. روزنه‌های امید، چاپ آلمان، سال ۱۹۸۳ میلادی، صفحه ۲۵۱.
۱۸. مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۷.
۱۹. پیام ملکوت، صفحه ۵۴.
۲۰. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۶۶.
۲۱. اقتدارات، صفحه ۲۷۱-۲۷۲.
۲۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۴.
۲۳. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۱۹۴.
۲۴. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۱۹۷-۱۹۸.
۲۵. اقتدارات، صفحه ۲۹۳-۲۹۴.
۲۶. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۱۷-۱۸.
۲۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۱۹.
۲۸. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۱.
۲۹. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۰.
۳۰. اصول عقائد بهائیان، صفحه ۵۷.
۳۱. اقتدارات، صفحه ۵۷.
۳۲. سوره رعد، آیه ۴۰.
۳۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۵-۲۵۶.
۳۴. دریای دانش، چاپ هندوستان، صفحه ۱۷۳.
۳۵. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۴۷.
۳۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۳۷.
۳۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۱۹۱.
۳۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲.



٣٩. آثار قلم اعلى، جلد ٥، صفحه ٢٢٦.
٤٠. آثار قلم اعلى، جلد ٤، صفحه ١٢٠-١٢٣.
٤١. آثار قلم اعلى، جلد ٥، صفحه ١٤٦.
٤٢. آثار قلم اعلى، جلد ٤، صفحه ٩.
٤٣. آثار قلم اعلى، جلد ٤، صفحه ٤٨.
٤٤. آثار قلم اعلى، جلد ٤، صفحه ٣٦.

فصل ٢٦

١. سوره قصص، آيه ٤٩-٥٠.
٢. اشراقات، صفحه ٨٢.
٣. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ٢٥٩-٢٦٢.
٤. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ٢٦٢-٢٦٦.
٥. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ٢٥١-٢٥٥.

فصل ٢٧

١. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ١٩٨-٢٠١.
٢. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢٢٥-٢٢٦.
٣. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٨٥-٨٧.
٤. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ١٣٩-١٤٢.
٥. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢١٠-٢١٢.
٦. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢١٤-٢٢٠.
٧. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحه ٢٢٤.
٨. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٢، صفحه ٦٤-٦٩.
٩. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٨، صفحه ٢٤٣.
١٠. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٣، صفحه ١١٩-١٢١.



۱۱. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۱۳۴.
۱۲. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۴۴۰-۴۴۱.
۱۳. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۰۴-۲۰۶.